



ادبیات عرب در صدر اسلام

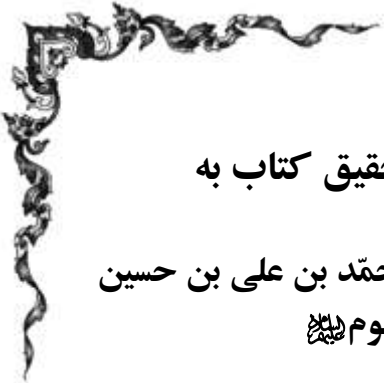
تألیف

آیة الله حاج شیخ مهدی غیاث الدین نجفی

(۱۳۸۰-۱۳۱۵ ش)

تحقیق

احمد حلبیان



اهداء تحقيق كتاب به

حضرت أبوجعفر امام محمد بن علي بن حسين
باقر العلوم عليه السلام

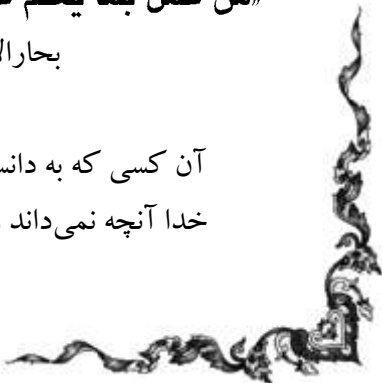
به امید آنکه مقبول درگاهش واقع گردد.

قال الإمام الباقر عليه السلام

«مَنْ عَمِلَ بِمَا يَعْلَمُ عِلْمَهُ اللَّهُ مَا لَمْ يَعْلَمْ»

بحار الأنوار، ج ۷۵، ص ۱۸۹

آن کسی که به دانسته هایش عمل کند
خدا آنچه نمی داند را به او یاد می دهد.



فهرست

مقدمه به قلم آية الله حاج شيخ هادی نجفی مدّظله، فرزند مؤلف	۹
فصل اول: در شرح حال مؤلف	۹
نام	۹
لقب	۹
پدر	۱۰
ولادت	۱۰
تحصیلات	۱۱
علوم حوزوی	۱۱
تحصیلات جدید	۱۱
مهاجرت به تهران	۱۲
حضرات اساتید	۱۲
بازگشت به اصفهان و شروع به تدریس	۱۳
در کلام بزرگان	۱۴
امامت جماعت	۱۶
مشایخ حدیث	۱۷
روایت کنندگان از معظم له	۱۷
آية الله نجفی و کتاب تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر	۱۸
تألیفات	۱۹
تعمیرات اساسی مسجد نو بازار اصفهان	۲۳
تأسیس کتابخانه عمومی آية الله نجفی	۲۳
طبع کتب نیاکان و بزرگان	۲۴
تأسیس مدرسه و حسینیه	۲۴
اقامه مجالس عزاداری ائمه اهل البيت	۲۴

۲۵	قضاء حوائج مؤمنین
۲۵	پدری که من شناختم
۲۶	سفرها
۲۶	رحلت در راه نماز
۲۹	تغسیل و تشییع و تدفین
۳۱	مجالس ترحیم
۳۳	مراثی و ماده تاریخ
۴۰	مصادر شرح حال
۴۱	مؤلف در مصادر
۴۳	فصل دوم: معرفی کتاب حاضر
۴۵	آغاز نسخه خط مؤلف
۴۶	انجام نسخه خط مؤلف

ادبیات عرب در صدر اسلام / ۴۷

۴۹	تقریظ آیه الله العظمی حاج آقا مجدالدین (مجدالعلماء) نجفی، پدر مؤلف
۵۱	مقدمه
۵۳	پیشگفتار
۵۸	مآخذ این رساله
۵۹	ادب عربی در صدر اسلام
۶۴	انتشار العرب فی الأرض
۶۴	انتشار القرآن
۷۰	اسلام و تغییر افکار
۷۲	ترقی زندگی سیاسی و اجتماعی عرب در ظهور اسلام
۷۳	شعر و خطابه در صدر اسلام
۸۸	اعجاز قرآن
۸۸	حروف مقطعه
۹۰	وجوه اعجاز قرآن
۹۱	اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت
۹۹	تأثیر قرآن در لغت عربی
۱۰۱	تأثیر قرآن در انشاء عربی
۱۰۴	حضرت محمد ﷺ و مختصری از گفتار آن بزرگوار
۱۰۷	علی بن ابی طالب علیه السلام

دیوان منسوب به حضرت علی	۱۰۹
امام علی علیه السلام در نظر شیعه و سنی	۱۰۹
کلمات منظوم و منثور از امام علی علیه السلام	۱۱۲
الشُّعراء (شاعران صدر اسلام)	۱۱۳
کُتُب بن زُهَیر و قصیده‌اش بآنت شُعاد	۱۱۳
حَسَنان بن ثابت	۱۱۷
شعر حَسَنان بن ثابت	۱۱۸
غزل در صدر اسلام و عصر اموی	۱۲۰
عُزْوَۃ بن جِزَام العُدْری	۱۲۲
جمیل بن مُعَمَّر العُدْری	۱۲۴
ادب عربی در عصر اموی	۱۲۷
خط	۱۳۱
خط در ایران و اسلام	۱۳۲
أَخْطَل	۱۳۳
شعر أَخْطَل	۱۳۵
فَرْزَدَق	۱۳۶
شعر فرزدق	۱۳۶
مدح امام علی بن حسین علیهما السلام	۱۳۹
کُمَیْت	۱۴۱
اسماعیل بن یسار	۱۴۴
شعر اسماعیل بن یسار	۱۴۴
عبدالحمید کاتب	۱۴۷
مقام عبدالحمید در نگارش	۱۴۹
مصادر تحقیق	۱۵۶
نمایه‌ها	۱۶۳
آیات	۱۶۵
احادیث	۱۶۶
اشعار	۱۶۷
اشخاص	۱۶۸
اماکن	۱۷۳
کتب	۱۷۴
تصاویر پدران مؤلف و مؤلف	۱۸۰
تصاویر کتابخانه عمومی مؤلف و مزار وی و پدرش	۱۸۵

مقدمه

به قلم آية الله حاج شيخ

هادی نجفی مدّظله

فرزند مؤلف

الحمد لله ربّ العالمين والصلاة والسلام على محمد رسول الله وعلى آله الطيّبين الطاهرين.

کتاب حاضر «ادبیات عرب در صدر اسلام» از تألیفات مرحوم والدین می باشد که در زمان حیات و با تصحیح خودشان در ۱۳۶۳ ش آن را منتشر کردند.

در این مقدمه در دو فصل به بحث می پردازیم:

فصل اول: در شرح حال مؤلف^۱

نام: مهدی

لقب: از طرف جدشان آية الله العظمی ابوالمجد آقای شیخ محمدرضا نجفی ملقب به غیاث الدین گردید، و این لقب غالب بر نام شد و مردم ایشان را بدین لقب می شناختند.

و از طرف مردم نیز بعد از فوت پدرشان ملقب به مجدالاسلام گردیدند

^۱ - این شرح حال با اصلاحات و اضافات از کتاب قبيله عالمان دين (یادنامه ارتحال آية الله استاد آقای حاج شیخ مهدی غیاث الدین مجدالاسلام نجفی مدّظله) چاپ اول ۱۳۸۱، قم مقدسه، تألیف صاحب این قلم اخذ شده است.

به خاطر بقاء و خلود نام والدشان این لقب را نیز پذیرفتند.
پدر: آیه الله العظمی آقای حاج شیخ مجدالدین (مجدالعلماء) نجفی اصفهانی (۱۴۰۳-۱۳۲۶ق) صاحب «الیواقیت الحسان فی تفسیر سورة الرحمن» و «المختار من القصائد والأشعار» و «مسائل العلوم» و ترجمه جلد اول «نقد فلسفه داروین».
 فرزند آیه الله العظمی ابوالمجد شیخ محمدرضا نجفی (۱۳۶۲-۱۲۸۷ق) صاحب «وقایة الأذهان» و «نقد فلسفه دارون».
 فرزند آیه الله العظمی حاج شیخ محمدحسین نجفی (۱۳۰۸-۱۲۶۶ق) صاحب «مجدالبيان در تفسیر القرآن» و «أصل البراءة».
 فرزند آیه الله العظمی حاج شیخ محمدباقر نجفی (۱۳۰۱-۱۲۳۵ق) صاحب «شرح هداية المسترشدين - حجّة المظنّة».
 فرزند آیه الله العظمی شیخ محمدتقی رازی نجفی اصفهانی (۱۲۴۸-۱۱۸۵ق) صاحب «هداية المسترشدين في شرح أصول معالم الدين» و «تبصرة الفقهاء» و «رساله صلاتيه».

أولئك آبائي فجئني بمثلهم إذا جمعنا يا جرير المجامع

مادر: علویه حاجیه خانم زینت آغا صدر هاشمی درگذشته دهم ماه رمضان ۱۳۴۷ش بنت آیه الله سید محمدهادی صدرالعلماء حسینی شمس آبادی اصفهانی،^۱ درگذشته به سال ۱۳۲۱ش برابر ۱۳۶۱ق، که پدر و دختر در جوار یکدیگر در مقبره خانوادگی در تکیه اختصاصی واقع در تخت فولاد اصفهان جنب تکیه آقا حسین خوانساری بنام تکیه صدرالعلماء یا صدر هاشمی مدفون هستند رحمة الله علیهما رحمة واسعة.

ولادت: در روز ۲۰ ماه صفر المظفر برابر با اربعین امام حسین (علیه السلام) در سال ۱۳۵۵ برابر با ۲۲ اردیبهشت ماه ۱۳۱۵ش در اصفهان متولد گردید، اکبر اولاد ذکور والدشان بودند و چند سال طفولیت را در کنار جدشان آیه الله ابوالمجد شیخ محمدرضا نجفی طاب ثراه گذرانده و از ایشان خاطراتی

۱- شجره نامه ایشان در کتاب قبیله عالمان دین، ص ۱۴۲ آمده است.

را نقل می کردند.

تحصیلات

به برکت استعداد و نبوغ ذاتی که خداوند تبارک و تعالی به ایشان عطاء کرده بود، تحصیل و دانش‌اندوزی را از ایام صباوت شروع نمودند، در دو رشته علوم جدید و علوم حوزوی همزمان شروع به تحصیل نموده و در هر یک به مدارج عالی رسیدند که تفصیل هر یک می‌آید:

علوم حوزوی

تحصیل در علوم دینیّه حوزویّه را در زادگاهشان در اصفهان آغاز نمودند، مقدمات علوم ادبیّه از صرف و نحو و منطق را در نزد حضرتین شیخ جامی و حاج شیخ غلامعلی حاجی نجف‌آبادی خواندند.

پس از آن شرایع و شرح لمعه و مطول را از محضر شیخ امان‌الله قودجانی فرا گرفت، و برخی دیگر از سطوح را از محضر استادش حاج شیخ محمدحسین فاضل کوهانی بهره برد، و منظومه حاجی سبزواری را در نزد حاج شیخ فرج‌الله درّی متوفی به سال ۱۳۸۲ خواند.

پس از این در سال ۱۳۳۵ش به تهران مهاجرت نمود در مدرسه سپهسالار تهران حجره گرفت و به تحصیلات خود به‌طور جدی ادامه داد. چهار سال در تهران در نزد اساتید فن از جمله مرحوم محسنی دماوندی سطوح عالیّه خود را تکمیل نمود.

در سال ۱۳۳۸ش به اصفهان بازگشت و در دروس خارج فقه و اصول مرحوم پدرشان آیة الله حاج شیخ مجدالدین نجفی (۱۴۰۳-۱۳۲۶ق) و مرحوم آیة الله آقای حاج سید علی بهبهانی (حدود ۱۳۹۵-۱۳۰۳ق) شرکت نمود و بهره‌ها برد. در علوم حوزویه خصوصاً در دو علم فقه و اصول برخی از آیات عظام و مراجع معظم تقلید تصدیق اجتهاد معظم له را نموده‌اند.

تحصیلات جدید

دبستان را در طفولیت آغاز کرد و در سال ۱۳۲۹ش مدرک ششم ابتدایی خود را از دبستان گرفت، و پا به دبیرستان گذاشت، دبیرستان را

نیز با جدیت و موفقیت به پایان برد و دیپلم پنج ادبی را به سال ۱۳۳۴ از دبیرستان سعدی اصفهان اخذ کرد، پس از آن شروع به گرفتن دیپلم ششم ادبی نمود و در خرداد سال ۱۳۳۵ از دبیرستان هراتی اصفهان موفق به اخذ دیپلم شش ادبی یعنی پایان تحصیلات متوسطه شد.

مهاجرت به تهران

در همان سال ۱۳۳۵ ش برابر با ۱۳۷۵ ق برای ادامه تحصیلات به تهران مسافرت نمود در رشته ادبیات عرب دانشکده معقول و منقول دانشگاه تهران ثبت نام کرد و در مدرسه سپهسالار حجرة گرفت، تا هم بتواند کلاس‌های دانشگاه را طی کند و هم از اساتید موجود در مدرسه سپهسالار جهت ادامه دروس حوزوی خویش بهره برد. در تمام مدت تحصیل چهارساله در دانشگاه تهران رتبه ممتاز را کسب نموده است.

در نشریه اخبار دانشگاه تهران سال سوم شماره ۱۱۴ به تاریخ پنج‌شنبه هیجدهم دی ماه ۱۳۳۷ عکس معظم له که از دست ریاست وقت دانشگاه آقای دکتر فرهاد جایزه می‌گیرند درج شده است. همچنین در سال سوم دانشگاه رتبه اول را احراز نمودند و این احراز مقام رتبه اول را دانشگاه تهران در نامه شماره ۵۳۴۹۷ به تاریخ ۱۳۳۷/۱۲/۱۴ به ایشان ابلاغ نمود.

به هر حال در مدت چهار سال تحصیل در دانشگاه تهران از محضر اساتید بزرگ آن وقت دانشگاه بهره‌های فراوانی برد از آن جمله خودشان از اساتید ذیل نام می‌بردند:

حضرات اساتید: حکمت آل آقا، بدیع‌الزمان فروزانفر، میر جلال‌الدین محدث ارموی، سید کمال‌الدین نوربخش دهکردی، حاج شیخ حسینعلی راشد تربتی، سید محمد مشکاة بیرجندی، سید محمدباقر سبزواری (عربشاهی)، شیخ کاظم معزی دزفولی، دکتر شیخ مهدی حائری یزدی، دکتر محمدجعفر جعفری لنگرودی، دکتر محمود شهابی خراسانی، شیخ مهدی الهی قمشاهی، سید محسن صدر الاشراف، سید حسن تقی‌زاده

تبریزی، حاج شیخ میرزا خلیل کمره‌ای، دکتر عبدالحسین زرین کوب، شیخ زین العابدین ذوالمجدین و دکتر محمود نجم آبادی رحمه الله علیهم. و بالاخره در ۲۶ مهرماه سال ۱۳۳۸ برابر با ۱۳۷۸ ق موفق به گذراندن پایان نامه تحصیلی با درجه خوب و اخذ مدرک لیسانس در رشته ادبیات عرب از دانشکده علوم معقول و منقول دانشگاه تهران می‌شوند. و باتوجه به اینکه دانشگاه تهران آماده اعطاء بورسیه تحصیل در خارج از کشور به ایشان می‌شود به‌خاطر اینکه در خدمت والدشان باشند از آن صرف نظر کرده و به اصفهان مراجعت می‌کنند.

بازگشت به اصفهان و شروع به تدریس

در سال ۱۳۳۸ ش به اصفهان مراجعت نموده از بدو ورود به شهر برای جوانان کلاس‌های درس تشکیل داده و در تقویت بنیه دینی و علمی آنها تلاش نمودند.

از آغاز ورود تدریس در دبیرستان‌های بزرگ شهر اصفهان مانند: سعدی، ادب، صارمیه، هراتی، فروغ و مراکز تربیت معلّم و دانشگاه آزاد و دانشگاه شرکت نفت و برخی دیگر از دانشگاه‌ها را برعهده داشتند، و این تدریس بیش از سی سال ادامه داشت، و به خوبی قادر بودند علوم مختلف اسلامی را در مجامع علمی تدریس نمایند، و بحث و درس ایشان مورد توجه و عنایت ویژه جوانان و صاحب نظران بود.

در اصفهان بسیاری از پزشکان و مهندسين و اساتید دانشگاه و قضات و ارباب مشاغل آزاد و غیرهم از شاگردان ایشان محسوب می‌شوند، برخی از آنها در زندگانی خودشان ممکن است مناصب و مقاماتی را نیز مانند وزارت و وکالت اشغال کرده باشند، و همگی آنها از استادشان به عظمت و نیکی و دیانت و علم و تقوی و اخلاص و خدوم بودن یاد می‌کنند.

و از اینکه در این اجمال نمی‌توان نام آنها را ضبط نمود، صاحب این قلم از همه‌ی آنان معذرت می‌خواهد و از خداوند تبارک و تعالی توفیق و سعادت و خیر دارین را برای همه آنها مسألت می‌نماید.

در کلام بزرگان

۱- والدشان آية الله مجدالدین (مجدالعلماء) نجفی طاب ثراه در تقریظی بر کتاب «ادبیات عرب در صدر اسلام» تألیف فرزندشان چنین می‌نگارند: «بسم الله الرحمن الرحيم، بعد از حمد و الصلاة، چون کتاب مستطاب آداب اللغة العربية في صدر الإسلام که به نظر احقر رسیده و از تألیفات جناب مستطاب دانشمند معظم آقای حاج آقا مهدی نجفی ملقب به غیاث‌الدین دام ظلّه العالی دارای تحقیقات کافی و بیانات شافیه که روشنگر آن برهه از تاریخ اسلام است...»^۱.

۲- مرحوم مهدوی رحمته الله در تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر در ذیل تلامیذ والدشان قبل از عکس ایشان در موردشان چنین می‌نگارد: «صدیق مکرم عالم جلیل آقای حاج شیخ مهدی غیاث‌الدین نجفی فرزند ارجمند مرحوم مجدالعلماء و وارث بالاستحقاق محراب و منبر ایشان سلمه الله تعالی»^۲.

و همچنین مرحوم مهدوی در آخر کتابش قضیه‌ای را از ایشان نقل می‌کند و کتاب را چنین ختم می‌کند: «در شب پنج شنبه نهم رجب ۱۴۰۹ صدیق مکرم آية الله زاده معظم جناب آقای حاج شیخ مهدی غیاث‌الدین نجفی اظهار داشتند که این موضوع را به همین کیفیت از پدر علامه شان شنیده‌اند»^۳.

۳- آية الله العظمی آقای سید شهاب‌الدین حسینی مرعشی نجفی طاب ثراه در اجازه ایشان چنین مرقوم می‌فرمایند: «... و بعد مخفی نماند آن که جناب مستطاب فخر الافاضل الکرام حجة الاسلام آقای حاج شیخ مهدی مجدالاسلام آية الله زاده نجفی اصفهانی رحمته الله که از مفاخر اهل علم و دانش و از خاندان فضل و جلالت هستند...».

۱- ادبیات عرب در صدر اسلام، صفحه (ب)، چاپ اول و رجوع کنید به همین کتاب ص ۴۹.

۲- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج ۳، ص ۱۶۷.

۳- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج ۳، ص ۳۷۹.

۴- آقای دکتر محمدباقر کتابی^۱ در ظهر نسخه اهدایی کتاب رجال اصفهان به معظم له به خط خودشان در پشت آن می‌نگارند: «به محضر شریف آیة الله حضرت آقای حاج آقا غیاث‌الدین نجفی تقدیم می‌گردد، تیرماه / ۷۸ محمدباقر کتابی»^۲.

۵- حجة الاسلام آقای ناصرالدین انصاری قمی در مقاله‌ای که بعد از ارتحالشان در مجله آئینه پژوهش شماره ۶۸، صفحه ۱۱۴ - سال دوازدهم خرداد و تیر ۱۳۸۰ - در قم مقدسه منتشر کرده است در يك صفحه کامل شرح حال مختصر، ولی جامعی را از ایشان ارائه می‌دهد، که طالب می‌تواند بدان مجله کثیر الانتشار و تحقیقی مراجعه کند. همچنین این شرح حال در کتاب اختران فضیلت^۳ ایشان آمده است.

۶- بزرگ کتاب‌شناس شیعه استاد علامه محقق حجة الاسلام و المسلمین آقای سید احمد حسینی اشکوری^۴ در آغاز فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه گوید: «خاندان نجفی (مسجدشاهی)، خاندان علم و فقاہت و مرجعیت و ریاست در اصفهان، با پیشینه‌ی دو قرن ارشاد و هدایت و راهبری مردم این شهر، خاندان بسیار معروفی است که آثار دینی و علمی و تألیفی آنان هنوز درخشندگی خاص خود را دارد و به حق می‌توان گفت از مفاخر عالم تشیع‌اند.

سردودمان این خاندان فقیه سترگ شیعه شیخ محمدتقی نجفی اصفهانی است، عالم بسیار مشهوری که در حوزه‌های علمیه دارای جایگاهی والا بوده و هست و کتاب هدایة المسترشدين وی همواره مورد

۱- این مرد دانشمند در روز پنج‌شنبه ۲۳ فروردین ۱۳۹۷ به جوار رحمت حق شتافت و در فردای آن روز جمعه با اقامه نماز بر کالبدش توسط این حقیر در قطعه ۳۳ باغ رضوان در خاک آرمید. رضوان الله تعالی علیه. و پس از یک سال از درگذشتش یادنامه‌ای برای او به نام «روشنای شهر» به خواستاری دکتر حسین مسجدی در یک مجلد به چاپ رسید.

۲- نسخه در کتابخانه عمومی آیة الله نجفی در جوار مسجد نوبازار نگهداری می‌شود.

۳- اختران فضیلت، ج ۱، ص ۸۶۶.

توجه بوده و دانشمندان دانش‌های حوزوی از آن بهره‌های فراوان برده و می‌برند.

این خاندان بزرگ، آثار علمی و دینی فراوانی در اصفهان به یادگار نهاده که بسیاری‌شان هنوز شکوه خود را دارد. از آن جمله «مسجد نو بازار» را یاد می‌کنیم که توسط حضرت آیه‌الله شیخ محمدباقر نجفی اصفهانی معروف به شیخ کبیر در سال ۱۲۹۹ ق ساخته شد و خود آن بزرگوار و فرزندانش تا به امروز در آن مسجد اقامه‌ی جماعت می‌کنند. جنب این مسجد، به همت والای حضرت آیه‌الله مرحوم حاج شیخ مهدی نجفی اصفهانی (غیاث‌الدین) کتابخانه‌ای عمومی بنیانگذاری شد. ایشان در آغاز تأسیس کتاب‌های شخصی خود را اهدا کرد و بدان‌جا منتقل نمود...^۱

۷- استاد دکتر محسن کمالیان در مورد ایشان گوید: «عاشق اهل بیت (علیهم‌السلام) و بر برپایی مجالس عزاداری امامان معصوم (علیهم‌السلام) و خصوصاً دهه‌ی عاشورا مراقب بود. در عرصه‌ی اجتماع فعال بود. مسجد نو بازار را بازسازی و کتابخانه‌ی آیه‌الله نجفی را کنار آن برپا کرد. چندین باب مدرسه و حسینیه با نظارت عالی‌هی وی احداث شد. بر رفع حاجت نیازمندان اهتمام داشت».^۲

امامت جماعت

از روز ارتحال مرحوم والدشان آیه‌الله مجدالعلماء نجفی طاب ثراه یعنی بیستم ذی الحجة الحرام ۱۴۰۳ امامت دو مسجد مهم شهر اصفهان بر عهده ایشان گذارده شد، یعنی مسجد نو بازار و مسجد جامع عباسی (امام).

اقامه نماز جماعت را یکی از فرایض خود تلقی می‌کردند و چه بسا

۱- اوراق عتیق، ج ۲، ص ۳۰۹ فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه هادی نجفی (ایران - اصفهان).

۲- مشاهیر خاندان صدر (آسمان پرستاره)، ج ۱۸، ص ۲۲۰.

راهی بس طولانی را طی می کردند تا ظهر یا شب را بتوانند در مسجد جماعت داشته باشند و این سنت نبوی ﷺ و فرض الهی را به انجام برسانند.

قریب به بیست سال امامت جماعت ایشان در مسجد نو بازار اصفهان و مسجد جامع عباسی (امام) ادامه داشت، و مؤمنین درك جماعت ایشان را غنیمت می شمردند و از بیانات و احکامشان مستفیض می شدند.

اقامه صلاة جماعت به قدری برای ایشان مهم بود که حتی آخرین نماز مغرب و عشاء خود را نیز در شام چهارشنبه ۲۲ ماه صفر ۱۴۲۲ در مسجد نو بازار اقامه می کنند و با حالت کسالت و ناراحتی قلبی به منزل تشریف می بردند و فردا قبل از ظهر نیز مجدداً برای اقامه جماعت به طرف مسجد حرکت می کنند که اجل به ایشان مهلت نمی دهد و قبل از ظهر در راه رسیدن به مسجد و اقامه صلاة جماعت ندای ارجعی را لبیک و به جوار رحمت حق می شتابند، صاحب این قلم، این مرگ را، مرگ در راه اقامه نماز می نامد، خداوند تبارک و تعالی بمتنه و کرمه از ایشان قبول فرماید، و در این موضوع باز به سخن خواهیم نشست، فانتظر.

مشایخ حدیث

معظم له از تعدادی آیات الله العظام مجاز در نقل حدیث بودند از آن جمله: والدشان آیه الله العظمی آقای مجدالعلماء نجفی رحمته الله. و مرحوم آیه الله العظمی آقای سید شهاب الدین حسینی مرعشی نجفی رحمته الله.

و عده ای از مراجع معظم تقلید نیز جهت ایشان اجازات امور حسبیه مرقوم فرموده اند که از ذکر آنها خودداری می شود.

روایت کنندگان از معظم له

همچنین عده ای از اعلام و بزرگان و محققین و مؤلفین نیز از ایشان روایت نقل می کنند و مجاز از ایشان هستند از آن جمله: صاحب این قلم: حاج شیخ هادی نجفی. محقق توانا آقای ناصر باقری بیدهندی قمی.

آیه‌الله نجفی و کتاب تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر

معظم له پس از فوت مرحوم والدشان آیه‌الله مجدالعلماء نجفی رحمته از مرحوم علامه محقق استاد سید مصلح‌الدین مهدوی رحمته خواستار شدند که شرح حالی از پدر و جدشان یعنی مرحوم آیه‌الله ابوالمجد شیخ محمدرضا نجفی رحمته مرقوم فرمایند تا به چاپ برسد.

دست تقدیر چنین خواست که این کار قدری به تأخیر بیفتد و برای مراسم اولیه آماده نگردد، ولی آیه‌الله نجفی طاب ثراه، این بار از مرحوم مهدوی خواستند، دامنه تألیف را توسعه دهند و از مرحوم جد اُمّی اعلایشان آیه‌الله العظمی آقای حاج شیخ جعفر نجفی کاشف الغطاء رحمته شرح حال و تراجم‌نویسی را آغاز نمایند و به صاحب هدایة المسترشدين و همه فرزندان و نوادگان و وابستگان به بیت صاحب الهدایة بپردازند، به خوبی حقیر که واسطه بین مرحوم پدر و مرحوم مهدوی بودم می‌دیدم که در طی تلاشی چند ساله کتابی جامع و کامل فراهم آمد که در نوع خود بی‌نظیر است و یکی از کتب مهم و مرجع شرح‌حال‌نویسی و تراجم‌نگاری و تاریخ علمی در ایران بلکه در مذهب شیعه می‌باشد.

در این کتاب استاد مهدوی با تلاشی بی‌نظیر تمام زوایای تراجم و شرح حال و تاریخ بیت صاحب هدایة المسترشدين را به شرح و بسط نشسته است، و نام کتاب را نیز: «بیان سبل الهدایة فی ذکر أعقاب صاحب الهدایة» یا «تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر» گذاشت.

مرحوم مهدوی در صفحه ۳۱ از جلد اول کتاب متذکر می‌گردد که کتاب به پیشنهاد و امر معظم له فراهم آمده است.

و به هر حال کتاب در تابستان سال ۱۳۶۷ش در شهر قم مقدسه به همت آیه‌الله نجفی طاب ثراه و با مقدمه‌ای بقلم ایشان و در سه مجلد کبیر با جلد زرکوب و در بیش از ۱۵۱۰ صفحه به چاپ رسید.

آیه‌الله العظمی آقای سید شهاب‌الدین مرعشی نجفی رحمته پس از اطلاع از تألیف کتاب و در تجلیل از آن خطاب به آیه‌الله نجفی طاب ثراه مکتوبی را

ارسال می‌فرمایند.^۱

و در همان هنگام نشر، آية الله استادی رحمته الله در مقاله‌ای در مجله کیهان اندیشه به شماره ۲۶ مورخ مهر و آبان ۱۳۶۸ صفحه (۱۴۶-۱۴۴) به معرفی این کتاب مهم پرداخت، و این تعریف در چهل مقاله آقای استادی نیز مجدداً به طبع رسیده است.^۲

خداوند تبارک و تعالی به مرحوم استاد سید مصلح‌الدین مهدوی (۱۳۳۴-۱۴۱۶ق) طاب ثراه مؤلف کتاب و مرحوم آية الله نجفی رحمته الله که با یاری یکدیگر این اثر ارزنده را به مجامع علمی عرضه نمودند جزای خیر عنایت فرماید بمتن و کرمه.

و در يك کلمه این کتاب امروز یکی از کتب مرجع در تراجم و شرح‌حال‌نگاری بلکه تاریخ ایران و اصفهان محسوب می‌شود، و این معنی بر اهل فنش مسلم است.

تألیفات

از آية الله نجفی رحمته الله مؤلفاتی به یادگار مانده است که هر يك می‌تواند چراغی باشد فراراه طالبان دانش و حقیقت و گوشه‌ای از اجتماع کنونی ما را روشن نماید در ذیل فهرست این خامه ارزشمند را می‌توانید ببینید:

۱- ادبیات عرب در صدر اسلام (کتاب حاضر)

این کتاب برای اولین بار در سال ۱۳۶۳ش توسط انتشارات تدین اصفهان با تقریظ مرحوم آية الله والدشان طاب ثراه به چاپ رسیده و در مراکز تربیت معلم و دانشگاه‌ها نیز مورد تدریس قرار گرفته است. و اینک چاپ دوم آن با تحقیق ارزنده در اختیار خواننده این مقدمه است.

۱- این مکتوب در کتاب «قبیله عالمان دین»، ص ۱۷۶ منتشر شده است.

۲- چهل مقاله، صص ۲۳۶-۲۳۱.

۲- حاشیه بر کتاب «تلخیص المفتاح» خطیب قزوینی در معانی و بیان و بدیع

این کتاب با تحقیق آقای دکتر علی زاهدپور در سال ۱۳۹۳ش برابر ۱۴۳۶ق توسط نشر مجمع الذخائر الاسلامیه در قم مقدسه با مقدمه‌ای از اینجانب به چاپ رسید.

۳- درس‌هایی از جهان‌بینی اسلامی

این کتاب مجموعه‌ای از عقائد حقه امامیه در اصول پنج‌گانه اعتقادی است که توسط معظم له برای تدریس جهت دانشجویان تألیف شده و در مراکز تربیت معلم نیز به چاپ رسیده است.

۴- دین برای جوانان

مجموعه‌ای است از اندیشه‌ها و راهنمایی‌های دینی و مذهبی برای اندیشمندان جوان، منتشر شده است.

۵- رساله‌ای در حقوق

تألیفی است مستقل در پیرامون حقوق اسلامی، مخطوط است.

۶- رساله‌ای در دستور زبان فارسی

در این کتاب يك دوره دستور زبان فارسی را به نگارش درآورده‌اند، مخطوط است.

۷- طرح سؤال و جواب اصول عقائد و فقه اسلامی و تاریخ تحلیلی اسلام

برای جوانان و دانشجویان تنظیم گردیده و منتشر شده است.

۸- فیض الباری إلى قرة عینی الهادی

اجازه روایتی است که برای حقیر مرقوم فرموده‌اند و در دو کتاب «قبیله عالمان دین» ص ۲۱۹-۲۰۹ و همچنین «طریق الوصول إلى أخبار آل الرسول ﷺ (المشیخة-الإجازات)» ص ۳۰-۲۵ هر دو از صاحب این قلم منتشر گردید.

۹- گامی به سوی وحدت

رساله‌ای است در مورد اثبات خلافت بلا فصل امیرالمؤمنین (علیه السلام) بعد از رسول الله (صلی الله علیه و آله) و اعترافات عامه و بزرگان‌شان در این مورد، این رساله نیز به چاپ رسیده است.

۱۰- مقالات

مجموعه‌ای از مقالاتی که در سالیان درازی در علوم مختلف اسلامی تدوین نموده‌اند و بسیاری از آنها نیز مخطوط مانده است.

۱۱- مقدمه و تحقیق رساله امجدیه

امجدیه در کیفیت نوافل ماه رمضان و حقیقت میهمانی خداوند از تألیفات جدشان مرحوم آیة الله العظمی ابوالمجد شیخ محمدرضا نجفی (رحمه الله) است که طبع سوم آن با مقدمه و تحقیق معظم له در سال ۱۳۶۴ ش در تهران توسط بنیاد بعثت منتشر شده است.

۱۲- مقدمه‌ای بر دیوان اَبی المجد

دیوان اشعار عربی مرحوم جدشان آیة الله العظمی ابوالمجد شیخ محمدرضا نجفی طاب ثراه را در سال ۱۴۰۸ در قم مقدسه با تحقیق دقیق علامه محقق حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید احمد حسینی اشکوری (رحمه الله) منتشر نمودند، و خود نیز مقدمه‌ای علمی و ارزنده بر آن نگاشتند.

این مقدمه برای بار دوم نیز در چاپ دوم «دیوان اَبی المجد» که با تحقیق شایسته‌ی استاد علامه آقای سید عبدالستار حسینی (رحمه الله) بزرگ‌ترین ادیب نجف اشرف در سال ۱۳۹۳ ش برابر ۱۴۳۶ ق به چاپ رسید.

۱۳- مقدمه‌ای بر کتاب «تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر»

بحث در مورد این کتاب را از این قلم خواندید، آیة الله نجفی بر این کتاب نیز مقدمه‌ای نوشتند که به خط زیبای مرحوم حجة الاسلام آقای

حاج شیخ حبیب‌الله فضائی رحمته در آغاز کتاب به چاپ رسیده است.

۱۴- مقدمه بر کتاب «الیواقیت الحسان فی تفسیر سورة الرحمن»

این کتاب از مؤلفات مرحوم آیه‌الله والدشان آقای مجدالعلماء نجفی طاب ثراه است که به تحقیق این قلم آماده نشر شده و با مقدمه‌ای بقلم معظم له رحمته در سال ۱۴۰۹ در قم مقدسه به چاپ رسید.

۱۵- مقدمه بر کتاب «وقایة الأذهان»

وقایة الأذهان کتاب اصولی جدشان آیه‌الله العظمی ابوالمجد شیخ محمدرضا نجفی است که طبع ثانی آن توسط مؤسسه آل البيت علیهم السلام تحقیق و در سال ۱۴۱۳ در قم مقدسه با مقدمه معظم له به چاپ رسیده است.

۱۶- مقدمه بر کتاب «ألف حدیث فی المؤمن»

این کتاب از مؤلفات صاحب این قلم است، معظم له بخواهش حقیر مقدمه‌ای جهت آن نگاشتند که با اصل کتاب توسط انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم در سال ۱۴۱۶ به چاپ رسید.

۱۷- مقدمه بر کتاب بزرگ «هدایة المسترشدين فی شرح اصول معالم‌الدین»

این کتاب در علم اصول تألیف جدّ اعلایشان مرحوم آیه‌الله العظمی آقا شیخ محمّدتقی رازی نجفی اصفهانی که با مقدمه‌ای علمی و تحقیقی که توسط معظم له بر آن نگاشته شد در سه مجلد کبیر در سال‌های ۱۴۲۱-۱۴۲۰ ق توسط انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم به چاپ رسید.

این مقدمه در چاپ دوم کتاب نیز منتشر شده است.

همچنین ترجمه فارسی آن به قلم حجة الاسلام آقای دکتر حاج شیخ محمود نعمتی در مجموعه مقالات همایش ملی فقیه محقق و اصولی مدقق علامه آیه‌الله العظمی محمّدتقی ایوان کی رازی نجفی اصفهانی، صص ۳۲-۶۱ در سال ۱۳۹۲ ش برابر با ۱۴۳۴ ق به چاپ رسید.

تعمیرات اساسی مسجد نو بازار اصفهان

مسجد نو بازار اصفهان به دست مرجع عالیقدر حضرت آیه‌الله العظمی آقای حاج شیخ محمدباقر نجفی اصفهانی معروف به شیخ کبیر تأسیس شد و در سال ۱۲۹۹ق توسط مؤسس محترم نیز جشن احداث آن برپا می‌گردد.

و از بدو تأسیس نیز تاکنون خود آن بزرگوار و فرزندان‌شان در آن به امامت پرداخته‌اند.

از سال ۱۴۰۳ که مرحوم آیه‌الله نجفی طاب ثراه امامت مسجد را به عهده گرفتند، در اثر گذشتن بیش از یک قرن از احداث مسجد، و احتیاج آن به تعمیرات اساسی، به همت بلند معظم له و کوشش تقریباً ده ساله ایشان و البته یاری جمعی از مؤمنین، مسجد نو بازار تعمیرات اساسی شد، و مجدداً صلاحیت یافت نام مسجد نو بازار را به خود بگیرد، بحمد الله تعالی و منته.

تأسیس کتابخانه عمومی آیه‌الله نجفی

از تأسیسات مرحوم آیه‌الله نجفی طاب ثراه در کنار مسجد نو بازار اصفهان، احداث يك کتابخانه است در فضایی قریب به یکصد و پنجاه متر مربع که ساختمان آن را نو و لکن به شکل ما بقی مسجد به طرح باستانی ایجاد نمودند، و امر فرمودند کلیه کتاب‌هایشان نیز مهر وقف کتابخانه را بخورد و بدانجا منتقل گردد تا استفاده از آن عام شود.

در حال حاضر این کتابخانه در اصفهان به مراجعین خود خدمات می‌دهد، و از نظر کیفیت کتب موجود در سطح بالایی قرار دارد و در نوع خود ممتاز می‌باشد و هر طالب علمی را در علوم مختلف اسلامی مانند: فقه، اصول، حدیث، رجال، تفسیر، تاریخ، لغت، ادبیات، کلام، فلسفه، عرفان، اخلاق می‌تواند سیراب کند و گمشده خویش را در میان کتب آن بیابد. و بنابر طبق وصیت ایشان، نیز محل دفنشان داخل در این کتابخانه قرار گرفت و مراجعین در ابتدای ورود برای مؤسس محترم آن فاتحه‌ای می‌خوانند و بعد مشغول استفاده از کتب می‌شوند.

طبع کتب نیاکان و بزرگان

مرحوم آیه الله نجفی طاب ثراه عنایت ویژه‌ای به نشر کتب و آثار ارزشمند دینی در زمینه‌های مختلف داشتند و از آرزوهای ایشان نشر کتب و آثار بزرگان مذهب بوده است.

خود در این راه گام‌های بلندی را با همت عالیشان برداشتند و آثاری را در زمینه‌های فقه و اصول و تفسیر و ادبیات و تراجم و شرح حال از نیاکانشان یا دیگر بزرگان مذهب احیاء نمودند و بر برخی از آنها مقدمات سودمندی نگاشته‌اند، که اگر این مقدمات در مجموعه‌ای فراهم آید، خود مجلدی زیبا در علوم مختلف خواهد بود.

در هر صورت متجاوز از بیست اثر به این ترتیب به همت معظم له قدس سره در طول حیاتشان احیاء شد و برای نسل بعدی به عنوان ودیعه و امانت به یادگار ماند تا از آن بهره برند.

تأسیس مدرسه و حسینیه

همچنین معظم له موفق شدند در تأسیس چند باب مدرسه برای جوانان نیز مشارکت داشته باشند، بلکه برخی از این مدارس زیر نظر شخص ایشان و با نظارت عالیّه معظم له بنیاد گذاشته شد.

و همچنین موفق به تأسیس مسجد و حسینیه حضرت ابوالفضل (علیه السلام) واقع در خیابان رباط محله کساره کوی سپاس در اصفهان شدند، که به همت جمعی از مؤمنین کار ساختمان آن به اتمام رسید.

اقامه مجالس عزاداری ائمه اهل البیت (علیهم السلام)

از جمله اموری که آیه الله نجفی طاب ثراه بر آن تأکید فراوان می‌کردند و نیز وصیت نمودند اقامه مجلس عزای سید الشهداء اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است، خود در مسجد نو بازار در تمام دهه عاشورا مجلس عزاداری برپا می‌نمودند و مقید به شرکت در آن بودند، بلکه تمام ایام شهادت ائمه اهل البیت (علیهم السلام) را مجلس عزای اقامه می‌نمودند و خود نیز در مجلس مذکور شرکت می‌کردند.

و این احیای مراسم عزاداری ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) يك سنت حسنه‌ای است که در مسجد نو بازار اصفهان از این مرد بزرگ به یادگار ماند و مجلس روضه و عزاداری ایام شهادت ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) به توفیق الهی در این مسجد همچنان اقامه می‌شود.

سه روز قبل از ارتحالشان با حال کسالت و بیماری مجلس عزاداری اربعین سید الشهداء (علیهم‌السلام) را اقامه نمودند، و از عجیب اتفاق اینکه مراسم ختمشان مصادف شد با ایام شهادت رسول الله (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و سبط اکبر امام حسن مجتبی (علیهم‌السلام) و روز هفته معظم له نیز مصادف شد با روز شهادت امام علی بن موسی الرضا (علیهم‌السلام) و این نبود مگر مزدی که ائمه اهل بیت (علیهم‌السلام) بدیشان عنایت فرمودند که مجالس عزای معظم له نیز در این ایام عزای اهل بیت اقامه شود.

قضاء حوائج مؤمنین

یکی از اموری که آیه‌الله نجفی بر آن اصرار داشتند و از جوانی مقید بدان بودند، قضاء حوائج مؤمنین بود، هر مؤمنی که به ایشان عرض حاجتی می‌آورد، تا آنجا که از دست و زبان و قلم و قدم ایشان بر می‌آمد در رفع حاجت او تلاش می‌کردند و این امر را از عبادات مهم تلقی می‌نمودند.

پدري که من شناختم

اگر صاحب این قلم که خود فرزند ایشان و یکی از هزاران شاگرد او است، به خود جرأت بدهد و بخواهد معظم له را در جمله‌ای وصف نماید و بر گفته خویش نیز خداوند را شاهد بگیرد چنین می‌تواند بگوید: «پدري که من شناختم عمری مردم و جوانان و اجتماع را دعوت به خدا و دین خدا و کتاب خدا و رسول خدا (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و ائمه هدی (علیهم‌السلام) نمود و در این راه نیز جز به خدا به احدی تکیه نکرد و جز به خدا نیز امیدی نداشت». مکرر بیاد دارم که می‌فرمود: «ای فرزندا! اگر به خاطر خدا باشد، خداوند تبارك و تعالی خودش امور را درست خواهد کرد و توکل بر

خداوند باید کرد، و ما فقط خدا را داریم».

سفرها

آیه‌الله نجفی طاب ثراه تقریباً به تمام نقاط ایران مسافرت نموده بودند و همچنین هر سال نیز مقتید به رفتن به زیارت امام علی بن موسی الرضا (علیه السلام) بودند، و تنها مسافرتی که اگر کسی به ایشان پیشنهاد همسفری را می‌داد و جواب رد نمی‌شنید زیارت مشهد مقدس بود.

اولین مسافرت خارج از کشور ایشان در سن سی سالگی برای تشرّف به حج بیت الله الحرام بود، در سال ۱۳۸۶ ق به همراه مرحوم آیه‌الله والدشان (رحمه الله) و مادر و همسر و جمعی از اقوام مشرف به اعمال حج تمتع و زیارت رسول الله (صلی الله علیه و آله) و فاطمه زهرا (علیها السلام) و ائمه هدی (علیهم السلام) مدفون در قبرستان بقیع گردیدند.

دومین زیارت بیت الله الحرام ایشان بعد از گذشت سی سال از آن تاریخ در ماه رمضان ۱۴۱۷ ق بود که موفق به عمره مفرده و زیارت حرم نبوی (صلی الله علیه و آله) شدند.

در ذی الحجة الحرام ۱۴۲۰ (نوروز سال ۱۳۷۹ ش) نیز موفق به زیارت امیرالمؤمنین (علیه السلام) و اباعبدالله الحسین (علیه السلام) و امامین کاظمین (علیهم السلام) و امامین عسکریین (علیهم السلام) در کشور عراق گردیدند.

و در اسفندماه ۱۳۶۷ ش و اردیبهشت ۱۳۷۰ ش نیز دو بار موفق به زیارت حضرت زینب کبری (علیها السلام) و رقیه خاتون (علیها السلام) در کشور سوریه شدند. همچنین در فروردین و اردیبهشت سال ۱۳۶۵ ش به علت معالجه و تبلیغ شریعت به شش کشور اروپایی مسافرت نمودند.

رحلت در راه نماز

روز پنج شنبه ۲۳ ماه صفر ۱۴۲۲ برابر با ۲۷ اردیبهشت ۱۳۸۰ آیه‌الله نجفی در حالت کسالت قلبی جهت اقامه فریضه ظهر و عصر به جماعت

عازم مسجد نوبازار می شوند که اجل محتوم فرا می رسد و معظم له قبل از ظهر ندای ارجعی را لبیک و به جوار رحمت حق می شتابند.^۱

صاحب این قلم، این مرگ را، مرگ در راه مسجد و اقامه فریضه الهی و تقیّد ایشان به صلاة جماعت و در يك كلمه مرگ در راه نماز می داند و فقط با سه روایت مقام و منزلت و جایگاه چنین مرگی را نیز معلوم می کند:

۱- روایت اول را شیخ بزرگوار صدوق رحمه الله در کتاب «امالی» خویش به سند متصلش از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمودند: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله في حديث: ألا ومن مشى إلى مسجدٍ يطلب فيه الجماعة، كان له بكلّ خطوة سبعون ألف حسنة ويُرفَع له من الدرجات مثل ذلك، وإن مات وهو على ذلك، وكلّ الله به سبعين ألف ملك يعودونه في قبره ويؤنسونه في وحدته ويستغفرون له حتّى يُبعث»، الحديث^۲.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: آگاه باشید هر کس به سمت مسجدی به خاطر اقامه جماعت در آن برود، هر قدمی که بر می دارد پاداش او هفتاد هزار حسنه است و درجاتش نیز در بهشت به همین مقدار اضافه می گردد و اگر بمیرد و در این مسیر باشد، خداوند تبارک و تعالی هفتاد هزار فرشته الهی را مأمور می کند که به دیدار او در قبرش بروند و در تنهایی قبر با او همنشین باشند و برای او تا قیامت استغفار کنند.

۲- روایت دوم را قطب راوندی در کتابش «الدعوات» چنین نقل می کند: «قال رسول الله صلی الله علیه و آله: خصال ستّ ما منّ مسلم يموت في واحدةٍ منهنّ إلّا كان ضامناً على الله أن يدخله الجنة: رجل خرج مجاهداً، فإن مات في وجهه ذلك كان ضامناً على الله.

۱- از عجیب اتفاق، وقوع ولادت و ارتحال معظم له در مصادف شدن دهه سوم ماه صفر و اردیبهشت است.

۲- امالی شیخ صدوق، مجلس ۶۶، ج ۱، ص ۵۱۷، رقم ۷۰۷.

ورجل تبع جنازة، فإن مات في وجهه كان ضامناً على الله.
ورجل توضأ فأحسن الوضوء، ثم خرج إلى المسجد للصلاة، فإن مات في وجهه
كان ضامناً على الله، الحديث.^۱

رسول الله ﷺ فرمودند: شش ویژگی است که اگر مسلمانی در یکی از آنها بمیرد خداوند تبارک و تعالی برای او ضمانت بهشت را نموده است: مردی که به جهاد خارج شود و مرگ او فرا رسد خداوند بهشت را برای او ضامن است، و مردی که به تشیع جنازه‌ای برود و مرگش فرا رسد خداوند بهشت را برای او ضامن است، و مردی که به نیکی وضوء بگیرد و به سمت مسجد برای نماز خارج شود و مرگش فرا رسد خداوند تبارک و تعالی بهشت را برای او ضامن است.

۳- روایت سوم را صاحب جامع الأخبار از رسول الله ﷺ نقل می‌کند: «قال رسول الله ﷺ: إجابة المؤذن كفارة الذنوب والمشي إلى المسجد طاعة الله وطاعة رسوله ومن اطاع الله ورسوله أدخله الجنة مع الصديقين والشهداء وكان في الجنة رفيق داود عليه السلام وله مثل ثواب داود عليه السلام».^۲

رسول الله ﷺ فرمودند: اجابت دعوت مؤذن برای نماز کفاره گناهان است و رفتن به سوی مسجد طاعت خدا و طاعت رسول او است، و هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند، خداوند تبارک و تعالی او را با صدیقین و شهداء داخل در بهشت می‌کند و در بهشت همنشین داود پیامبر ﷺ است و به او ثواب حضرت داود را نیز عنایت می‌فرماید.
آری این نیز نتیجه تقیّد به شریعت مقدسه و احکام الهی و نورانی آن و پاداش حرمت نهادن به نماز و مسجد و جماعت است و ﴿ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ﴾^۳، فطوبی وهتئاً له.

۱- سلوة الحزين وتحفة العليل الشهير بالدعوات، ص ۲۵۹، ح ۶۴۲.

۲- جامع الأخبار، ص ۱۷۲.

۳- سورة مائدة، آیه ۵۴.

تغسیل و تشییع و تدفین

جسم مطهر به منزل معظم له منتقل گردید، و در نیمه شب جمعه توسط جناب حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج سید محمود میرهندی رحمته الله غسل داده شد و با اجرای تمام آداب شرعیه کفن شد.

صبح روز جمعه ۲۴ صفر ۱۴۲۲ کالبد مطهر از منزل به مسجد جامع عباسی (امام) اصفهان منتقل گردید، در مسجد امام با جمعیت عزادار و انبوه حاضر که در جلوی آنها صفی از علمای اعلام و آیات بسته شده بود، نماز بر پیکر معظم له توسط آیه‌الله العظمی آقای حاج شیخ محمدتقی مجلسی رحمته الله اقامه گردید.

پس از آن کالبد مطهر داخل در يك عماری گذاشته شد و از مسجد امام، بر روی سر و دست جمعیت عزادار مُشَیِّعین تا مسجد نوبازار تشییعی شایسته انجام گردید.

با ورود جنازه مطهر به مسجد نوبازار، عزاداری توسط مردم در مسجد مجدداً آغاز گردید، کالبد را به داخل شبستان مسجد منتقل نمودند و شروع به خواندن زیارت عاشورا اباعبدالله الحسین علیه السلام و روضه و مداحی و عزاداری نمودند و بعد از قریب ساعتی جنازه براساس وصیتی که فرموده بودند به کتابخانه‌ای که خود در جوار مسجد نوبازار تأسیس نموده بودند منتقل و در محلی که از قبل معین کرده بودند به خاک سپرده شد، رحمة الله علیه رحمة واسعة وحشره الله مع موالیه رسول الله صلی الله علیه و آله و آله الميامین علیهم السلام.

تسلیت مراجع معظم تقلید مدّ ظلّهم

پس از انتشار خبر ارتحال آیه‌الله نجفی رحمته الله از طرف آیات عظام و مراجع معظم تقلید آدام الله تعالی ظلّهم وأعلى الله کلماتهم، پیام‌های تسلیتی حضوری یا به‌صورت فاکس و تلفن جهت تعزیت حقیر بعنوان فرزند ایشان صادر گردید،

۱- شرح حال ایشان را می‌توانید در کتاب «طریق الوصول إلى أخبار آل الرسول صلی الله علیه و آله»، صص ۴۰۵-۴۰۱ از صاحب این قلم ببینید.

که در آن این مصیبت عظمی را به بقیة الله الأعظم ارواحنا فداء و حوزه علمیه اصفهان و مردم این شهر و بیت معظم له تسلیت گفته بودند. در اینجا بر خود فرض می‌دانم که از همه مراجع معظم تقلید ادام الله تعالی ظلهم که با شرکت در مراسم ختم قم و ارسال نماینده به اصفهان و ارسال فاکس و زدن تلفن تسلیت و اعزام نماینده به مراسم در این مصیبت با بیت معظم له و حقیر اظهار همدردی نمودند، صمیمانه تشکر و قدردانی نمایم، چنانچه در ملاقات‌های بازدید و جواب فاکس‌های تسلیت نیز بعرض رساندم، بقاء همه آنها را جهت حفظ مذهب حقه اثنی‌عشریه از ذات باری مسألت می‌نمایم، بمتنه و کرمه و جوده.

فقط به عنوان نمونه به دو متن از پیام‌های تسلیت اشاره می‌شود:

۱- مرحوم آية الله العظمی حاج شیخ حسینعلی منتظری رحمته الله از مراجع معظم تقلید که از اساتید صاحب این قلم نیز می‌باشند در تاریخ ۲۵ صفر المظفر ۱۴۲۲ = ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۰ از قم مقدسه خطاب به حقیر پیامی چنین صادر فرمودند:

بسم الله الرحمن الرحيم

إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ

اصفهان - جناب حجة الاسلام آقای حاج شیخ هادی نجفی رحمته الله

پس از سلام و تحیت با کمال تأسف خبر ناگوار رحلت ناگهانی مرد تقوی و فضیلت عالم ربانی و روحانی خدمتگزار به اسلام، پدر بزرگوار جنابعالی مرحوم مغفور حجة الاسلام و المسلمین آقای حاج شیخ مهدی غیاث‌الدین نجفی طاب ثراه را دریافت نمودم و بسیار متأثر شدم، این جانب این مصیبت ناگوار را به حضرت ولی عصر علیه السلام و حوزه علمیه اصفهان و بیت شریف نجفی و به جنابعالی و همه بازماندگان و علاقه‌مندان محترم تسلیت می‌گویم.

و از خداوند قادر متعال برای آن فقید تازه گذشته علو درجات و حشر با اولیاء خدا و برای همه بازماندگان محترم صبر جمیل و اجر جزیل و برای جنابعالی سلامت و توفیق بیشتر خدمت به اسلام عزیز را مسألت

می‌نمایم، والسلام علیکم ورحمة الله وبرکاته.

۲- همچنین آیه‌الله العظمی آقای حاج سید محمدعلی علوی گرگانی مدظله العالی نیز در همان تاریخ ۲۵ صفر الخیر برابر با ۲۹ اردیبهشت ۸۰ از قم مقدسه پیامی را بدین قرار صادر فرمودند:

انا لله وإنا إليه راجعون

إذا مات العالم الفقيه ثلم في الإسلام ثلثة لا يسدها شيء.
حضور محترم حضرت مستطاب حجة الاسلام والمسلمين آقای حاج شیخ هادی نجفی دام عزه و بیت معظم.
ضایعه اسفناك ارتحال والد بزرگوارتان مرحوم آیه‌الله آقای حاج شیخ مهدی نجفی رحمته الله که عمری را در خدمت به اسلام و مکتب اهل بیت علیهم السلام و هدایت دینی مردم متدین اصفهان گذرانید، باعث تأسف و تأثر گردید.
اینجانب این واقعه اندوهناك را به محضر مبارك حضرت بقیةالله علیه السلام، مردم مسلمان اصفهان و حوزه‌های علمیه و خاندان معظم تسلیت گفته و از خداوند متعال اجر جزیل و صبر جمیل برای عموم بازماندگان محترم به‌ویژه حضرتعالی و ابوالزوجه گرامی حضرت حجة الاسلام والمسلمين حاج آقای مظاهری دامت تأییداته خواهان و تسلیت عرض می‌نمایم.
امید آنکه چراغ علم و فضیلت که بیش از دو قرن است در این خاندان معظم تابان و درخشان است، همواره در این بیت جلیل فروزان باشد.

مجالس ترحیم

از صبح روز شنبه مجالس ترحیم در اصفهان و حومه و بلاد دیگر آغاز شد، صبح روز شنبه ۲۵ صفر ۱۴۲۲ برابر با ۲۹ اردیبهشت ۱۳۸۰ در مسجد نو بازار مجلس ترحیمی بی‌نظیر اقامه گردید.
صبح روز یکشنبه ۲۶ صفر ۱۴۲۲ برابر با ۳۰ اردیبهشت ۱۳۸۰ در مسجد امام اصفهان مجلس برقرار شد.
صبح روز دوشنبه ۲۷ صفر ۱۴۲۲ برابر با ۳۱ اردیبهشت ۱۳۸۰ از طرف آیه‌الله آقای حاج سید محمدتقی موسوی الشفتی مدظله در مسجد

سید اصفهان مجلس منعقد گردید.

صبح روز سه شنبه ۲۸ صفر ۱۴۲۲ برابر با اول خرداد ماه ۱۳۸۰ مجلس روضه خوانی و عزاداری که توسط خود آیه الله نجفی قدس در مسجد نوبازار اقامه می گردید، تبدیل به مجلس ترحیمی دیگر شد.

صبح روز چهارشنبه ۲۹ صفر ۱۴۲۲ برابر با دوم خرداد ماه ۱۳۸۰ مجلس ترحیم در مسجد جامع فروشان خمینی شهر از طرف مرحوم آیه الله آقای حاج سید مهدی امامی سدهی (۱۳۹۳-۱۳۰۹ ش) منعقد گردید.

مراسم هفته معظم له نیز صبح روز پنجشنبه ۳۰ صفر ۱۴۲۲ برابر با سوم خرداد ماه ۱۳۸۰ در مسجد نوبازار همزمان با سالروز عزاداری امام علی بن موسی الرضا علیه السلام برگزار گردید، فقط ظهر هفته جمیعتی بیش از پنج هزار نفر در مسجد نوبازار اطعام شدند.

مردم قدرشناس اصفهان يك هفته تمام بدون وقفه برای این عالم بزرگوار و مخلص عزاداری نمودند.

همچنین به امضای صاحب این قلم نیز مجلس بزرگداشتی در حوزه علمیه قم مقدسه در مسجد محمديه سه شنبه پنجم ربیع الاول ۱۴۲۲ برابر با هشتم خردادماه ۱۳۸۰ بعد از نماز مغرب و عشاء منعقد گردید و آیات عظام و مراجع معظم تقلید و علماء اعلام و فضلاء کرام و سروران روحانی و مردم قدرشناس قم با شرکت در آن نسبت به مقام شامخ علمی آن بزرگوار ادای احترام نمودند.

مراسم شب چهلم نیز در بیت معظم له در شام دوشنبه سوم ربیع الآخر ۱۴۲۲ برابر با چهارم تیرماه ۱۳۸۰ برقرار گردید.

و مراسم چهلمین روز نیز بعد از ظهر روز سه شنبه چهارم ربیع الآخر ۱۴۲۲ برابر با پنجم تیرماه ۱۳۸۰ با شکوه و عظمت خاصی در مسجد نوبازار اصفهان منعقد گردید.

و با انتقال کتابهای ایشان به کتابخانه عمومی آیه الله نجفی در همین روز چهلم معظم له نیز کتابخانه رسماً کار خود را آغاز نمود.

در ضمن مراسم عید اَوّل نیز از صبح روز یکشنبه ۱۷ ربیع الاول ۱۴۲۲ برابر با ۲۰ خرداد ماه ۱۳۸۰ تا شام در بیت معظم له برگزار گردید.

و همچنین مراسم اَوّلین سالگرد معظم له در بعدازظهر روز دوشنبه ۲۳ ماه صفر ۱۴۲۳ برابر با ۶ اردیبهشت ۱۳۸۱ در مسجد نو بازار با شکوه تمام منعقد گردید. و مراسم اَوّلین شب سالگرد نیز در همان شام دوشنبه در بیت معظم له برگزار شد.

و همچنین همزمان با اربعین حسینی هر سال مراسم سالگرد آن مرحوم در مسجد نو بازار اصفهان با جمعیت کم‌نظیری منعقد و برگزار می‌گردد.

مراثی و ماده تاریخ

۱- شاعر توانا و ادیب ارباب آقای فضل‌الله خان اعتمادی متخلص به برنا (مولود ۱۳۰۹ش و متوفای خرداد ۱۳۹۶) در مرثیه و ماده تاریخ ایشان چنین سروده‌اند:

ز آتش مجمر اندیشه شدم دود چو عود^۱
خوش بود بوی خوش عود و نوای خوش عود^۲
شد کجا رود^۳ که در ساحل آن بنشینم
نشنوم مویه^۴ و رود^۵ و شنوم مویه^۶ رود^۱

۱- درختی گرمسیری می‌باشد که هنگام سوختن بوی خوش دهد.

۲- نوعی ساز و آلت موسیقی است.

۳- نهر پهناور و پرآب.

۴- گریه و زاری و عزا.

۵- فرزند عزیز و گفتن رود، رود برای تازه مرده که بین مردم بعضی عشایر مرسوم است.

۶- نوعی آهنگ و نوای موسیقی.

آوخ از کجروی چرخ که بی اذن و خبر
 بِرَدَتْ گه بغراز و کِشَدت گه به فرود
 وای از این فتن دهر که جز لطف خدا
 کس نداند ره امید برای بهبود
 تا که آن سائق غائب که بود هادی خلق
 آشکارا به امیری کندش نائل زود
 هر زمان دور فلک حادثه‌ای پیش آرد
 که از این حادثه‌ها جان و دل و تن فرسود
 ای بسا آن که کند دعوی روشن رایی
 همچو معیوب چراغی بودش حاصل دود
 ای دریغا نشود دیده عبرت بیدار
 که ز صاحب نظران مرگ بسی دیده غنود
 راه بر حبر امینی اجل عاجل بست
 یا به فرمان قدر دست قضایش بربود
 یا که در راه مصلی و بهنگام نماز
 کِشَتْ عمرِ رَجُلِی فَحُل و رزین مرگ درود
 مقتدائی که ز هر مشکل مردم از دل
 تا بحدی که توانست از آن عقده گشود
 آن که با صدق و وداد و ورع و زهد و رضا
 لَکَه کبر از آیینۀ خاطر بزدود
 آن که جز عشق به اسلام و خدا کرد تهی
 مخزن دل ز علائق چه سپید و چه کبود

۱- نوعی آلت موسیقی که دارای سیم و تارهای مختلف فلزی و روده‌ای و ابریشمی بوده و در این رثاء می‌شود به صدای جریان آب نیز تعبیر کرد.

آن که اندر پی تدریس و تلمذ عمرش
 صرف آموزش و تعلیم شد و گفت و شنود
 نه سری را به سماجت ز یکی درد آورد
 نه دلی را به جسارت ز غم از کس اندود
 نه تلف آرزویش شد ز برای کم و بیش
 نه تَبّه آبرویش کرد پی بود و نبود
 نه که با دست و زبان و قدم و نیش قلم
 همچو سوهان ز حسد خاطری از خویش بشود
 ذکر و وردش همه از بهر خدا بود نه خلق
 امر و نهیش همه از روی ولا بود نه سود
 شست از چهره خود رنگ دورویی و ریا
 دامن از گرد تبانی و تظاهر پالود
 بود از بهر گرایش به سوی دانش و دین
 نه تملق، اگر او مرد و زنی را بستود
 سعی می کرد که با دست و زبانش هرگز
 خاطری را ننماید ز خودش ناخشنود
 سبط زهرا و سمی ولی حق مهدی
 که در افواه مسمی به غیاث الدین بود
 زائر بیت خدا، شیخ معظم نجفی
 مجدالاسلام که عمری ره مذهب پیمود
 داشت او هم ز صنایع و معاریف نژاد
 هم ز احفاد و ز اعقاب افاضل می بود
 کرد مسجد نوی بازار صفاهان تعمیر
 سالن بحث و کتابخانه به مسجد افزود

رفت از گیتی و رست از همه آلام و غموم
 شد به عقبا و ز اضلال و مصائب آسود
 کرد در بزمگه عالم أعلا ماوی
 کرد با این کره خاکی سفلا بدرو
 بُرد ره در بر ارواح مکرم روحش
 بهر اظهار سلام و پی ابراز درود
 الغرض «ارجعی» اش چون به سوی خلوت دوست
 دعوت از منزل دنیا سوی عقبا فرمود
 طبع برنا سنه رحلت او را به دو نوع
 طی یک بیت از الهام به این گونه شنود
 «مجدالاسلام پی دیدن مجدالعلماء
 جانب مسکن سرمد ز جهان روی نمود»
 ۱۴۲۲ق
 «مجدالاسلام پی دیدن مجدالعلماء
 جانب وادی جنت ز جهان روی نمود»
 ۱۴۲۲ق

۲- شاعر محترم آقای محمدحسن خزدوز متخلص به مداحزاده مولود
 عام ۱۳۰۰ش و متوفی ۱۳۸۹ش فرزند مرحوم مرشد عباس خزدوز
 معروف به مداح نیز در رثاء و ماده تاریخ معظم له گوید:

حاجی آقا شیخ مهدی، حامی دین مبین
 آیت عظمای یزدان، مصطفی را جانشین
 دوستدار آل حیدر، ناشر احکام دین
 مجدالاسلام صفاهان، عالم فحل امین

شهره بر حاجی غیاث الدین در افواه عموم
 پور مجد عالمان، محبوب خاص مؤمنین
 آنکه از خُلق خوش و کردار نیکو و کَرَم
 حلقه یاران خود را بود مانند نگین
 با اصول و با فروع فقه مذهب آشنا
 جاذب مردم به شرع و دین ختم المرسلین
 در هزار و سیصد و هشتاد شمسی ناگهان
 ارجعی از حق شنید و شد بفردوس برین
 سوگ او توأم شد اندر آخر ماه صفر
 با عزای احمد و سبط و امام هشتمین
 بر روان او درود بی حدّ و بی مَر بود
 شاد کن روح ورا با ذکر آیات مبین
 زد رقم تاریخ چون رفت از جهان سوی جنان
 از برای فوت او مداح زاده این چنین
 «عابد صاحب دلی» آمد بجمع و سال گفت
 «دیده در هجران وی شد زار و دل اندوهگین»

$$۱۴۲۲ \text{ ق} = ۲۲۲ + ۱۲۰۰$$

۳- بزرگ‌ترین ادیب نجف اشرف استادِ علامه، محقق بی‌نظیر آقای سید عبدالستار حسنی رحمته‌الله در رثاء و ماده تاریخ ایشان به زبان عربی چنین سروده‌اند:

أودى خليف المَكْرُماتِ سلالَةَ الـ
 شَرَفِ الْمُؤَصِّلِ، حَيْثُ غَيَّبَهُ الرَّدى
 فَبَكَاهُ مِحْرَابٌ، وَأَوْحَشَ مِنْبَرٌ
 فِي فَقْدِهِ ثَوْبَ الْجِدَادِ قَدْ ارْتَدَى
 إِذْ كَانَ يَعْمُرُهُ بِنَشْرِ مَعَارِفِ
 وَبَيَانِ أَحْكَامِ لِشُرْعَةِ أَحْمَدَا
 لَهْفِي لَهُ مِنْ رَاحِلِ بَغْيَابِهِ
 أَشْجَى الْقُلُوبِ وَلِلتَّوَاطُرِ سَهْدَا
 وَعَلَيْهِ حَقٌّ لِأَصْفَهَانِ تَفَجَّعَ
 فِي سَائِرِ الْبُلْدَانِ عَمَّ لَهُ صدى
 أَوْلَيْسَ قَدْ فَقَدْتُ بِهِ مَنْ عَنْ (أبي الـ
 مَجْدِ الرِّضَا) وَرِثَ الْعَلَا وَالسُّودَا
 طَابَتْ أَرْوَمَتُهُ بِكُلِّ مُمَنِّعِ
 طَهَّرَتْ مَنَاسِبُهُ وَأَغْرَقَ مَحْتِدَا
 إِنَّ حَطَّ (حَاشِيَةً) عَلَى مَثْنٍ غَدَتْ
 تَزْهُو (مَعَالِمَهَا) بِمَا قَدْ قَيَّدَا
 أَنَّى يَزَايِلُهُ الْفَخَّارُ وَبَيْتُهُ
 أَضْحَى عَلَى هَامِ الضُّرَّاحِ مُشَيِّدَا

تَفْنِي زَخَارِفَ هَذِهِ الدُّنْيَا وَلَا
يَبْقَى سِوَى^١ الذِّكْرِ الْجَمِيلِ مُخَلِّدًا
وَكَفَى أَبَا الْهَادِي مَائِثٌ قَدْ أَتَى الْ-
هَادِي لَصْرَحٍ شُمُوجِهِنَّ مُجَدِّدًا
إِنْ غَابَ عَنْ أَنْظَارِنَا فَمِثَالُهُ
بَاقٍ تَجَسَّدَ فِي الْخَوَاطِرِ سَرْمَدًا
وَمُذِ افْتَقَدْنَا شَخْصَهُ عَمَّ الْأَسَى
وَعَدَا بِهِ شَمْلُ الشُّرُورِ مُبَدِّدًا
وَبِعَدِّ (أَسْمَاءِ الْأَيْمَةِ) أَرْحُوا:
(فِي غَيْبَةِ الْمَهْدِيِّ قَدْ نَاحَ الْهَدَى)
١٤٢٢ق= ١٢ + ١٤١٠

^١ - بالضم و الكسر معاً.

مصادر شرح حال

- شرح حال مؤلف را می‌توانید در کتاب‌های ذیل بیابید:
- ۱- قبيله عالمان دين، صص ۲۰۸-۱۵۳.
 - ۲- طريق الوصول إلى أخبار آل الرسول ﷺ، صص ۲۴-۱۴.
 - ۳- مقدمه رساله امجدیه، ص ۲۱، چاپ چهارم.
 - ۴- ترجمه المحشي در کتاب تلخیص المفتاح، تحت عنوان «والدي كما عرفته»، صص ۱۷-۱۱.
 - ۵- موسوعة أحاديث أهل البيت ﷺ، ج ۱۲، صص ۴۳۶-۴۲۹.
 - همه این پنج عنوان فوق به قلم فرزندش شیخ هادی نجفی.
 - ۶- یادواره پنجاهمین سال تأسیس دبیرستان هراتی، ص ۱۲۱.
 - ۷- احوال و آثار شیخ محمدتقی رازی نجفی اصفهانی و خاندانش، ص ۷۸، رحیم قاسمی.
 - ۸- اختران فضیلت، ج ۱، ص ۸۶۶، شیخ ناصرالدین انصاری قمی.
 - ۹- مجله آینه پژوهش، شماره دوم از سال دوازده، خرداد ۱۳۸۰، رقم ۶۸، ص ۱۱۴.
 - ۱۰- گلشن اهل سلوک، ص ۱۴۲، رحیم قاسمی.
 - ۱۱- مشاهیر خاندان صدر، ج ۱۸، ص ۲۲۰، دکتر محسن کمالیان.
 - ۱۲- روزنامه جوان، سه‌شنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۹۸، ش ۵۶۵۱، ص ۹، بر محمل خدمت به خدا و خلق (مروری بر خدمات علمی و فرهنگی زنده‌یاد آیه‌الله حاج شیخ مهدی غیاث‌الدین نجفی اصفهانی، محمدرضا کائینی).

نام مؤلف را نیز در مصادر ذیل می‌توانید ببینید:

- ۱- تاریخ علمی و اجتماعی اصفهان در دو قرن اخیر، ج ۱، ص ۳۱ و ج ۳، ص ۱۶۷ و ۳۷۹.
- ۲- تبصرة الفقهاء، ج ۱، ص ۸.
- ۳- الآراء الفقهية، ج ۱، ص ۲.
- ۴- میراث حوزه اصفهان، ج ۵، ص ۶۰۱.
- ۵- نقد فلسفه داروین، شرح حال مترجم، ج ۱، ص ۹۷ و ۱۰۴، رقم ۶۷ و ۱۰۰.
- ۶- مقدمة نقد فلسفة دارون، ص ۶۸.
- ۷- روزنامه «نسل فردا» دوشنبه ۱۳۸۹/۱۱/۲۵، شماره ۳۶۵۹.
- ۸- مجله آینه پژوهش، شماره ۳، سال ۱۱، مرداد و شهریور ۱۳۷۹، رقم ۶۳، ص ۷۷.
- ۹- مجله آینه پژوهش، شماره ۳، سال ۱۳، رقم ۷۴، ص ۸۸-۸۶.
- ۱۰- مجله علوم الحديث، شماره ۱۰، ص ۲۴۶.
- ۱۱- الإجازة الشاملة للسيدة الفاضلة، چاپ شده در مجله علوم الحديث، شماره ۴، ص ۳۲۴.
- ۱۲- اوراق عتیق، ج ۲، ص ۳۰۹ و ۳۱۴.
- ۱۳- الجيزة الوجيزة من السلسلة العزیزة، ص ۷، سید محمدحسین جلالی.
- ۱۴- نسخه پژوهشی، ج ۳، ص ۴۱۴.
- ۱۵- کتاب شناسی فهارس، ج ۱، ص ۳۷۱، تألیف: حسین متقی.
- ۱۶- بیست مقاله، ص ۳۶۸، رضا استادی.
- ۱۷- مجدالبیان در تفسیر قرآن، ص ۳۸.
- ۱۸- الإشارة إلى إجازات آل صاحب الهدایة، رقم ۱۸، دکتر شیخ حسین حلبیان.
- ۱۹- مجله علوم حدیث (فارسی)، شماره ۲۵، ص ۱۳۶.
- ۲۰- مجله جهان کتاب، سال هفتم، شماره ۱۹، ص ۱۰.
- ۲۱- فصلنامه کتاب‌های اسلامی، شماره هفتم از سال دوم، ص ۲۲۵.

- ۲۲- روزنامه جوان، پنجشنبه ۱۳۹۷/۲/۲۷ به شماره ۵۳۷۴.
- ۲۳- روزنامه جوان، چهارشنبه ۱۳۹۷/۸/۹ به شماره ۵۵۰۵.
- ۲۴- الیواقیت الحسان فی تفسیر سورة الرحمن، صص ۱۸ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۶.
- ۲۵- رساله امجدیه، ص ۲۹ و ۳۲، چاپ سوم.
- ۲۶- وقایع الأذهان، ص ۴۴، چاپ مؤسسه آل البيت (علیهم السلام).
- ۲۷- نمونه‌ای از یک انسان، و ارسته پیوسته، زندگی نامه مرحوم آیه الله شیخ محمدحسین نجفی اصفهانی (رحمته الله) ص ۲۳، سید ابوالحسن مهدوی.
- ۲۸- نسب نامه مرحوم علامه محمدباقر الفت، نسخه خط مؤلف.
- ۲۹- Trenchless Technology P۵

فصل دوم: معرفی کتاب حاضر

«آداب عربی در صدر اسلام و عصر اموی» پایان نامه تحصیلی رشته زبان و ادبیات عرب در مقطع کارشناسی (لیسانس) مؤلف از دانشکده علوم معقول و منقول دانشگاه تهران است که در تاریخ ۲۶ مهرماه ۱۳۳۸ با درجه خوب ارائه شده و به راهنمایی استاد محترم مؤلف، مرحوم استاد آقای حکمت آل آقا^۱ بوده است.

نسخه خطی این کتاب در کتابخانه اینجانب موجود است و در «فهرست نسخه های خطی کتابخانه هادی نجفی (رحمته الله)» به قلم بزرگ استاد نسخه شناس شیعه حضرت حجة الاسلام و المسلمین علامه محقق آقای حاج سید احمد حسینی اشکوری^۲ معرفی شده است.

مؤلف محترم این پایان نامه را با اصلاحات و تصحیحاتی به همراه تقریظی از مرحوم پدرش در سال ۱۳۶۳ش با نام «ادبیات عرب در صدر اسلام» توسط انتشارات تدین اصفهان به چاپ رساند و خود مؤلف نیز آن را در برخی از مراکز تربیت معلم و بعضی از دانشگاه ها تدریس نمود. اکنون بعد از گذشت ۳۴ سال از چاپ اول کتاب، و همزمان با هفدهمین سالگرد وفات مؤلف^۳ چاپ دوم آن به همراه این مقدمه و تصاویر مؤلف و پدرش که بر کتاب تقریظ نوشته و جدش که در کتاب از

۱- دانشمند معظم، آقای حکمت آل آقا فرزند شیخ علی اکبر فرزند شیخ محمدتقی فرزند شیخ محمدجعفر فرزند شیخ محمدعلی فرزند شیخ محمدباقر وحید بهبهانی است.

وی در سال ۱۳۲۲ق در کرمانشاه متولد شد و درس رسمی را در کرمانشاه پیگیری کرد و به تدریس علوم ادبی پرداخت و پس از مدتی کرمانشاه را ترک کرد و در تهران مسکن گزید و از اساتید دانشگاه تهران گردید.

ایشان قرآن پژوه و استاد تفسیر بود و در سال های ۱۳۲۱ تا ۱۳۳۲ش برنامه ی تفسیر قرآن را در رادیو اجرا می کرد، ترجمه ی قرآن ایشان در سال ۱۳۵۳ش در تهران چاپ شد و نوشته هایی در علوم قرآنی دارد.

این استاد فرزانه در سال ۱۳۹۴ق در تهران وفات یافت. [نگر: مؤلفین کتب چاپی، ج ۲، ص ۹۵۳؛ اعلام أسرة الوحید البهبهانی، ص ۹۳ و ۹۴].

۲- اوراق عتیق، ج ۲، ص ۳۱۴.

او یاد شده و همچنین به همراه تصویر آغاز و انجام نسخه خطّ مؤلف و برخی تصاویر دیگر و با تحقیق دقیق و ارزشمند دانشمند فاضل حجة الإسلام آقای حاج شیخ احمد حلبیان رحمته الله که سه بار تاکنون رتبه اوّل حوزه علمیه اصفهان را حائز شده است، خدمت دوستداران علم توسط نشر چتر دانش عرضه می‌شود.

با تذکر به این نکته که این چاپ بر چاپ قبلی مختصر اضافاتی دارد که از روی نسخه خطّ مؤلف به آن اضافه شده است.

امید که مورد قبول اهل نظر واقع گردد.

این مقدمه به قلم فرزند مؤلف قلمی گردید.

۳۰ اردیبهشت ۱۳۹۷

۴ رمضان المبارک ۱۴۳۹

اصفهان - هادی نجفی

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلوة والسلام على محمد وآله الطيبين :

«سر آغاز» اهمیت زبان و ادب عربی بر ادب پارسی زبانان :

بازرنگ در تریبیت که پس از اشراق و تابش دیانت مقدم اسلام زبان و ادب عربی در مکتب معتزله و از جمله ایران نفوذ فراوان داشته است و چنان در زبان و ادب پارسی رسوخ نموده که در تنه برخی از کتب علمی و ادبی پارسی نیز زبان عربی است بلکه کتاب های علم که به زبان پارسی نوشته شده و از نتیجه های بزرگ ادبی و علمی ما است از دست و اصلاح و شرف و نشر عربی پر است و حتی زبانی که امروز بآن تکلم می کنیم با ترتیب بسیار از لغات عربی است در شعرها و نثر و کتب و کتب که تمایز بزرگ و جود دارد این عبارت به چشم می خورد « استعمال و تعالیات منوع است » در این جمله سه نکته آن عربی نویسی فارسی است

در تنه بدون آشنایی با زبان عربی و استفاده از کتب ادبی نمی توان و شمال است بلکه هم شرق علمی (در این طبعی فزیک و شیمی و غیره) که فارسی امروز هم نالین شده بدون عربی و شرف است جدا است بر این کتابت این نکته یاد آید حین از آن کتب نقل می کنیم در کتب طبعی باین عبارات و اصطلاحات بر میخوریم « انقی عشر . اجمال قعذیه ندد و شیمی معده . جباری ندد و زیر آرد و اعراس و غیره در کتب دیامی چون هندسه هم عباراتی مانند ثلث متساوی الاضلاع . ثلث قائم الزوایه . متساوی الساقین . محیط . ارتفاع و غیره . بیستم میفرود در فزیک : حرکات مبطله . میزان الحرارة . یقین حرارت آنها دیکت جسم در این عبارت کتب فزیک تنها کلمه یک فارسی است و غیره در شیمی این عبارات دیده میشود . ششخص لغزات . اطلاع معلول لغزات طبیعی توانین مربوط به هم کارها در آن « البقیه علی العینه القالیه »

آغاز نسخه خط مؤلف

ماد از وطن دور و از برادران جدا گردید و خانه دور و پرنده از دست چپ پیرو (طرباج) پرنده را بست که از دست چپ کت کند و ارباب و اعانت این بود که چون اراده نامه بگیرد و پرنده را از خانه آید و از دور بگیرد و اگر طرباج چپ برفت شرم می داشتند و آن کار و کلاهیت خود بود و نه انجام نمی دادند و اصطلاحاً این مصلحت را چاهات گویند و اگر پرنده طرباج دست و کت بگیرد و از سرانگشت می افتند و کاری داد و داد داشتند و نام می دادند و باز اصطلاحاً این نکته و اسامی است زیرا این مصلحت در آداب عربی ندیده و در حد استعمال قرار گرفته و نقل شده کت شرمی از آنرا ترجمه کردیم و اینک شرمی از بار و سی شرمی در سال ۱۳۳۳ هجری نقل میکنم :

نیا علی محمد آبان جزمت فرمایا حرت سخا طیر الکودت بالینین
 مع الطیر به ترن المیاسر الی المیاسین = بهارت و تیر چرن پرنده از چپ بر است و در
 کار بر رفیق می آید و در آن از دست چپ رود و مقصد از آن کار حاصل میشود
 از شتم و حال آنکه روزگار دور و از شایانها افزون میکند و اشتیاق و اشتیاق و اشتیاق
 و اگر گفتار بنایت است خود تمام شود آخرین چنان می ماند خواهد بود و اگر چنگالی
 زخم زنده از چنگالهای کسانیکه داشت سرشانی به مار رسد باز است و سیری سیری می
 بر سیکه دم و خوار به شرمین همایه است
 از خدائی که عزت به هدیه دهد و از خدایه و خوار سیر دانه بر آئین دانه خواهد طلب
 میکنم که بهار شایان در خانه آید و به خوشه و صلاست به نهاده و اینها جمع باشد
 راستی پرده و مار جهان نیا ن دوست و مهر بانترین مهربانان است :
 و لند سمیت بن مبعی از سائده الی صاحب بن جاد قال ((یُرَآءُ الْقَتَابَةُ
 بَعْدَ الْمَمِیَّةِ وَ خُتِیْتُ بِابْنِ الْعَمِیَّةِ)) و لیل الحمد او داد و آخر آید و ظاهر آید باطنانمانه
 داخل و اقره ادا به و دند ولی استوفیق .

ادبیات عرب
در صدر اسلام

تقریظ حضرت آية الله العظمى حاج آقا مجدالدین
(مجدالعلماء) نجفی قدس سره امام مسجد نو بازار
و مسجد امام خمینی قدس سره اصفهان

پدر مؤلف



بعد از حمد و الصلاة؛ کتاب مستطاب «آداب اللغة العربية في صدر الإسلام» که به نظر أحقر رسیده و از تألیفات جناب مستطاب دانشمند معظم آقای حاج آقا مهدی نجفی ملقب به غیاث الدین دام ظلّه العالی، دارای تحقیقات کافی و بیانات شافی که روشنگر آن برهه از تاریخ اسلام است و قرائت آن برای طلاب محترم علوم دینی حوزه‌های علمی و دانشجویان محترم دانشکده الهیات مخصوصاً رشته ادبیات عرب، بسیار مفید و ارزنده است؛ لذا زحمات معظم له در تصنیف این کتاب شریف مورد تقدیر و در خور کمال ستایش است.
ومن الله التوفيق وهو خير معين.

۱۳۶۱/۱۱/۲۳

الأحقر مجدالدین نجفی



قال علی علیه السلام: الأدب خیر میراث^۱: ادب بهترین ارث است.

مقدمه

پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از طرف نسل جوان نسبت به شناخت حقایق اسلام و خورشید فروزان معجزه‌ی جاویدان اسلام، آخرین کتاب و پیام خدا برای سعادت همه‌جانبه‌ی انسان‌ها در دنیا و آخرت یعنی قرآن کریم گرایش ویژه‌ای در نسل جوان ایجاد شد. از آنجا که فهم و شناخت اسلام و قرآن مجید منوط و مربوط به دانستن زبان و فرهنگ و ادبیات عرب در صدر اسلام است و این امر می‌تواند کمک شایانی به درک متون و احادیث و اخبار بنماید، به همین دلیل بر آن شدم که کتابی ولو موجز در این باره بنویسم. اینک با کمال خوشبختی کتاب "ادبیات عرب در صدر اسلام" را به جویندگان حقیقت و اسلام و قرآن تقدیم می‌دارم؛ باشد که مفید افتد و منشأ خدمتی هرچند ناچیز به اسلام و مسلمین باشد.

به تاریخ ۲۷ ماه رجب المرجب روز مبعث پیامبر عالیقدر اسلام صلی الله علیه و آله که آخرین پیغمبر الهی و آسمانی است. سال ۱۴۰۳ هجری قمری برابر با ۲۱ اردیبهشت ماه ۱۳۶۲ هجری شمسی. علی هاجرها آلاف التّحیة والثناء والسلام علی مَنْ یُخَدِّمُ الْحَقَّ لذات الحقّ.

حاج آقا مهدی نجفی اصفهانی

^۱ - تحف العقول عن آل الرسول صلی الله علیه و آله، ص ۸۹.

پیشگفتار

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله أجمعين.

اهمیت زبان و ادب عربی برای پارسی‌زبانان:

تردیدی نیست که پس از اشراق و تابش دیانت مقدسه اسلام، زبان و آداب عربی در ممالک مفتوحه و از جمله ایران نفوذ فراوان داشته است و چنان بر زبان و ادب پارسی رسوخ نموده که نه تنها برخی از کتب علمی و ادبی پارسیان به زبان عربی است بلکه کتاب‌هایی هم که به زبان پارسی نوشته شده و از گنجینه‌های بزرگ ادبی و علمی ماست از لغت و اصطلاح و شعر و نثر عربی سرشار است و حتی زبانی که امروز با آن تکلم می‌کنیم بسیاری از لغاتش عربی است.

در شهرهای بزرگ و کوچک که مخازن بنزین وجود دارد این عبارت به چشم می‌خورد «استعمال دخانیات ممنوع است» در این جمله، سه کلمه آن عربی و یکی فارسی است.

بدون آشنایی به زبان عربی، استفاده از کتب ادبی نه تنها غیرممکن است بلکه فهم مُتون علمی (ریاضی، طبیعی، فیزیک، شیمی و غیره) که به فارسی امروز هم تألیف شده دشوار است. بجاست برای اثبات این نکته عباراتی چند از آن کتب را نقل نمایم:

در کتب طبیعی به این عبارات و اصطلاحات برخورد می‌کنیم: «اثنی عشر، اعمال، تغذیه، غُدّ ترشّحی معده، مجاری غدد زیر آرواره‌ای و غیره» در کتب ریاضی چون هندسه هم عباراتی مانند: مثلث متساوی الأضلاع، مثلث قائم الزاویه، متساوی الساقین، محیط، ارتفاع و غیره به

چشم می‌خورد. در فیزیک این عبارات دیده می‌شود: حرکات مبطنه، میزان الحرارة، تعیین حرارت انجماد یک جسم (در این عبارت کتب فیزیک تنها کلمه «یک» فارسی است) در شیمی این عبارات دیده می‌شود: تشخیص فلزات، املاح محلول فلزات قلیائی، قوانین مربوط به حجم گازها و غیر از آن وقتی این سبک نگارش کتب جدید علمی باشد تکلیف کتاب‌هایی چون گلستان سعدی، مثنوی، بوستان، نفثة المصذور^۱، راحة الصدور^۲، مرصاد العباد إلى المعاد^۳، المّعجم، تاریخ بیهقی^۴، چهار مقاله^۵، مرزبان‌نامه^۶، کلیله و دمنه^۷ و غیره روشن است به عبارت دیگر

۱- نفثة المصذور: نوشته شهاب‌الدین زیدری نسوی، منشی جلال‌الدین خوارزمشاه است. این کتاب در شرح مصائبی است که در حمله مغول بر وی گذشته است.

۲- راحة الصدور وآية السرور: کتابی است در تاریخ سلجوقیان به قلم محمد بن علی راوندی، این کتاب از جهت اشتغال بر اطلاعات فراوان تاریخی و اجتماعی و هم از لحاظ سلاست انشاء در شمار معتبرترین و سودمندترین کتب فارسی پیش از حمله مغول به‌شمار می‌رود. راوندی در این کتاب پس از مقدمه وارد تحقیق و بحث در دولت سلجوقیان شده و کار آنان را از ابتدا تا پایان کار «سنجر» به تفصیل آورده است.

۳- مرصاد العباد من المبدأ إلى المعاد: کتابی به زبان فارسی، در تصوف و سلوک، نوشته نجم‌الدین رازی است.

۴- تاریخ بیهقی یا تاریخ مسعودی: نام کتابی است نوشته ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی است که موضوع اصلی آن، تاریخ پادشاهی مسعود غزنوی و دودمان غزنوی است. این کتاب علاوه بر تاریخ غزنویان، قسمت‌هایی درباره صفاریان، سامانیان و دوره پیش از پادشاهی محمود غزنوی را دارد.

۵- چهارمقاله: نام کتابی است از نظامی عروضی سمرقندی. نام اصلی کتاب مجمع النوادر است. از آنجا که در این کتاب از چهار فن (دانش دبیری، شاعری، طب و نجوم)، در چهار گفتار جداگانه سخن رفته است. از قدیم به نام چهار مقاله معروف شده است.

۶- مرزبان‌نامه: کتابی است در اصل به زبان مازندرانی، نوشته اسپهبد مرزبان بن رستم. بعدها سعدالدین وراوینی آن را از زبان طبری به فارسی دری نقل کرد. مرزبان‌نامه از جمله شاهکارهای بلامنازع ادب فارسی و مازندرانی در نثر مصنوع مزین است.

۷- کلیله و دمنه: کتابی است در اصل هندی که در دوران ساسانی به فارسی میانه ترجمه شد. کلیه و دمنه کتابی پندآمیز است که در آن حکایت‌های گوناگون (بیشتر از زبان حیوانات) نقل شده است. نام آن از نام دو شغال با نام‌های کلیله و دمنه گرفته شده است. که بخش بزرگی از کتاب اختصاص به داستان این دو شغال دارد.

بدون آشنایی به لسان عربی استفاده از متون ادبی و علمی دشوار بلکه مُحال است حتی در مکالمه هم موجب اشکال خواهد گردید.

از مطالب فوق چنین برمی آید که [رابطه] زبان عربی و فارسی امروز همچون [رابطه] روح و تن است و همان گونه که نفسانیات در بدنات مؤثرند این دو زبان نیز در یکدیگر بسیار اثرگذارند. گشایش رشته زبان و ادبیات عرب در دانشگاه تهران و اصفهان و مشهد مقدس و رشته زبان و ادبیات فارسی در دانشگاه بیروت خود دلیل دیگری بر این موضوع است. ایرانیان نه تنها از نظر دین و مذهب باید این زبان را محترم شمارند و بواسطه آنکه کتاب مقدسشان قرآن کریم به زبان عربی است، آن را بیاموزند بلکه از نظر اینکه زبان عربی در زبان فارسی مؤثر است و بدون آشنایی بدان، استفاده از متون علمی و ادبی خودشان غیرممکن است باید آن را محترم شمرده یاد گیرند، و آموختن آن را ضروری شمارند.

روزنامه *العقائد والأفکار* به عنوان *الإیرانیون والعرب* چنین می نگارد: «وَبَعْدَ أَنْ بَرَعَتْ^۱ شَمْسُ الْهُدَايَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَدَخَلَ الْإِيرَانِيُّونَ فِي دِينِ اللَّهِ أَفْوَاجًا أَصْبَحَ الشَّعْبَانِ الْعَرَبِيُّ وَالْإِيرَانِيُّ أُمَّةً وَاحِدَةً وَأَضْحَى الْإِسْلَامُ دِينَهُمُ وَالْقُرْآنُ كِتَابَهُمُ وَالْكَعْبَةُ قِبْلَتَهُمْ فَصَارُوا يَدًا وَاحِدَةً فِي تَوْسِيعِ الْفَتْوحِ الْإِسْلَامِيَّةِ وَتَبْلِيغِ رِسَالَتِهِ الْمَحْمَدِيَّةِ إِلَى سَائِرِ الْأُمَمِ وَالشُّعُوبِ».

پس از آنکه خورشید هدایت اسلام درخشید، ایرانیان گروه گروه به دین خدا وارد شدند و دو ملت عرب و ایرانی یکی گردیدند و اسلام دین ایشان و قرآن کتابشان و کعبه به قبله آنان تبدیل شد و قدرت یگانه‌ای در کشورگشایی و رساندن رسالت محمدی ﷺ به سایر ملل و اقوام پدید آمد.

در این کتاب، ابتدا آداب عربی صدر اسلام مورد بحث واقع شده است. برای تحقیق در مباحث آن از کتب مختلف ادب عربی استفاده گردیده است. (مأخذ آن ذکر خواهد شد).

۱- به معنای: طَلَعَتْ.

علاوه بر مباحث ادبی، مواردی که تماس با فقه و علوم دیگر چون معانی و بیان داشته به مناسبت، مورد تحقیق و بحث واقع شده و در صورت امکان هرکجا حدیث یا آیه‌ای مورد شاهد مورّخین ادبی بوده و خودشان آن را ذکر نکرده و به این جمله که «حدیث در ذم آن وارد شده» اکتفا کرده بودند حدیث یا آیه ذکر و ترجمه شده است.

در این رساله بحث کافی و مبسوط شده که چگونه اسلام به واسطه قرآن و حدیث دو عامل فعال و مهم خود، به‌طور کلی در آداب جاهلی تغییرات اساسی داده و اثرش در ایده و فکر و شعر و نثر و خطابه و غیر آن ظاهر گردیده است.

سپس چون بحث در ادب بدون ذکر برازندگان آن و نمونه‌ای از آثار ایشان نیکو نبود بین ادب و تاریخ آن جمع گردیده و ترجمه و شرح حال انتقادی بعضی از شعرا مطرح نمودم.

و بعد غزل، در صدر اسلام و عصر اموی مورد بررسی قرار داده شده و شاعری چند از شعرای عشقی ادب عربی را شرح حال نگاشتم و مقداری از آثارشان را نقل و ترجمه کردم. در خاتمه بحث مبسوطی راجع به آداب عربی در عصر اموی نموده و ذکر شده که چگونه بنی‌امیه دستورات اسلامی را زیر پا گذاشته و علناً شراب آشامیدند و منکر دیانت مقدسه اسلام شدند در حالی که خود را خلیفه مسلمین می‌دانستند، و چطور عصبیات جاهلیت را از سر نو^۱ در ملت عرب برانگیختند.

سپس شرح حال شاعری چند از شاعران اموی و بزرگترین کاتب این زمان عبدالحمید ذکر شده و چون عبدالحمید خود موجب تغییر سبک نگارش عربی بوده مفصلاً مورد بررسی واقع گردیده است.

در پایان پس از شکر و ثنای ذات باری جَلَّتْ عَظَمَتُهُ که همه توفیق‌ها از اوست و بازگشت کارها بدوست از اساتید محترمی که در خدمتشان تلمذ کرده‌ام و مخصوصاً استادان محترم دانشکده علوم معقول و منقول؛ به‌ویژه حوزه علمیه و حضرت آیه‌الله العظمی مرحوم آقا شیخ محمدرضا نجفی

طاب ثراه، استاد رهبر کبیر انقلاب اسلامی حضرت آیه الله العظمی امام خمینی مَدَّ ظِلَّهٗ الْعَالِی و حضرت آیه الله حاج آقا مجدالدین نجفی و حضرت آیه الله بروجردی و حضرت آیه الله بهبهانی و استاد محترم آقای حکمت آل آقا که استاد این حقیر در دانشکده الهیات بوده اند تشکر و سپاسگزاری می نمایم و موفقیت همگی ایشان را در خدمات علمی و اجتماعی و دینی و اجر جزیل و علو درجه را برای ایشان از ایزد متعال خواستارم.

مآخذ این رساله

- ۱- تاریخ آداب اللغة العربیة، جرجی زیدان.
- ۲- تاریخ آداب العرب، مصطفى الرافي.
- ۳- [دروس في] آداب اللغة العربية وتاريخها، آقاي محمد محمدی [ملایری] استاد دانشگاه تهران.
- ۴- جزوه استاد محترم آقاي آل آقا در سال دوم زبان و ادبیات عرب دانشگاه تهران.
- ۵- مسالك الممالك، اصطخری.
- ۶- الفهرست، ابن النديم.
- ۷- البيان والتبيين، جاحظ.
- ۸- مجلة المجمع العلمي، مقاله استاد محمد كردعلى.
- ۹- مجلة العالم، مقاله «النجف الأشرف ومشهد الإمام علي (عليه السلام)».
- ۱۰- روزنامه العقائد والأفكار، مقاله «الإيرانيون والعرب».
- ۱۱- وسائل الشيعة، شيخ حرّ عاملی.
- ۱۲- كتاب وسيله در فقه، تأليف آية الله العظمى سيد أبوالحسن اصفهانی.
- ۱۳- كتاب سمطا اللال في مسألتي الوضع والاستعمال، تأليف آية الله العظمى آقا شيخ محمدرضا نجفی.
- ۱۴- كتاب الفصول الغروية في علم الأصول، تأليف آية الله العظمى شيخ محمدحسين اصفهانی حائري.
- ۱۵- كتاب تفسير صافي.
- ۱۶- كتاب تفسير منهج الصادقين.
- ۱۷- مجلة المختار، مقاله ای به عنوان «اخترت الدفاع عن الإسلام».
- ۱۸- المنجد.
- ۱۹- تزيين الأسواق بتفصيل أشواق العشاق (در شعرای عشقی و غزل)، تأليف شيخ داود أنطاكي.
- ۲۰- جواهر الأدب، أحمد الهاشمي الشوري.

ادب عربی در صدر اسلام

موضوع فوق گوشه‌ای شیوا و پر ارزش از ابواب آداب لغت عربی است. جرجی زیدان تحت عنوان [«آداب اللغة» بیان داشته است]: «آداب اللغة علومها والمراد بتاريخ آداب اللغة تاريخ علومها أو تاريخ ثمار عقول أبنائها ونتائج قرائحهم، فهو تاريخ الأمة من الوجهة الأدبية والعلمية»^۱؛ آداب لغت، علوم لغت است و هدف ما از تاریخ آداب لغت، تاریخ علوم لغت است؛ به عبارت دیگر، تاریخ میوه‌های عقول فرزندان ملت و نتایج قریحه‌های آنها است؛ بنابراین آداب لغت، تاریخ ملت از نظر ادبی و علمی است. وی از موضوع مورد بحث ما به نام «عصر الراشدين من ظهور الإسلام إلى سنة ٤٠ للهجرة»^۲؛ دوره راشدین از پیدایش اسلام تا سال ۴۰ هجری، نام می‌برد.

مصطفی‌الرافعی [می‌گوید]: «آداب در هر ملتی سزاوار است که روی حوادث ادبی آن ملت قرار داده و تقسیم شود. زیرا دوره‌های واقعی آداب هر لغتی روی همین حوادث تقسیم می‌شود؛ که تغییر محسوسی در شکل ادب در آن دیده شود؛ چون وقتی حوادث در کار نباشد زمان

۱- تاریخ آداب اللغة العربیة، ص ۲۱.

۲- مراجعه شود: تاریخ آداب اللغة العربیة، ص ۲۲۱.

خودبه‌خود یکی است و به‌همین جهت گفته‌اند ملتی که حوادث ندارد تاریخ هم ندارد. و غیر از حوادث ادبی، هرچه را در نظر گیریم صلاحیت برای تقسیم دوره‌های ادبی ندارد. اگر فرض کنیم عصر ظهور اسلام با دوره اموی در شکل و ماده نثر و شعر، تغییری نداده باشد چه ضرورتی دارد که آداب را بدین دو دوره تقسیم کنیم. بنابراین در تاریخ آداب لغت باید چگونگی پیدایش حوادثی که در آن لغت پیدا شده و موجب تغییراتی در شکل و ماده آن گردیده بیان شود.^۱

جرجی زیدان می‌گوید: «ممکن است آداب لغت عرب را به‌حسب علوم و آداب، به دوره‌هایی که پیش آمده تقسیم کنیم. مقصود از تاریخ آداب عرب از نظر علوم این است که در هر علمی از علوم، از پیدایش آن تاکنون بحث کنیم، سپس به علم دیگر بپردازیم و این کار را ادامه دهیم تا علوم تمام شود و هدف از تاریخ آداب لغت برحسب عصرهای سیاسی آن است که علوم و آداب عرب را از دوران جاهلیت گرفته تاکنون شرح دهیم و در هر دوره‌ای نظری کامل به علوم و آداب بیفکنیم و خصوصیات هریک را در آن دوره شرح دهیم».^۲

احمد الهاشمی از موضوع ما، تحت عنوان «العصرُ الثانی: عصرُ صدرِ الإسلام وَیَسْتَمِلُ بنی أمیّة»^۳؛ دوره دوم: عصر صدر اسلام که شامل دوره اموی هم می‌باشد، نام می‌برد.

جرجی زیدان گوید: «ظَهَرَ الإسلامُ فی جَزیرَةِ العربِ فَشَغَلَ أَهْلَهَا فی أَثناءِ حَیَاةِ النَّبِیِّ: جاءَ الإسلامُ بِالْقُرْآنِ وَالْحَدِیْثِ فَأَخَذَا بِمَجَامِعِ قُلُوبِهِمْ وَاسْتَقَرَّ فی الْمَكَانِ الْأَوَّلِ مِنْ أَذْهَانِهِمْ»^۴؛ اسلام در شبه جزیره عربستان ظهور کرد و اهل آن را در حیات حضرت پیامبر ﷺ به خود مشغول داشت. اسلام با قرآن و

۱- مراجعه شود: تاریخ آداب العرب، ج ۱، ص ۱۴ و ۱۵.

۲- مراجعه شود: تاریخ آداب اللّغة العربیّة، ص ۳۱ و ۳۲.

۳- جواهر الأدب فی أدبیات وإنشاء لغة العرب، ج ۲، ص ۱۰۰.

۴- تاریخ آداب اللّغة العربیّة، ص ۲۲۱.

حدیث آمد (مجامع: جمع مجمع بمعنی مَوْضِع الجمع است^۱، ولكن اینجا أخذت مَحَبَّتَهُ بِمَجَامِعِ قَلْبِي أَيُّ: بِجَمِيعِ اجْزَائِهِ) و [آن دو] سراسر دل ایشان را فرا گرفت و در جایگاه اول اذهان اعراب و مسلمین جایگزین شد، «فَظَهَرَ أَثَرُ ذَلِكَ فِي عُلُومِهِمْ وَأَدَابِهِمْ وَعَادَاتِهِمْ»^۲؛ اثر ظهور اسلام در علوم و آداب و عادات و فکر و عقیده و عمل ایشان ظاهر گردید. وی عنوانی به نام «أَوَّلُ التَّغْيِيرِ الَّذِي أَحْدَثَهُ الْإِسْلَامُ فِي الْعَرَبِ اجْتِمَاعُ كَلِمَةِ الْقَبَائِلِ»^۳؛ اول تغییری که اسلام در اعراب و کافر و مسلمانان ایجاد کرد هماهنگی بین طوایف بود، ذکر می‌کند:

«كَانَ الْعَرَبُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ يَتَفَاخَرُونَ بِالْأَنْسَابِ فَلَمَّا جَاءَ الْإِسْلَامُ [كَانَ فِي جُمْلَةٍ مَا بَدَّلَهُ مِنْ أَحْوَالِهِمْ] أَنَّهُ جَمَعَ كَلِمَتَهُمْ وَصَارُوا أُمَّةً^۴ وَاحِدَةً عَلَى اخْتِلَافِ أَنْسَابِهِمْ وَمَوَاطِنِهِمْ. وَبَعْدَ أَنْ كَانَ التَّمِيمِيُّ^۵ يُفَاخِرُ الْحِجَازِيَّ وَالْحِجَازِيُّ^۶ يُفَاخِرُ الْحِمَازِيَّ وَنَحْوِ ذَلِكَ، جَاءَ الْإِسْلَامُ فَجَمَعَهُمْ تَحْتَ رَايَةٍ وَاحِدَةٍ بِاسْمٍ وَاحِدٍ وَهُوَ «الْإِسْلَامُ» فَقَالَ النَّبِيُّ ﷺ: «الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ»^۷.

عرب در جاهلیت به نسب فخر می‌کرد، وقتی اسلام آمد بین ایشان یگانگی ایجاد کرد و با اختلاف نسب و وطن، ملت واحدی شدند.

۱- مراجعه شود: تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۱۱، ص ۷۰.

۲- مراجعه شود: تاریخ آداب اللغة العربیة، ص ۲۲۱.

۳- تاریخ آداب اللغة العربیة، ص ۲۲۳.

۴- این جمله را از اصل کتاب در متن افزودیم.

۵- در اصل کتاب جرجی زیدان، «یداً واحدة» آمده است.

۶- در اصل کتاب «الیمنی» آمده است.

۷- در اصل کتاب «المُضَرِّي» آمده است.

۸- در اصل کتاب «الرسول» آمده است.

۹- تاریخ آداب اللغة العربیة، ص ۲۲۳ و مراجعه شود: کتاب کافی شریف، ج ۱، ص ۴۰۳، ح ۱.

پس از آنکه تمیمی بر حجازی و حجازی بر حمیری فخر می نمود اسلام آمد و ایشان را زیر پرچم واحدی به نام واحد که «اسلام» بود جمع کرد و حضرت پیامبر ﷺ فرمود: «مسلمانان برادرند». آری قرآن کریم هم، با بیان معجزه آسایش این نکته را متذکر شده آنجا که می فرماید: ﴿يَتَأْتِيَ النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَجَعَلْنَاهُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا^۱ إِنَّ أَكْرَمَكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَتَقْدَرُ^۲ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ^۳؛ «ای مردم همانا ما شما را از نر و ماده آفریدیم و شما را شاخه ها و تیره هایی گردانیدیم تا یکدیگر را بشناسید همانا گرامی ترین شما نزد خدا پرهیزگارترین شما است، به راستی [که] خدا دانای آگاه است».

حضرت پیامبر ﷺ در خطبه ای که روز فتح مکه ایراد فرمود [بیان کرد]:

وقال ﷺ في خطبة ألقاها يوم فتح مكة: «يا معشر قريش إن الله قد أذهب عنكم نخوة الجاهلية وتعظمها بالآباء والناس من آدم وادم من تراب^۴».

«ای گروه قریش به راستی [که] خداوند، تکبر جاهلیت و اینکه خود را به پدرانان بزرگ شمرد از میان شما برداشت، مردم از آدم [هستند] و آدم از خاک است».

و در خطبه حجة الوداع چنین فرمود: «أيها الناس إن ربكم واحد [وإن أباكم واحد]^۵ كلکم لآدم وادم من تراب إن أكرمکم عندالله أتقاهم [و] ليس لعربي على عجمي فضل إلا بالتقوى^۶؛ ای مردم! به راستی پروردگار شما یکی است؛ همه شما از آدم هستید و آدم از خاک است و گرامی ترین شما نزد

۱- سورة حجرات، آیه ۱۳.

۲- السيرة النبوية ابن هشام، ج ۲، ص ۴۱۲.

۳- از اصل کتاب در متن افزودیم.

۴- تحف العقول، ص ۳۴؛ البیان والتبيين، ج ۲، ص ۲۴.

خدا پرهیزگارترین شما است. جز به پرهیزگاری، عربی را بر عجمی برتری نیست.

با شواهد فوق آشکار است که اسلام، تکبر جاهلیت و بردگی را از بین برد و هماهنگی و یگانگی و وحدت کلمه بین مسلمانان ایجاد کرد و برتری افراد را بر یکدیگر [براساس] عقیده درست و مُسْتَدَلّ و تقوی و به‌جا آوردن واجبات و ترک محرمات قرار داد.

انتشار العرب في الأرض

«كَانَ الْعَرَبُ مُحْصُورِينَ فِي جَزِيرَتِهِمْ وَهُمْ أَهْلُ بَادِيَةٍ وَخُشُونَةٍ يَسْمَعُونَ بِالرُّومِيِّ وَالْفَارِسِيِّ فَيُعْظَمُونَ قُدْرَهُ وَيَتَمَثَّلُونَ بِسَطْوَةِ قَيْصَرٍ وَكَسْرِيٍّ وَلَمْ يَتَجَاوَزُوا جَزِيرَةَ الْعَرَبِ إِلَّا قَلِيلٌ فَلَمَّا ظَهَرَ الْإِسْلَامُ واجْتَمَعَتْ كَلِمَةُ الْعَرَبِ نَهَضُوا لِلْفَتْحِ وَأَوْغَلُوا فِي الْبِلَادِ وَفَتَحُوا الْأَمْصَارَ»^۱.

اعراب در جزیره‌شان محصور و مردمی بیابانی و خشن بودند؛ درباره رومی و فارسی می‌شنیدند و ایشان را بزرگ می‌داشتند؛ به قدرت (طواغیت) روم و ایران آن زمان مثل می‌زدند و جز اندکی از جزیره عربستان خارج نشدند. چون اسلام ظاهر شد و در اعراب و مسلمانان یگانگی ایجاد [کرد، آنان] به برکت اسلام برای نشر تعالیم عدالت‌گستر آن به کشورگشایی برخاستند و به شهرها روی آوردند و ممالک تشنه عدالت و فضیلت را به تصرف [در] آوردند.

انتشار القرآن

«بَعْدَ أَنْ كَانَ هُمُ الْعَرَبِ الْجَاهِلِيَّةِ إِذَا اجْتَمَعُوا فِي نَادٍ أَوْ سُوقٍ إِنْشَادَ^۲ الْأَشْعَارِ وَالتَّفَاخُرَ أَصْبَحَ هُمُومُ الْقُرْآنِ وَحِفْظُهُ وَتِلَاوَتُهُ صَبَاحاً وَمَسَاءً»^۳؛ بعد از آنکه

۱- تاریخ آداب اللغة العربیة، ص ۲۲۴.

۲- در نسخه خط مؤلف «مناشدة» آمده است.

۳- تاریخ آداب اللغة العربیة، ص ۲۲۴.

عرب‌های جاهلی در بازارها و انجمن‌های خویش شعر خود را می‌خواندند و بر یکدیگر فخر می‌کردند و برتری می‌جستند؛ پس از ظهور اسلام تمام توجه آنها به قرآن [جلب] شد و این که قرآن را حفظ کنند و صبح و شام بخوانند.

احمد الهاشمی در باب آداب عربی در این زمان چنین می‌نگارد: «كَانَتْ الْعَرَبُ [أُمَمًا]¹ بَدَوِيَّةً لَيْسَ لَهَا مِنْ وَسَائِلِ الْعُمَرَانِ وَأَسْبَابِ الرِّخَاءِ مَا يَحْمِلُهَا عَلَى تَبَحُّرٍ فِي عِلْمٍ أَوْ تَبَصُّرٍ فِي دِينٍ أَوْ تَفَنُّنٍ فِي تِجَارَةٍ، أَوْ زِرَاعَةٍ أَوْ صِنَاعَةٍ أَوْ سِيَاسَةٍ وَعَلَى وَفْقِ ذَلِكَ كَانَتْ اللُّغَةُ الْعَرَبِيَّةُ لَا تَعْدُو أَغْرَاضَ الْمَعِيشَةِ الْبَدَوِيَّةِ إِلَّا أَنَّ رَوْحًا مِنْ اللَّهِ تَنَسَّمَ بَيْنَ أَرْجَائِهَا فَأَيَقِظُهَا مِنْ رَقْدَتِهَا وَنَبِّهَهَا لِضَرُورَةِ التَّعَاوُنِ عَلَى الْخَيْرِ فِي مَعَاشِهَا وَلُغَتِهَا وَجَمَاعَتِهَا، فَظَهَرَ ذَلِكَ بَيِّنًا فِي الْأَسْوَاقِ التِّجَارِيَّةِ وَاللُّغَوِيَّةِ الْاجْتِمَاعِيَّةِ فَكَانَ ذَلِكَ إِذْنًا² مِنَ اللَّهِ بِإِظْهَارِ الْإِسْلَامِ فِيهِمْ، وَمَا أَلْفَتْ نَفُوسُهُمْ هَذَا النَّمَطَ الْجَدِيدَ إِلَّا وَقَدْ جَاءَ النَّبِيُّ الْكَرِيمُ لَامًّا³ لِسَعْيِهِمْ ³ مُوَحِّدًا لِكَلِمَتِهِمْ مُهْدِّبًا لِطِبَاعِهِمْ مَبِينًا طَرِيقَ الْحَقِّ⁴».

(رُوح به معنی جان (ما به حیاة النفس) و رُوح به معنی راحت و رحمت)⁵.
 اعراب ملتی بیابانی بودند و از وسائل آبادانی و اسباب آسایش آنچه ایشان را به بررسی علمی یا بینایی در دین یا دگرگونی و تنوع در زراعت و تجارت و صناعت و سیاست وا دارد، نداشتند؛ بنابراین لغت عربی از اهداف زندگی بیابانی تجاوز نمی‌کرد جز آنکه رحمتی از خداوند در اطراف آن وزید؛ (یقیناً مرادش ظهور اسلام است). و ایشان را از خوابشان بیدار

۱- از اصل کتاب در متن افزودیم.

۲- در نسخه خط مؤلف «أَذَانًا» آمده است.

۳- لَامًا أي جامعاً والشعث: انتشار الأمر وزَلَّه. (العين، ج ۱، ص ۲۴۴) به معنای در حالی که جمع می‌کرد پراکندگی آنها را.

۴- جواهر الأدب في أدبيات وإنشاء لغة العرب، ج ۲، ص ۱۰۰ و ۱۰۱.

۵- مراجعه شود: لسان العرب، ج ۲، ص ۴۶۲؛ تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۴، ص ۵۹.

کرد و بر تعاون و کمک به خوبی در زندگی و لغت و اجتماع آگاه گردانید. این اثر در بازارهای تجارتي و لغوی و اجتماعی پدیدار گشت. (البته اعراب در جاهلیت بازارهای خود را علاوه بر تجارت و دادوستد، مکان مناشدهی اشعار هم نموده [بودند] و اشعار و شرح افتخارات خود را بر یکدیگر می خواندند).

این موضوع، اعلامی از جانب خداوند به پیدایش اسلام در میان اعراب بود، اعراب با این روش جدید انس نگرفتند مگر آنکه پیامبر بزرگوار ﷺ آمد و با ابلاغ تعالیم عالیۀ اسلامی و تشکیل حکومت الله پراکندگی ایشان را جمع کرد و بین ایشان یگانگی ایجاد نمود؛ خوی های ایشان را پاکیزه نمود و راه راست را آشکار گردانید.

جرجی زیدان دومین تغییری را که اسلام در آداب لغات عربی و تفکر ایجاد کرد [این گونه بیان داشته است]: «إِنَّ ظُهُورَ الْإِسْلَامِ انْقِلَابٌ دِينِيٌّ، سِيَاسِيٌّ، اجْتِمَاعِيٌّ، وَلَا بُدَّ لِكُلِّ انْقِلَابٍ مِنْ آثَارٍ يَحِلُّهَا [في]¹ نفوسِ أصحابِهِ وَعُقُولِهِمْ، فَيُحْدِثُ تَغْيِيرًا فِي آدَابِهِمْ وَعُلُومِهِمْ، وَالتَّغْيِيرُ الَّذِي أَحْدَثَهُ الْإِسْلَامُ فِي آدَابِ الْجَاهِلِيَّةِ يَرْجِعُ إِلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ أَوَّلًا: أَنَّهُ أَبْطَلَ بَعْضَ تِلْكَ الْآدَابِ، ثَانِيًا: أَنَّهُ نَوَّعَ الْبَعْضَ الْآخَرَ، ثَالِثًا: أَنَّهُ أَحْدَثَ آدَابًا جَدِيدَةً لَمْ تَكُنْ مِنْ قَبْلُ²؛ ظهور اسلام انقلاب دینی و سیاسی و اجتماعی بود و هر انقلابی ناچار آثاری در روحیه و افکار آن مردم می گذارد و به ناچار در آداب و علوم آنها آثاری پیدا می شود.

تغییری را که اسلام در آداب جاهلیت ایجاد کرد از سه راه بود:

- ۱- اسلام بعضی از آن آداب غلط و مُضِرّ را از بین برد.
- ۲- در آداب جاهلیت تحوّل ایجاد کرد و آنها را به صلاح سوق داد.
- ۳- اسلام آداب تازه ای به وجود آورد که برای دنیا و آخرت انسان ها مفید بود.

۱- از اصل کتاب در متن افزودیم.

۲- تاریخ آداب اللغة العربیّة، ص ۲۲۵.

«فالأدب التي أبطلها الإسلام الكهانة وفروعها؛ إذ جاء الحديث بتحريمها والأدب التي أحدثها، بعضها اقتضاه الإسلام كالعلوم الشرعية واللسانية وبعضها نُقل عن الأمم الأخرى كالفلسفة والطبيعات والطب، وسيرى الكلام عليها^۱ في حينه»^۲؛ آدابی را که اسلام از بین برد کهانت و فروع آن بود زیرا حدیث پیامبر ﷺ آن را تحریم کرده بود و آدابی را که اسلام به وجود آورد بعضی از آن، مانند: علوم شرعی و لسانی، مقتضای اسلام بود و بعضی دیگر مانند فلسفه و طبیعیات و طب از ملل دیگر نقل شده که در جای خود خواهیم گفت.

بی‌مناسبت نیست راجع به کهانت تحقیقی شود:

در کتاب وسائل الشيعة چنین منقول است:

وعنه عن الصفار عن الحسن بن علي الكوفي عن إسحاق بن إبراهيم عن نصر بن قابوس قال: سمعت أبا عبد الله عليه السلام يقول: «المنجم ملعون والكاهن ملعون والساحر ملعون والمغني ملعون ومن آواها ملعون وأكل كسبها ملعون»^۳.
قال: وقال عليه السلام: «المنجم كالكاهن والكاهن كالساحر والساحر كالكافر والكافر في النار»^۴.

صفار از حسن بن علی کوفی از اسحاق بن ابراهیم از نصر بن قابوس روایت کرده که گفت: از حضرت صادق (علیه السلام) شنیدم که فرمود: منجم فالگیر ملعون است و کاهن و ساحر هم ملعونند و زن آوازه‌خوان ملعونه است و کسی که او را پناه دهد و از کسب او بخورد ملعونست. وی روایت [می]کند که منجم فالگیر مثل کاهن، و کاهن مثل جادوگر و جادوگر همانند کافر و کافر هم جایش در آتش است.

۱- در اصل کتاب «وسیاتی الکلام عنها» می‌باشد.

۲- تاریخ آداب اللغة العربیة، ص ۲۲۵.

۳- وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص ۱۴۳، ح ۷.

۴- وسائل الشيعة، ج ۱۷، ص ۱۴۳، ح ۸.

و مقتضی است از نظر فقه هم در این باره تحقیق شود:

در کتاب وسیله، مجلد دوم چنین مذکور است:

فِي الْمَكَايِبِ الْمُحَرَّمَةِ: «وَكَذَلِكَ الْكِهَانَةُ؛ وَهِيَ تَعَاطِي الْأَخْبَارِ عَنِ الْكَاثِنَاتِ فِي مُسْتَقْبَلِ الزَّمَانِ بِزَعْمِ أَنَّهُ يُلْقَى إِلَيْهِ الْأَخْبَارُ عَنْهَا بَعْضُ الْجَانِّ أَوْ بِزَعْمِ أَنَّهُ يَعْرِفُ الْأُمُورَ بِمُقَدَّمَاتٍ وَأَسْبَابٍ يَسْتَدِلُّ بِهَا عَلَى مَوَاقِعِهَا»^۱.

از کسب‌های حرام کِهانت^۲ است و کِهانت عبارت است از خبر دادن از موجودات در زمان آینده به گمان اینکه بعضی از جتیان آن اخبار را به او می‌رسانند و بدین نظر که کارها را به مقدمات و اسبابی می‌داند که به وسیله آنها بر مواقع آن استدلال می‌کند.

«أَمَّا التَّنَوُّعُ الَّذِي أَحَدَهُهُ الْإِسْلَامُ فِي الْأَدَابِ الْجَاهِلِيَّةِ فَأَكْثَرُهُ فِي الشَّعْرِ وَالْخُطَابَةِ وَهُمَا مِنَ الْأَدَابِ الْجَاهِلِيَّةِ الَّتِي زَادَهَا الْإِسْلَامُ رَوْنًا لَكِنَّ الْخُطَابَةَ سَبَقَتْ الشَّعْرَ مِنَ الرُّقْيِ؛ لِحَاجَةِ الْمُسْلِمِينَ إِلَيْهَا فِي الْفَتْوحِ وَالْغَزَوَاتِ»؛^۳

اما تنوعی که اسلام در آداب جاهلی ایجاد کرد بیشتر در شعر و خطابه بود که هر دو، از آداب جاهلی بودند و در دوران اسلامی رونقی به سزا گرفتند ولی در صدر اسلام خطابه بر شعر سبقت گرفت و بیشتر از شعر ترقی کرد؛ زیرا مسلمین در جنگ‌ها و فتوحات به خطابه نیازمند بودند.

احمد الهاشمی گوید: «فَكَانَ مِنْ نَتِيجَةِ ذَلِكَ أَنْ أُسِّسَتْ لَهُمْ جَامِعَةٌ قَوْمِيَّةٌ وَمِلِّيَّةٌ وَمُلْكٌ كَبِيرٌ، وَبِالْتَفَاتِ الْعَرَبِ حَوْلَ صَاحِبِ هَذِهِ الدَّعْوَةِ وَأَنْصَارِهِ وَتَفَهُمِهِمْ شَرِيعَتَهُ

۱- برای اطلاعات بیشتر رجوع شود: کتاب مکاسب شیخ انصاری، ج ۲، ص ۳۳ تا ۳۹.

۲- مراجعه شود: وسیلة النجاة مع حواشی الإمام الخميني، ص ۳۲۳؛ وسیلة النجاة مع حواشی آية الله الكلایگانی، ج ۲، ص ۹؛ مستند تحریر الوسيلة، ج ۱، ص ۴۲۴؛ تحریر الوسيلة، ج ۱، ص ۴۹۸.

۳- نگر: الآراء الفقهية، ج ۳، ص ۹۱-۷۶، تألیف آية الله حاج شیخ هادی نجفی مدظله فرزند مؤلف.

۴- تاریخ آداب اللغة العربیة، ص ۲۲۵.

وَكَلَامُهُ ثُمَّ خُضُّوعِهِمْ بَعْدَ لِعَازِمَةِ قَوْمِهِ وَفَتْوحِهِمْ تَحْتَ أُلُوتِهِمْ^۱ ممالك الأكاسرة والقيصرية وغيرها ومخالطتهم أهلها بالجوار والمصاهرة حَدَثَ فِي حَيَاتِهِمُ الْفِكْرِيَّةَ وَاللِّسَانِيَّةَ مَا يُمكنُ إجمالُه فِي الْأُمُورِ الْأَتِيَّةِ^۲؛

نتیجه ظهور اسلام آن است که برای اعراب، اجتماعی اسلامی و کشوری بزرگ ایجاد کرد. البته این تأثیر را برای اعراب داشت، ولی در واقع دنیا را از جهل و بدبختی و اوهام و خرافات نجات بخشید و سرچشمه علم و خورشید فروزان حکمت را بر جهانیان گشود.

اعراب در اثر تعلیمات عالیّه اسلام در زیر پرچم‌های خود به نام الله، کشورهای طواعت ایران و روم و غیره را فتح کردند و با اهل آن کشورها همسایگی و آمیزش کردند، در زندگی فکری و زبانی ایشان تغییری پیدا شد که شمه‌ای از آن به شرح ذیل است:

احمد الهاشمی تغییراتی را که اسلام در آداب جاهلی ایجاد فرموده در پنج شماره ذکر کرده و دیگر مورخان ادبی به شماره‌های بیشتر ذکر کرده‌اند که مفهوم آن غالباً به هم شبیه و نزدیک و در واقع یکی است که از ذکر عربی آن خودداری و به نقل ترجمه آن مبادرت می‌شود:

۱- شایع شدن لغت قریش و یکی شدن لغات عربی و لهجات آنان؛ زیرا قرآن به لغت قریش و در میان قریش نازل شده بود و به زبان قرآن کریم شناخته شد.^۳

۲- انتشار لغت عرب در ممالک مفتوحه از قبیل ایران و روم و غیر آنها و سکونت اعراب در این کشورها و اختلاط [و] ازدواج آنها با مردم این سرزمین‌ها.^۴

۳- ظهور لحن در زبان عرب میان مردم غیر عربی که زبان عرب

۱- «ألوية» جمع «لواء» به معنای «پرچم‌ها» است.

۲- جواهر الأدب في أدبيات وإنشاء لغة العرب، ج ۲، ص ۱۰۱.

۳- همان.

۴- همان.

- آموخته بودند و در زبانِ اعرابی که تحت تأثیر معاشران غیرِ عربی خود واقع شده بودند.^۱
- ۴- وسعت یافتن اغراض لغت به واسطه ظهور احکام دین و آداب تمدن.^۲
- ۵- بیان عقاید دینی که اسلام آورده بود، مانند: «اثبات استدلالی خدا و معاد و نبوت و عدل و امامت و رهبری».
- ۶- وسعت اهداف لغت به اینکه راهی دینی بپیماید و از طریق مُرتب و تمدن اسلامی و منظمی که مقتضای سکونت در شهر است پیروی کند.^۳
- ۷- به کار بردن زبان عرب در ضبط امور کشور و نظام و آبادانی و وسائل تمدن.
- ۸- وضع مقدمات بعضی از علوم که در کار دین مورد احتیاج بود و ترجمه مقداری از علوم طبیعی، ریاضی، طب، هیئت، ستاره‌شناسی و نجوم.
- ۹- ترقی معانی و وسعت یافتن مواد آن، به واسطه وسعت مواد مشاهدات و معقولات.
- ۱۰- مراعات ارتباط بین معانی و حسن ترتیب آنها؛ زیرا فکر، ترقی کرده بود و مردم در کار دین و مملکت و اقتباس از تمدن قرآن و اسلام و ایران و روم به دیدن مظاهر و مناظر تازه نظر داشتند که همه آنها از برکات بعثت پیامبر عالیقدر اسلام ﷺ و خاتمیت او و تعالیم عالیه اسلامی بود.

اسلام و تغییر افکار

اسلام آمد و مردم را به اموری دعوت کرد که با افکار زمان جاهلیت مغایرت داشت و مردم را به زندگانی‌ای خواند که با طرز زندگی در دوران

۱- جواهر الأدب فی أدبیات وإنشاء لغة العرب، ج ۲، ص ۱۰۱.

۲- همان.

۳- همان.

جاهلی سازگار نبود. عرب جاهلی به نسب خویش افتخار می‌کرد، برادرش را چه ظالم و چه مظلوم کمک می‌کرد و برتری می‌جست که برای ایجاد شهرت و آوازه خویش اموال خود را خرج می‌کند. کارهای خود را تنها برای دنیای خود انجام می‌داد. عرب جاهلی در قبیله خود فانی بود؛ خیر قبیله خیر او و شر طایفه، شر او بود. ثروتمند افتخار می‌کرد که شراب می‌خورد و قمار می‌کند و هرطور بتواند مال را به دست می‌آورد. نیازمند حق داشت که هرطور بتواند غارت کند به شرطی که از قبیله خودش نباشد. اسلام آمد و مردم را به روشی خواند که با عادات و افکار جاهلی فوق مخالفت داشت. مطابق تعالیم عالیّه اسلامی کسی حق نداشت به نسب خود افتخار کند و به مال و اولاد بنازد. افتخار تنها به واسطه کار نیک و تقوی بود. حساب روز قیامت در کار آمد ﴿فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ﴾ * وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ^۱؛ هر کس به اندازه ذره‌ای نیکی کند آن را می‌بیند و هر آنکه به اندازه ذره‌ای بدی کند آن را می‌بیند.

از ستمکار هر که باشد قصاص می‌شد و جنایتکار هر که بود به کیفر خویش می‌رسید. اسلام افراد بشر را موظف می‌دارد مال خود را در راه نیک صرف کنند و از طریق مشروع به دست آورند. نه شرابی در کار بود و نه قماری. بالاتر از همه نه لاتی بود و نه عزائی و نه بتی و نه بت‌پرستی و نه طاغوتی. ولی تنها خدا باشد و بس. (العزّی: تَأْنِثُ الْأَعْرَضِ صَنَمٌ كَانَ لِقُرَيْشٍ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ)^۲.

اینها افکار جدیدی بود که با افکار قدیم و خرافات مبارزه کرد و آنها را مغلوب ساخت؛ همه مردم تحت پرچم اسلام و توحید و الله درآمدند؛ مظهر تازه‌ای در زندگانی اعراب و مردم جهان و مسلمین پدیدار گشت؛ در جاهلیت، نزاع بین قبیله و قبیله دیگر و یا بین چند طایفه بود و

۱- سورة زلزال، آیه ۷ و ۸.

۲- مراجعه شود: الصحاح (تاج اللغة وصحاح العربیة)، ج ۳، ص ۸۸۶.

اساس کار، حفظ قبیله و شخصیت او بود. پس از ظهور فروغ تابناک دیانت مقدسه اسلام، اساس مبارزه بین دین حق و مرام باطل، یا اسلام و کفر شد. تعصب جاهلیت رنگی در ادب اسلامی نداشت. افتخار داشتند که قرآن پیام خدا در میان آنها است. (التعصب: عدم قبول الحق عند ظهور الدلیل)^۱ اسلام، اعراب و مسلمانان را از پراکندگی و افتراق نجات داد و همه را تحت عنوان مسلم و مؤمن در آورد. آنان یک حکومت بیش نداشتند و آن حکومت دین و پیامبر اکرم ﷺ پیشوای همه و قرآن دستور همه بود.

ترقی زندگی سیاسی و اجتماعی عرب در ظهور اسلام

صحرائشینی بر ملت عرب در اواخر جاهلیت هم چیره و غالب بود. از اعراب صحرائشین، دانش و قانونی مهم به جای نمانده نه صنعت مهمی داشتند و نه بازرگانی که با اطراف معامله کنند. امنیت هم در بین ایشان کم موجود می شد. فروغ تابناک تعلیم محمدی و اسلامی ظاهر شد و برای آنان قرآن آورد و قانون گذاشت و امن و امان برقرار کرد و حکومت الله و قوانین متقن اسلامی در عالم تشکیل شد و اعرابی که در دوره قبل از اسلام هیچ چیز قابل ذکر نداشتند دارای حیثیت و آبرو شدند حتی به ممالک بزرگ آن زمان حمله ور شدند و آنها را گشودند و این خود نمونه بارز قبول دین و عمل به دستورات دیانت مقدس اسلام است. اسلام به اعراب و مردم کره ارض و جهان بشری زندگی نوینی بخشید که در اجتماع و سیاست بسیار ترقی کردند.

مرحوم اقبال به عنوان تمدن یونانی و اسلامی در کتاب «کتاب تاریخ تمدن» صفحه ۲۴ و ۲۵ گوید: از ایام انقراض یونان تا ظهور اسلام، مشعل افروز تمدن جهان، همچنان یونانیان بودند... تا اسلام بر جمیع این ممالک مستولی شد در حقیقت تمدن اسلام، تمدن قدیم یونان را که تا بدو آغاز ظهور اسلام بالنسبه به همان حال اول مانده بود در قالبی دیگر

ریخت. تمام دوره قرون وسطی، دوره حکومت تمدن اسلامی^{۲۱} تعالیم عالیّه قرآنی است و اگر مسلمانان امروز هم به اصول اسلام از روی دلیل معتقد باشند و به فروع آن عمل کنند، مجد و عظمت دیرین را باز خواهند یافت.

بحث بیشتر در این باره، موضوع تاریخ تمدن است. اسلام از قبائل متفرق عرب، جامعه‌ای به نام جامعه دین به وجود آورد. اسلام در حقوق دنیوی و تکالیف دینی و کیفر مجرمین، همه را در برابر قانون مساوی قرار داد و حدود و کیفرها را معین کرد. اسلام درباره حدود و حقوق اجتماع و عفتان اشد مجازات را برای متجاوزین قائل شد. اسلام اعراب و مسلمانان را مکلف کرد که علم آموزند و علما را موظف ساخت که دیگران را تعلیم کنند.

شعر و خطابه در صدر اسلام

«خُطْبَه» به ضَمْ خاء: به معنی کلام نثر و مُسَجَّع در ستایش خدا و نعت نبی ﷺ و موعظه خلق است. جمع آن خُطَب به ضَمْ خاء است. «خُطَابَه»: به فتح خاء: خطیبی نمودن و به کسر خاء، سخن گفتن با کسی است.

و «خُطَب»: به فتح خاء و سکون طاء: [به معنی حال و کار] چه بزرگ و چه کوچک جمع آن خُطُوب.

و «خِطْب» به کسر خاء، زنی که او را خواستگاری نمودند^{۲۳} ﴿وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيمَا عَرَّضْتُمْ بِهِ مِنْ خِطْبَةِ النِّسَاءِ...﴾؛ باکی بر شما نیست در آنچه بدان به خواستگاری زنان اشارت کرده‌اید....

۱- کلیات تاریخ تمدن جدید، ص ۲۴ و ۲۵.

۲- تا اینجا در اصل مصدر یافت شد و مابقی از خود مؤلف، است.

۳- مراجعه شود: لسان العرب، ج ۱، ص ۳۶۰ و ۳۶۱.

۴- الخِطْبَةُ: مَصْدَرُ الْخَاطِبِ، خُطِبَهَا خِطْبَةً وَخِطْبِي وَخِطْبَهَا. وَكَانُوا يَقُولُونَ: خِطْبٌ؛ فَيُجَابُونَ بِنَكْحٍ. وَالْخُطْبُ: الْمَخْطُوبَةُ. وَالرَّجُلُ أَيْضاً خُطْبٌ. وَالْخِطْبِي: اسْمُ مَرَأَةٍ يَكْثُرُ خُطْبَاؤُهَا. (المحيط في اللغة، ج ۴، ص ۲۹۳).

در کتاب «آداب اللغة العربية وتاريخها» به عنوان الشعر والخطابة في صدر الإسلام چنین مذکور است: «كَانَ الشُّعْرُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ دِيوانَ آدَابِ الْعَرَبِ، بِهِ يَفْصَحُونَ عَمَّا يَحُولُ بِخَاطِرِهِمْ مِنْ وَصْفٍ وَتَشْبِيهِ^۱ أَوْ فَخْرٍ وَهَجَاءٍ. فَلَمَّا جَاءَ الْإِسْلَامُ وَتَغَيَّرَتِ الْحَالَةُ عَمَّا كَانَ عَلَيْهِ الْعَرَبُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ ضَعُفَتِ الْحَاجَةُ إِلَى قَوْلِ الشُّعْرِ خُصُوصاً بَعْدَ مَا جَاءَ الطَّعْنُ عَلَى الشُّعْرَاءِ فِي الْقُرْآنِ بِقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ﴾ * أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ * وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ * إِلَّا الَّذِينَ ءَامَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيراً وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا^۲ وَسَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ^۳».

در کتاب آداب اللغة العربية وتاريخها چنین مذکور است که: شعر در جاهلیت، دیوان آداب عرب بود. آنچه در خاطر ایشان از وصف و تشبیب یا فخر و نکوهش می‌گذشت به وسیله آن اظهار می‌کردند. چون اسلام آمد و وضعی که عرب در جاهلیت بر آن بودند تغییر کرد، نیاز به گفتن شعر کم شد مخصوصاً بعد از آنکه در قرآن نکوهش بر شعراء آمد: «شاعران را گمراهان پیروی [می]کنند. آیا نمی‌بینی که ایشان در هر دوره‌ای سرگرداندند و ایشان آنچه گویند عمل نکنند مگر آنان که ایمان آوردند و کردار شایسته داشتند و خدا را بسیار یاد کردند و پس از آنکه مورد ستم واقع شدند یاری جستند و انتقام گرفتند و زود بدانند آنان که ستم کردند به چه بازگشت‌گاهی باز می‌گردند.»

این آیه شریفه اگرچه بنابر بعضی روایات درباره شعرای قریش نازل شده

۱- سورة بقره، آیه ۲۳۵.

۲- تشبیب الشعر: ترفیقه بذكر النساء. (النهاية في غريب الحديث والأثر، ج ۲، ص ۴۳۸) وفي جامع المقاصد: ذكر محاسنها [أي: المرأة] وإظهار شدة حبها بالشعر. (جامع المقاصد، ج ۴، ص ۲۸).

۳- سورة شعرا، آیه ۲۲۷-۲۲۴.

که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را هجو کردند و آزدند مثل: عبدالله بن زبیری^۱ و ابی سفیان و عمرو بن عاص.

و حضرت محمد صلی الله علیه و آله: از اشعار حسان بن ثابت و کعب بن مالک^۲ و عبدالله بن رواحه^۳ و کسانی که بر هجو قریش و دفاع از او و اسلام برخاستند حمایت فرمود.

نکته قابل تذکر آن است که از طرفی شعر و شعرا به طور کلی مورد نکوهش شرع و از طرف دیگر در کنف حمایت حضرت بوده‌اند و شاید بتوان این موضوع را به شرح ذیل تحقیق نمود:

جرجی زیدان می گوید: «عَلِمْتُ مِمَّا تَقَدَّمَ أَنَّ أَكْثَرَ شُعْرَاءِ الْجَاهِلِيَّةِ مِنَ الْفُرْسَانِ وَالْأُمَرَاءِ وَأَكْثَرَ أَشْعَارِهِمْ فِي الْفَخْرِ وَالْهَجَاءِ وَمَرَجِعُ ذَلِكَ كُلُّهُ إِلَى الْعَصَبِيَّةِ، كُلُّ قَبِيلَةٍ تَطْلُبُ الْفَضْلَ لِنَفْسِهَا عَلَى سِوَاهَا، فَلَمَّا جَاءَ الْإِسْلَامُ وَجَمَعَ كَلِمَةَ الْعَرَبِ وَذَهَبَتِ الْعَصَبِيَّةُ الْجَاهِلِيَّةُ لَمْ تَبَقْ حَاجَةٌ إِلَى الشَّعْرِ أَوْ الشُّعْرَاءِ وَقَدْ أَذْهَبَتْهُمْ أُسَالِيبُ الْقُرْآنِ وَأَخَذَتْهُمْ الثُّبُوءُ وَانْصَرَفَتْ قِرَائَتُهُمْ الشُّعْرِيَّةُ إِلَى الْخُطَابَةِ لِحَاجَتِهِمْ إِلَيْهَا فِي اسْتِنَاضِ الْهِمَمِ وَتَحْرِيكِ الْحَوَاطِرِ لِلْجِهَادِ، هِيَ شِعْرٌ مَنُثَوْرٌ، وَزِدَ عَلَى ذَلِكَ أَنَّ النَّبِيَّ ﷺ لَمْ يَكُنْ رَاغِبًا فِي الشَّعْرِ؛ لِأَنَّهُ مِنْ عَوَامِلِ التَّفْرِيقِ، وَهُوَ يَدْعُو الْعَرَبَ إِلَى الْاجْتِنَاعِ»^۴ (النبي: المخبر عن الله)^۵.

۱- عبدالله بن زبیری از برجسته‌ترین شاعران مُخَضَّرَمِ قریش و از سرسخت‌ترین دشمنان پیامبر صلی الله علیه و آله است که در سال ۸ ق/ ۶۲۹ م اسلام آورد.

۲- کعب بن مالک أنصاری سلمی، یکی از شعرای صدر اسلام است که در عقبه منی با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان بست و یکی از سه نفری است که بعد از تَخَلُّف از غزوة تبوک، توبه او پذیرفته شده است و در سال ۵۰ هجری وفات کرده است.

۳- عبدالله بن رواحه از انصار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است که در عقبه دُوم به حضور ایشان رسید. وی اهل مدینه و از طایفه خزرج است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله او را به ریاست قبیله بنی حارث از قبایل خزرج انتخاب کرد. ایشان در جنگ بدر الموعد جانشین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مدینه بوده‌اند. وی در جنگ موته به شهادت رسید.

۴- در اصل مصدر «الرَّسُول» آمده است.

۵- تاریخ آداب اللغة العربیة، ص ۲۳۱.

از آنچه گذشت معلوم می‌شود که بیشتر شعرای جاهلی از امیران و شجاعان بودند و بیشتر اشعار آنان در فخر و هجا بوده و بازگشت این موضوع، به شدت ارتباط به جانب‌داری از خویشان است. (العَصِيَّةُ: شدة ارتباط المرء بجامعته والجد في نصرتها)^۲ هر قبیله‌ای برتری خویش را بر سایرین می‌خواست. چون اسلام آمد و یگانگی در عرب ایجاد کرد و عصبیت جاهلیت برطرف شد حاجتی به شعر و شاعران باقی نماند. سبک‌های قرآن اعراب را مدهوش کرده و پیامبری و رسالت ایشان را گرفته بود. ذوق‌های شعری ایشان به واسطه نیازی که در برانگیختن همت‌ها و تحریک خواطر بر جهاد داشتند بر خطابه گرائیده بود. و خطابه شعری است که به نثر درآمده باشد. پیامبر اکرم [ﷺ] به شعر مایل نبود؛ زیرا شعر از موجبات جدائی است و حضرتش [ﷺ] عرب و جهان را به اجتماع می‌خواند.

در کتاب ریاض الأدب، حدیثی از حضرت رسول [ﷺ] نقل می‌شود که می‌فرمایند: «إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ حِكْمَةً».^۳

می‌توان گفت که شعر به‌طور کلی مورد نکوهش نیست و حضرت رسالت [ﷺ] اشعاری را که دفاع از حق و پند و موعظه بود، می‌پسندید و از گفتار اوست [او پیامبر می‌فرمایند]: «أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا شَاعِرٌ كَلِمَةُ لَبِيدٍ»^۴ لبید بن ربیع^۵ در مرثیه‌ای که در نعمان^۶ دارد چنین می‌گوید:

۱- المنجد، ص ۸۴۷؛ مفردات نهج البلاغة، ج ۲، ص ۱۰۰۶.

۲- مراجعه شود: المنجد، ص ۵۳۱؛ المعجم الإسلامي، ص ۴۱۱.

۳- ریاض الأدب، ص ۱۴؛ من لایحضره الفقیه، ج ۴، ص ۳۷۹.

۴- در نسخه خط مؤلف «قول لبید» آمده است.

۵- مراجعه شود: مسند احمد، ج ۲، ص ۳۹۳ و ۴۷۰؛ صحیح البخاری، ج ۴، ص ۲۳۶، ج ۷، ص ۱۰۷؛ صحیح مسلم، ج ۷، ص ۴۹؛ سنن ابن‌ماجه، ج ۲، ص ۱۲۳۶؛ ریاض الصالحین، ص ۲۷۰.

۶- لبید بن ربیع عامری (متوفی ۴۱هـ/۶۶۱م). از هوازن قیس بود. یکی از شعراء فحول معدودین، از اهل عالیه نجد بود، اسلام را درک نمود و بعد از آن که ایمان آورد و

أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللَّهَ بَاطِلٌ وَكُلُّ نَعِيمٍ لَا مَحَالَةَ زَائِلٌ^۲
هر چیزی جز ذات باری تعالی باطل است و دوامی ندارد و هر آسایشی
به ناچار تباه می‌شود.

گویند که لبید با هیئتی از بنی‌عامر نزد حضرت پیغمبر ﷺ آمده و
اسلام آورد و به شهرش برگشت و عابد شد و قرآن کریم را حفظ کرد و از
شعر گفتن کناره گرفت تا اینکه بعد از اسلام آوردنش جز یک بیت شعر
بیشتر از او روایت نشده است و آن شعر این است:

مَا عَاتَبَ الْحُرَّ الْكَرِيمَ كَنَفْسِهِ وَالْمَرْءُ يُصْلِحُهُ الْجَلِيسُ الصَّالِحُ^۳
هیچ کس آزاده و بخشنده را مانند خود او سرزنش نخواهد کرد و مرد
در اثر رفیق خوب به صلاح می‌آید.

حضرت شایق بود که شعر أمیه بن أبي الصلت^۴ را بشنود؛ زیرا در آن،
یادی از خدا و قیامت بود.

جرجی زیدان لفظ «كثيراً ما» استعمال کرده: «كثيراً ما يُحِبُّ أَنْ يَسْمَعَ
شِعْرَ أُمَيَّةَ بْنِ أَبِي الصَّلْتِ»^۵ و لهذا چنین تفسیر شده: «كثيراً: نُصِبَ عَلَى
الظَّرْفِ لِأَنَّهُ مِنْ صِفَةِ الْأَحْيَانِ وَمَا لِتَأْكِيدِ مَعْنَى الْكَثَرَةِ»: كثيراً از صفت احیان و

مسلمان شد، شعر را ترک نمود و فقط یک بیت شعر در اسلام گفت، بعدها ساکن کوفه
شد و عمری طولانی نمود. پدرش «ربيعه بن مالك» به سبب سخاوت و کرم مهمان
نوازی زیاد که داشت به «ربيعه المقترن» ملقب شده بود.

۱- مقصود: نعمان بن مُنْذَر است او نعمان بن مُنْذَر بن إمرئ القيس اللخمي مشهور به
نعمان ثالث (۶۱۴-۵۹۲م) است. او به فرمان انوشیروان ساسانی به فرمانروایی حیره
گمارده شد و در نهایت به فرمان همو به زیر پای فیل افکنده شد. با کشته شدن نعمان
بن منذر فرمانروایی ملوک بنی لخم به پایان رسید.

۲- دیوان لبید بن ربیعہ، ص ۱۴۵؛ فیض القدير شرح الجامع الصغير، ج ۱، ص ۶۷۰.
۳- دیوان لبید، ص ۵۹.

۴- أمیة بن أبي الصلت (متوفی ۶۲۹م) شاعر عربی است. نزدیک به بیشتر شعرهایش
گمشده است که اغلب آن در زهد و سرگذشت پیامبران بر پایه تورات است وی به دین
حنیف روی آورد اما با اینکه اسلام را دید مسلمان نشد.

۵- تاریخ آداب اللغة العربیة، ص ۲۳۲.

حین و وقت است و بدین مناسبت منصوب و «ما» برای تأکید معنای کثرت است بنابراین «بسیار زیاد» معنی می‌شود. از سایر اهداف شعر، حضرت رسول ﷺ روی می‌گرداند. از اقوال موثر خان آداب عرب چنین نتیجه گرفته می‌شود که خطابه در صدر اسلام بیشتر مورد توجه بوده و اشعاری که در امری از امور دینی بوده و مردم را به یاد خدا و قیامت و غیره می‌انداخته در مرتبه دوم قرار داشته و سایر اغراض شعر همانند فخر و هجا و جز آن از نظر اسلام مطرود بوده است. شاید علت اینکه بعضی هنوز هم به شعر و شاعری نظر خوبی ندارند همین نکته باشد.

یکی از شعرای متأخر عربی، در ترجمه‌ای^۱ که برای خود نگاشته چنین می‌نگارد که پدرم به من می‌گفت: «يَا بُنَيَّ لَا تَكُنْ شَاعِرًا إِنَّ الشُّعْرَاءَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ»: ای فرزند گرامی، شاعر مباش؛ زیرا شاعران از اهل آتش‌اند. وی می‌گوید «فَابْتَسَمْتُ فِي وَجْهِهِ وَوَعَدْتُهُ طَاعَةً وَامْتِثَالًا وَأَخْفَيْتُ عِنْدَ مُنْذُ ذَلِكَ أَشْعَارِي مِنْهُ» بر او لبخند زدم و وعده اطاعت و فرمانبرداری به او دادم و از آنگاه باز اشعار خود را از او پنهان کردم. بعید نیست این نکته به شعرای پارسی زبان هم سرایت کرده باشد. نظامی می‌گوید:

در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او^۲
در کتاب آداب اللغة العربیة و تاریخها چنین مذکور است: «إِلَّا أَنَّ الْمَحِيطَ الْإِسْلَامِيَّةَ لَمْ تَكُنْ لِتُسَاعِدَ عَلَى قَوْلِ الشُّعْرِ فِي هَذَا الصَّدْرِ الْأَوَّلِ كَمَا كَانَ الشَّأْنُ فِي الْجَاهِلِيَّةِ أَوْ فِي الْعُصُورِ الْمُتَأَخِّرَةِ، وَوَصَلَتْ الْخُطَابَةُ الْعَرَبِيَّةُ فِي هَذَا الْعَصْرِ إِلَى أَرْقَى مَا وَصَلَ إِلَيْهِ فِي أَيِّ عَصْرِ مِنْ عُصُورِ الْأَدَبِ الْعَرَبِيِّ».

۱- تَرْجَمَهُ یعنی: زندگی‌نامه.

۲- کلیات خسته نظامی، ص ۵۲۰.

جز آنکه محیط اسلامی در این دوره اول، برای گفتن شعر مساعد نبود چنانکه در جاهلیت یا دوره‌های متأخر بود، خطابه عربی، در صدر اسلام به رفیع‌ترین حد خود رسید چنان که در هیچ دوره‌ای از عصور ادب عربی بدان درجه نرسیده است.

جرجی زیدان می‌گوید: «فقد ذكروا لديموستينيس أخطب خطباء اليونان ٦١ خطبة نصفها منسوب إليه [خطاً]^١ وهذه خطب الإمام علي، تعدو بالمئات»^٢.

گویند دیموستینیس بزرگترین خطیب یونان ٦١ خطبه دارد که نصف آن منسوب به اوست و حضرت علی (علیه السلام) خطبه‌هایش از صدها هم تجاوز می‌کند.

چون بزرگترین و مؤثرترین اثر اسلامی در عرب و عربیت جهان بشری به واسطه قرآن کریم و احادیث شریفه بوده است. شایسته و به‌جا است در این دو موضوع مهم و اساسی بحثی به اختصار بیان شود و درباره اهمیت و تأثیر این خورشید فروزان در آداب عربی که خود شایسته است درباره آن کتاب نوشته شود گلی از این بوستان پر شکوفه چیده شود و به سهم خود و گنجایش این رساله سخنی چند گفته شود.

شکی نیست که بشر امروز با حربۀ آهنین علم و دانش خود را تجهیز کرده و رعدآسا در این راه پیشروی می‌کند و روزی نیست که مشکلی از مشکلات و مجهولی از مجهولات جهان را کشف نکند، قدمی به جلو نگذارد و باز تردیدی نیست همه این اختراعات و اکتشافات مولود علم و دانش و نتیجه به کار انداختن نیروی قاهرۀ فکری است. دیانت مقدسۀ اسلام و قرآن کریم درباره علم و دانش و به کار انداختن نیروی دماغی و فکری بسیار تشویق فرموده و گفته است: ﴿أَنْظُرْ كَيْفَ تُصَرِّفُ الْأَيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ﴾^٣، همچنین گفته است: ﴿قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ

١- از اصل مصدر افزودیم.

٢- تاریخ آداب اللّغة العربیة، ص ٢٢٨.

٣- سورة انعام، آیه ٦٥.

يَعْمُونَ»^۱ از نظر علم معانی گویند: «أَي: لَا يَسْتَوِي مَنْ يُوجَد لَهُ حَقِيقَةُ الْعِلْمِ وَمَنْ لَا يُوجَدُ فَالْغَرَضُ إِبْثَاتُ الْعِلْمِ هُمْ وَنَفْيُهُ عَنْهُمْ مِنْ غَيْرِ اعْتِبَارٍ تَعَلُّقُهُ بِمَعْلُومٍ عَامٍّ أَوْ خَاصٍّ»^۲ یعنی: کسانی که دانشمندند و آنان که دانش ندارند مساوی نیستند و مقصود اثبات دانش برای ایشان و نفی آن، از آنان است بدون اینکه به دانش معلومی (عام یا خاص) توجه داشته باشد.

آیات مختلف، درباره دانش و دانش‌اندوزی بسیار است. نتیجه آنکه قرآن کریم یگانه عامل و محرک دنیا به سوی رشد علمی و کمال است. اینجاست که می‌بینیم منطق توانای قرآن، همهٔ اجتماعات بشری را به علم و دانش و به کار انداختن نیروی فکری و دماغی، تشویق و با جهل و نادانی و خرافات مبارزه می‌کند و از تنبلی و بی‌حسی و بیکاری و سستی و ناامیدی که تمام آنها سد راه ارتقا و تکامل بشریت است شدیداً انتقاد می‌کند.

بشر را به پیشروی در امور مادی و معنوی تحریض و ترغیب نموده است. و حضرت علی (علیه السلام) می‌فرماید «مِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ: وَاللَّهِ اللَّهُ فِي الْقُرْآنِ لَا يَسْبِقَنَّكُمْ إِلَى الْعَمَلِ بِهِ غَيْرُكُمْ»^۳.

[حضرت علی (علیه السلام)] در سفارشی به حضرت [امام] حسن (علیه السلام) و به حضرت [امام] حسین (علیه السلام) می‌فرماید: «مبادا دیگران در عمل به قرآن بر شما سبقت گیرند».

قرآن کریم حس کنجکاوی افراد بشر را برای استفاده از مواهب طبیعی و اسرار و رموز خلقت و بهره‌برداری از معادن و ذخائر زیرزمینی ترغیب می‌کند؛ ﴿خَلَقَ لَكُمْ مَّا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا﴾^۴: «آنچه در کره خاک است برای شما انسان‌ها آفرید».

۱- سورة زمر، آیه ۹.

۲- مختصر المعانی، ص ۱۰۶.

۳- الکافی، ج ۱۳، ص ۴۵۴ (۵۱/۷)؛ نظم در السمتین، ص ۱۴۶؛ الوافی، ج ۲، ص ۳۳۰.

۴- سورة بقره، آیه ۲۹.

از طرفی [قرآن] روح دلیل‌طلبی و استدلال را تقویت نموده و پندارهای بی‌اساس و سخنانی را که پایه‌های آن ظن، شک، تردید، وهم و خیال باشد نکوهش می‌کند؛ ﴿إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا﴾^۱ قرآن بشر را با دلیل و برهان و استدلال انس داده تا پروبال آنها در جهان خوشبختی به پرواز درآید؛ ﴿قُلْ هَاتُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲ در آیه دیگری صریح فرمود: ﴿وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ﴾^۳. به‌هرحال، قرآن بین دنیا و آخرت جمع کرده و از اصول اخلاق و عدالت و مساوات و هزاران مسائل اجتماعی و فردی دیگر سخن به میان آورده است. هرچه کاروان علمی جهان در افق عالی‌تری سیر کند باز تحت اشعه نورانی قرآن قرار گرفته و قوانین و دستورات پرفروغ آن به دنیا تابنده است و تا قیام قیامت نیز آیات این کتاب مقدس با تازگی و طراوت خاصی که ویژه اوست بر ملل جهان و اقوام عالم حکومت می‌کند و هیچ‌گاه کهنه نمی‌شود؛ زیرا از افکار بشری سرچشمه نگرفته تا دست‌خوش کهنگی و نشخ شود. درباره اهمیت قرآن همین بس که دشمنانش در مقابل آن سر تعظیم و تکریم فرود آورده‌اند.

«وَمَلِيحَةٍ شَهِدَتْ بِهَا صَرَائِهَا^۴ وَالْفَضْلُ مَا شَهِدَتْ بِهِ الْأَعْدَاءُ^۵»

بسیار زن زیبایی با نمکی که زنان دیگر شوهرش به او گواهی دادند؛ و برتری آنست که دشمنان آن را اعتراف کنند.

بی‌مناسبت نیست بعضی از اقوالی که بعضی از دشمنان آیین جاودانی

۱- سورة یونس، آیه ۳۶.

۲- سورة نمل، آیه ۶۴.

۳- سورة اسراء، آیه ۳۶.

۴- مَلَحَ الشَّيْءُ بِالضَّمِّ مَلَاخَةً: بَهَجَ وَحَسَنَ مَنْظَرَهُ فَهُوَ مَلِيحٌ وَالْأُنْثَى مَلِيحَةٌ (المصباح المنیر، ج ۲، ص ۵۷۸) به معنی: زیبا، دوست‌داشتنی.

۵- ضَرَّةُ الْمَرْأَةِ: امْرَأَةٌ زَوْجُهَا وَالْجَمْعُ ضَرَاتٌ عَلَى الْقِيَاسِ (المصباح المنیر، ج ۲، ص ۳۶۰) به معنی: هوو، زن دوم (فرهنگ معاصر عربی - فارسی، آذرتاش آذرنوش، ص ۵۹۷).

اسلام گفته‌اند ذکر شود تا به چشم خود بنگریم که این کتاب مقدس در عالم چه اثری داشته است و در نظر افراد چگونه جلوه کرده؛ چگونه دنیا در مقابل آن خضوع کرده است.

دکتر شبلی شَمَّیل مصری^۱ که خود را از پیروان مکتب داروین انگلیسی می‌داند و حضرت آیه‌الله العظمی مرحوم شیخ محمدرضا نجفی ابوالمجد پدر آیه‌الله العظمی مجدالدین نجفی اولین عالم جهان اسلام که فلسفه داروین را نقد کرد و جهان اسلام را از این توطئه دشمنان باخبر ساخته است که کتاب ایشان به نام نقد فلسفه داروین منتشر شده^۲ و شبلی به‌هیچ دینی سر فرود نیاورده ولی نتوانسته این حقیقت بزرگ را انکار کند. وی می‌گوید:

دَعَ مِنْ مُحَمَّدٍ فِي صَدَى ^۳ قُرْآنِهِ	مَا قَدْ حَوَاهُ لِنُكْتَةٍ وَعِظَاتٍ
وَشَرَائِعَ لَوْ أَنَّهُمْ عَمِلُوا بِهَا	مَا قَيَّدُوا الْعُمَرَانِ بِالْعَادَاتِ
إِنِّي وَإِنْ أَكْ قَدْ كَفَرْتُ بِدِينِهِ	هَلْ أَكْفُرَنَّ بِمُحْكَمِ الْآيَاتِ
بِبَلَاغَةِ الْقُرْآنِ قَدْ خَلَبَ ^۴ النَّهْيُ ^۵	وَبَسِيفِهِ أَنْحَى ^۱ عَلَى الْهَامَاتِ

۱- شَمَّیل (شبلی) (۱۹۱۷-۱۸۵۳م). طبیب لبنانی مسیحی من کفرشیم. له «الأهویة والمیاه والبلدان» لأبي الطّب بقراط ورسالة «الحقیقة» لإثبات مذهب دارون. أول من عَزَف هذا المذهب إلى العالم العربي.

۲- کتاب نقد فلسفه در پاسخ به نظریه تکامل و لوازم غیرعقلی و دینی داروین تألیف شد و مهم‌ترین شارح عربی داروین در قرن گذشته، شبلی شَمَّیل بوده پس از نشر آثار شَمَّیل، علامه ابوالمجد نجفی با نوشتن کتاب نقد فلسفه دارون، پاسخی بر آثار وی تألیف نمودند.

۳- الصّدی: صوت یَرْجِعُ إِلَيْكَ مِنْ كُلِّ مَكَانٍ صَقِيل (معجم مقائیس اللّغة، ج ۶، ص ۳۷۱). به معنی: برگشت صوت، انعکاس صوت (فرهنگ معاصر عربی - فارسی، آذرتاش آذرنوش، ص ۵۶۵).

۴- خَلَبَهُ بِظُفْرِهِ يَخْلِبُهُ بِالْكَسْرِ خَلْبًا وَخَلَبَتْهُ يَخْلِبُهُ بِالضَّمِّ خَلْبًا: جَرَحَهُ أَوْ خَدَشَهُ، أَوْ خَلَبَهُ يَخْلِبُهُ خَلْبًا: قَطَعَهُ (تارج العروس، ج ۱، ص ۴۷۱) خَلَبَ: به چنگال گرفتن، به ناگاه حمله بردن (فرهنگ معاصر عربی - فارسی، آذرتاش آذرنوش، ص ۲۷۴).

۵- النُّهْي جمع النُّهْيَة. والنُّهْيَة اسم مِنَ النَّهْي. (مراجعہ شود: المنجد، ص ۹۳۲) وَنُهْي وَنُهْيَة: عقل، درک و ذهن (فرهنگ معاصر عربی - فارسی، آذرتاش آذرنوش، ص ۱۱۳۰).

مِنْ دُونِهِ الْأَبْطَالُ فِي كُلِّ الْوَرَى مِنْ غَائِبٍ أَوْ حَاضِرٍ أَوْ آتٍ^۱
حضرت محمد ﷺ را در آوازه قرآنش واگذار. آنچه از نکته و پندها در
بردارد.

و قوانینی که اگر ایشان به آن عمل کرده بودند، آبادی را به عادت و
خوی‌ها و قوانین دیگر قید نمی‌کردند.
من اگر به آئین حضرت محمد ﷺ نگرویده‌ام، آیا (می‌توانم) آیات
متینش را انکار کنم.

او «حضرت محمد ﷺ» به بلاغت قرآن در خردها چنگال فرو برده و
شمشیر منطقش بر فرق دشمنان فرود آمده است.

جمع پهلوانان از همه مردم پائین‌تر از اویند (مراد حضرت محمد ﷺ
است)، از کسانی که گذشتند و یا اکنون هستند یا در آینده بیایند.

دکتر شبلی مجدداً به عظمت قرآن اعتراف کرده [و می‌گوید]: «إِنَّ فِي
الْقُرْآنِ أَصُولاً اجْتِمَاعِيَةً عَامَّةً وَفِيهَا مِنَ الْمُرُوءَةِ مَا يَجْعَلُهَا صَالِحَةً لِأَخِذٍ فِي كُلِّ زَمَانٍ
وَمَكَانٍ حَتَّى فِي أَمْرِ النِّسَاءِ فَإِنَّهُ كَلَّفَهُنَّ بَأْنَ يَكُنَّ مُحْجُوبَاتٍ عَنِ الرَّيْبِ وَالْفَوَاحِشِ
وَأَوْجَبَ عَلَى الرِّجَالِ أَنْ يَتَزَوَّجَ وَاحِدَةً عِنْدَ عَدَمِ إِمْكَانِ الْعَدْلِ وَإِنَّ الْقُرْآنَ قَدْ فَتَحَ
أَمَامَ الْبَشَرِ أَبْوَابَ الْعَمَلِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ بَعْدَ أَنْ أَغْلَقَ غَيْرُهُ مِنَ الْأَدْيَانِ تِلْكَ
الْأَبْوَابَ الْخ». (مُرُوءَةٌ وَمُرُونًا وَمَرَانَةً بِمَعْنَى: لَانِ فِي صَلَابَةٍ)^۲.

در قرآن قوانین اجتماعی عامی است، در آنها ضمن محکمی، نرمی
است؛ به طوری که تعالیم عالی‌ه قرآنی و اسلامی شایسته است برای پیروی
در هر زمان و مکان: و هیچ قانون یا مکتبی یا رأیی، قدرت برابری با آن را

۱- أنحى في السير: إذا اعتمد على الجانب الأيسر وأنحى على حلقه السكين أي: عرضه
وأنحى على حلقه السكين أي: أقبل. (شمس العلوم، ج ۱۰، ص ۶۵۲۳) وأنحى على:
هجوم آوردن، به ستیزه برخاستن (فرهنگ معاصر عربی - فارسی، آذرتاش آذرنوش،
ص ۱۰۶۳).

۲- مراجعه شود: مجلة المنار، ج ۱۱، ص ۱۰ و ۱۱؛ اليواقيت الحسان في تفسير سورة
الرحمن، ص ۴۱.

۳- المنجد، ص ۸۱۴.

ندارد و در مقابل آن ذوب می‌شود. قوانین قرآن شایسته است سرمدی و همیشگی باشد؛ حتی درباره زنان؛ زیرا دین اسلام به ایشان دستور می‌دهد که از شک و کار زشت کنار باشند. و به مردان واجب فرموده در صورتی که نتوانند با زنان متعدد به عدالت رفتار کنند بیش از یکی نگیرند.

یک دوست بسنده کن که یک دل داری

گر مذهب عاشقان عادل داری^۱

به تحقیق، قرآن و اسلام در مقابل بشر درهای کار و کوشش را برای دنیا و آخرت گشوده بعد از آنکه ادیان دیگر آن درها را به روی بشر فرو بستند (وظیفه او را منحصر به زهد و ترک دنیا دانسته‌اند) مارون بک عبود^۲ رئیس دانشگاه وطنی لبنانی در مجله «صوت الأحرار» در موضوع پیامبر اسلام ﷺ و قرآن او، اشعاری سروده که چند بیتي از آن نقل می‌شود. وی مسیحی است و قصیده‌اش به نام «عصما» نام دارد. وی در مطلع آن قصیده می‌گوید.

طَبَعَتْكَ كَفُّ اللَّهِ سَيْفَ أَمَانٍ	كَمَنْ الرَّدَى فِي حَدِّهِ لِلْجَانِي
الْعَدْلُ قَائِمُهُ وَفِي إِفْرِنْدِهِ ^۳	سُورُ الْهُدَى نَزَّلْنَ سِحْرَ بِيَانٍ
وَعَلَيْكَ أُمْلَى اللَّهِ مِنْ آيَاتِهِ	شُهَبًا هَتَكْنَ مَدَارِعَ الْبُهْتَانِ
لَوْلَا كِتَابُكَ مَا رَأَيْنَا مُعْجَزًا	فِي أُمَّةٍ مَرُصُوصَةِ الْبُنْيَانِ
هَادٍ يُصَوِّرُ لِي كَأَنَّ قِوَامَهُ	مُتَجَسِّدٌ مِنْ عُنْصُرِ الْإِيمَانِ
فَهُوَ الْيَقِينُ يُصَارِعُ الدُّنْيَا وَمَنْ	جَارَى الْيَقِينَ يَعُودُ بِالْخِذْلَانِ
وَكَذَا النُّبُوَّةُ حِكْمَةٌ وَتَمَرُّدٌ	وَتَقَى وَإِلْهَامٌ وَفِرْطُ حَنَانٍ

۱- کلیله و دمنه، باب برزویه الطیب، ص ۴۷.

۲- عبود (مازون) (۱۸۸۶-۱۹۶۲م) قصاص وادیب لبنانی. ولد في عين كفاح (لبنان) وتوفي فيها، من مؤلفاته «وجوه و حکایات»، «فارس آغا» و «زوبعة الدهور».

۳- فِرْنَدُ السَّيْفِ وَإِفْرِنْدُهُ: رُبْدُهُ وَوَشْبُهُ (المحيط في اللغة، ج ۹، ص ۴۰۲).

(البهتان بمعنی الکذب والافتراء)^۱ و (الخذلان بمعنی ترك النصرة والإعانة)^۲. ایزد تعالی که به تو شمشیر امان سرشت و دم تیز آن را به روی جنایتکاران [قرار داده است].

عدل ستون آن است و برندگی دم تیز آن؛ سوره‌های هدایت قرآن است که سحر بیان نازل نموده.

پروردگار تعالی از آیات خود بر تو املا فرموده که شهاب آسا سنگرهای دروغ و نادرستی را فرو ریزد.

اگر کتاب تو (قرآن) نبود ما معجزه ندیده بودیم. (قرآن هست پس ما معجزه دیدیم). در امتی که پایه‌های آن رخنه‌ناپذیر است.

این رهبر بزرگ بر من چنان تصور می‌شد که ستون آن از عنصر ایمان، قالب‌ریزی شده.

یقین است (قرآن و اسلام) که با دنیا کشتی می‌گیرد و هرکس با یقین مسابقه گذارد به‌سختی برمی‌خورد.

نبوت این چنین است حکمت است. تحت تأثیر دیگران قرار نگرفتن است. پرهیزگاری و الهام و دلسوزی و مهربانی است.

عرب‌ها، وقتی که جاهلیت، تاریکی‌های خود را دمیده بود به اسلام رو آوردند. همانند اسبانی که در روز مسابقه، می‌تازند.

وَلْيَنْعَقِ الْمُتَعْصِبُونَ فَلَمْ يَضُرَّ طَيْرَ الْجَنَانِ تَمَطُّقُ الْغُرَبَانِ

متعصبون هرچه بخواهند عرعر کنند؛ که ضرری برای مرغان بهشتی از قارقار کلاغ‌ها نیست.

وی در این قصیده تحوّل و تطوّر و تغییری را که اسلام در آداب جاهلی ایجاد کرده ذکر می‌نماید که شمه‌ای از آن در صفحات قبلی گذشت و ذکر آن موجب تطویل است. شهادت و اقرار خارجیان در باب

۱- مراجعه شود: مجمع البحرين، ج ۲، ص ۱۹۲.

۲- مراجعه شود: العين، ج ۴، ص ۲۴۴.

۳- التَّمَطُّقُ: التَّدَوُّقُ والتَّضْوِيتُ باللسان والغارِ الأعلى. (القاموس المحيط، ج ۳، ص ۳۸۴).

اسلام و قرآن از شماره بیرون است. برای نمونه یکی دیگر از آنها را نقل می‌کنم.

جیمس منشز مقاله‌ای به‌عنوان: «اخترت الدفاع عن الإسلام» در مجله «المختار» نگاشته: «من أغرب الحقائق في العالم اليوم أن يكون الإسلام» و پس از ذکر سرمقاله، تحت عنوان قرآن چنین می‌نگارد: «لعل القرآن هو أكثر الكتب التي تُقرأ في العالم وهو بكل تأكيد أيسرها حفظاً وأشدّها أثراً في الحياة اليومية لمن يؤمن به وهو مكتوب بأسلوب رفيع ومن مزاياه أن القلوب تخشع عند سماعه وتزداد إيماناً فليس طويلاً كالعهد القديم والمسيحي أو اليهودي الذي يقرأ القرآن لا يجد نفسه غريباً عما جاء في آياته المنزلة ولا يعترف القرآن بأن عيسى هو ابن الله ولو اعترف المسلمون بأن عيسى هو ابن الله ليناقض ذلك مع وحدانية الله وهذه الوحدانية هي أحد أركان الإسلام ومن الملاحظ أن القرآن يسمو بطابع عملي فيما يتعلق بالمعاملات بين الناس وهو في ذلك يقول: ﴿إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ... وَاسْتَشْهِدُوا شَهِدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّن تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكِّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى... ذَلِكَمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ﴾^۱ هذا التوفيق بين عباد الله الواحد وبين التعاليم العلمية جعل القرآن كتاباً فريداً ووجيداً متماسكاً.

(طابع وطباع: السجّية، الخاتم واستعمل أيضاً أعطني طابع البريد: تمبر پست به من بدهید)^۲.

شاید قرآن کتابی باشد که در جهان زیاده‌تر خوانده می‌شود. یقین است که قرآن حفظ کردنش آسان و اثرش در زندگی روزانه برای کسی که به

۱- سورة بقره، آیه ۲۸۲.

۲- مراجعه شود: کتاب المنجد، ص ۴۷۵.

آن ایمان دارد زیاد است. قرآن با سبک بلندی نوشته شده و از مزایای آن این است که دل‌ها هنگام شنیدنش خاضع و ایمان را می‌افزاید. قرآن همانند عهد قدیم طولانی نیست، یهودی و مسیحی که قرآن بخوانند خود را از آنچه در آیات فرو فرستاده شده از جانب خدا [وجود دارد] بیگانه نمی‌یابند. قرآن پسر خدا بودن عیسی (علیه السلام) را اعتراف نمی‌کند و اگر مسلمین در این باب (که عیسی (علیه السلام) پسر خدا است) اقرار کنند این موضوع با یگانگی خدا که یکی از ارکان و اصول اسلامی است نمی‌سازد.

قابل توجه است که اسلام با روش عملی خود در باب داد و ستد میان مردم ممتاز می‌شود و در این باره می‌گوید: «هرگاه وام دهید یا گیرید تا سرآمدی نامبرده، پس آن را بنویسید. دو نفر از مردان خویش را گواه گیرید و یا یک مرد و دو زن تا چون یکی فراموش کند دیگری به یادش آورد؛ این دادگرانه‌تر نزد خدا و استوارتر برای گواهی است».

این هماهنگی بین بندگی خدای یگانه و میان دستورات عملی، قرآن را کتابی یگانه و یکتا قرار داده که به آن تمسک می‌شود.

این نویسنده تغییری را که اسلام در افکار و آداب جاهلی داده در این چند جمله خلاصه کرده است:

«نَادَى النَّبِيُّ ﷺ بِتَحْرِيرِ الْأَرْقَاءِ وَحَرَّمَ وَأَدَّى الْبَنَاتِ وَطَالَ بِإِعْطَاءِ الْأَرْضِ لِلْمُعْدِمِينَ وَدَعَا إِلَى السَّلَامِ بَدَلًا مِنَ الْحَرْبِ وَسَيَادَةِ الْعَدَالَةِ بَيْنَ النَّاسِ».

پیامبر ﷺ به آزادی بندگان آوازه در داد و زنده به‌گور کردن دختران را حرام فرمود و خواست که زمین به نیازمندان داده شود. به جای جنگ، صلح؛ همچنین به فرمانروائی به‌عدالت و دادگستری بین مردم دستور فرمود.

آری شاعر پارسی‌گو، چه زیبا سروده است آنجا که گوید:

اسلام به افراد بشر عزت و دین داد یکتا گهری پاک چو قرآن مبین داد

۱- اَلْمَوءُ دُدَّةُ الْوَيْدِ: کانت العرب إذا ولدت بنت دفنوها حين وضعت حتى تموت مخافة العار والحاجة، الفعل: وَأَدَّى يَدِّي وَأَدَّى. (العين ج ۸، ص ۹۷) وَأَدَّى: زنده به‌گور کردن دختر نوزاد. (فرهنگ معاصر عربی - فارسی، آذرتاش آذرنوش، ص ۱۱۷۷).

اعجاز قرآن

اینک مختصری راجع به اعجاز قرآن در ذیل درج می‌شود. اسلام کامل و جاویدان است. اسلام در پیشرفت خود، به مدت کوتاهی بیشتر جهان معموره را گرفت و سطوت آن دنیا را تکان داد؛ زیرا نهضت آن، جنبش علم و منطق عقل و عدل و نظم مطلق بود که غلغله در جهان افکند. صدای آن در گوش جهانیان از غرش رعد و صاعقه مهیب‌تر بود. این صدای آسمانی آن‌چنان کوس و نوا داشت که همه را از خواب خرگوشی بیدار کرد. ولید بن مغیره شب را تا صبح فکر کرد؛ سپس خود گفت: «إِنَّهُ سِخْرٌ يُؤْتَرُ»^۱: مدهوش می‌کند، از آن انجمن‌ها و محفل‌ها برپا خواهد شد:

«نهان کی ماند آن رازی کزو سازند محفل‌ها»^۲
لوثر و ب ستودارد آمریکائی در کتاب «حاضر العالم الإسلامي» در مطلع کتاب چنین می‌نگارد: «كَادَ يَكُونُ نَبَأُ نُشُوءِ الْإِسْلَامِ النَّبَأَ الْعَجِيبَ الَّذِي دُونَ فِي تَارِيخِ الْعُمَرَانِ الْبَشَرِيِّ»^۳. و به این کلمه اتکا می‌کند که: که خبر پیشرفت اسلام نزدیک است مهم‌ترین خبر شگفت‌آور جهان باشد که از [زمان] عمران بشری در تاریخ عالم تدوین شده است.

حروف مقطعه

اکنون منظور از فواتح سور در قرآن چیست؟ [در مورد] اعجاز قرآن از نظر عجز عالم در مقابل آوردن همانند آن، راجع به فواتح سور و حروف مقطعه در اوائل آن، سخن بسیار است به‌طوری که مفسرینی مانند صاحب مجمع البیان و صاحب تفسیر صافی و غیره، محققانه آن را مورد بحث و گفتگو قرار داده‌اند.

۱- تفسیر القرآن العظیم، ج ۴، ص ۴۷۰.

۲- دیوان حافظ، ص ۱.

۳- مراجعه شود: کتاب حاضر العالم الإسلامي، ج ۱، مقدمه.

ابن طاووس رحمه الله در کتاب «سعد السَّعود» از جزء اول از شرح تأویل القرآن و تفسیر معانیه تألیف ابی مسلم محمد بن بحر اصفهانی در باب حروف مقطعه مانند الم و غیره چنین نقل می‌کند:

«مقصود آن است که خداوند بدین وسیله به کفار و دشمنان دین بفهماند که کلمات آیات این قرآن مرکب از حروفی است که شما با آن تکلم می‌کنید بدین جهت اگر از غیر خدا نازل شده است شما هم نباید از آوردن همانند آن یا لااقل یک سوره مثل قرآن ناتوان باشید.»^۱

﴿وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا فَأْتُوا بِسُورَةٍ مِّثْلِهِ وَادْعُوا شُهَدَاءَكُمْ مِّنْ دُونِ اللَّهِ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ﴾^۲؛ «اگر شما در شک هستید از آنچه بر بنده خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل فرمودیم سوره‌ای به مثل آن بیاورید و گواهان خود را بخوانید؛ اگر در این ادعا راستگو باشید.»

چون از آوردن مثل قرآن ناتوان گشتند، اذعان و اعتراف خواهند نمود که قرآن مجید ساخته فکر بشر و افراد انسان نیست بلکه از مبدأ فیض و دریای رحمت حضرت باری تعالی است که بر بنده صالح و شایسته خود حضرت محمد صلی الله علیه و آله نازل فرموده.

این عجز و ناتوانی از آوردن همانند قرآن درباره اهل هر عصری تا انقراض عالم باقی است آنجا که می‌فرماید: ﴿قُلْ لِّیْنَ أَجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَوْ كَانَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا﴾^۳؛ بگو ای پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و ای آخرین پیامبر الهی اگر هر آینه تمام جن و انس مجتمع شوند بر اینکه همانند قرآن بیاورند نتوانند؛ اگر چه بعضی، برخی دیگر را پشتیبان باشند.

۱- سعد السَّعود، ص ۲۲۹ و ۲۳۰.

۲- سوره بقره، آیه ۲۳.

۳- سوره اِسرائ، آیه ۸۸.

وجوه اعجاز قرآن

مرحوم علامه حلی در شرح متن خواجه نصیر طوسی رَجَمَهَا اللَّهُ تَعَالَى: «وإِعْجَازُ الْقُرْآنِ قِيلَ لِفَصَاحَتِهِ وَقِيلَ لِأُسْلُوبِهِ وَفَصَاحَتِهِ وَقِيلَ لِلصَّرْفَةِ وَالْكُلِّ مُحْتَمَلٌ»^۱ چنین می فرماید:

«اِخْتَلَفَ النَّاسُ هُنَا فَقَالَ الْجَبَّائِيَانِ^۲: إِنَّ سَبَبَ إِعْجَازِ الْقُرْآنِ فَصَاحَتُهُ وَقَالَ الْجَوِينِي: هُوَ الْفَصَاحَةُ وَالْأُسْلُوبُ مَعًا وَعَنَى بِالْأُسْلُوبِ الْفَنَّ وَالصَّرْبَ وَقَالَ النَّظَّامُ وَالْمُرْتَضَى: هُوَ الصَّرْفَةُ بِمَعْنَى أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى صَرَفَ الْعَرَبَ وَمَنَعَهُمْ عَنِ الْمَعَارِضَةِ. وَاحْتِجَّ السَّيِّدُ الْمُرْتَضَى بِأَنَّ الْعَرَبَ كَانُوا قَادِرِينَ عَلَى الْأَلْفَاظِ الْمَفْرَدَةِ وَعَلَى التَّرْكِيبِ، وَإِنَّمَا مَنَعُوا عَنِ الْإِتْيَانِ بِمِثْلِهِ تَعَجُّزًا عَمَّا كَانُوا قَادِرِينَ عَلَيْهِ»^۳؛ مردم در این موضوع اختلاف کرده اند. جبائیان سبب اعجاز قرآن را فصاحت گفته و جوینی فصاحت و اسلوب را با هم ذکر کرده و از سبک، شکل و حال را قصد نموده. نَظَّام و مرتضی اعجاز قرآن را در صرفه دانسته اند؛ به معنای آنکه ایزد تعالی عرب را منصرف [کرده] و از معارضه بازداشته است. سید مرتضی دلیل آورده به اینکه عرب بر الفاظ مفردة و بر ترکیب توانا بودند و از آوردن همانند قرآن بازداشته شدند تا ناتوانی ایشان بر چیزی که بر آن قادر بودند معجزه ایشان باشد.

«وَكُلُّ هَذِهِ الْأَقْسَامِ مُحْتَمَلَةٌ»^۴؛ همه این اقسام احتمال داده می شود.

۱- كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، ص ۴۸۴.

۲- ابوعلی محمد بن عبدالوهاب، وابنه ابوهاشم عبدالسلام الجبائیان: شیخ الاعتزال، نسبة إلى جَبْنَى كَعْرَى كورة من أعمال خوزستان. (الطراز الأول والكناز لما عليه من لغة العرب المعول، ج ۱، ص ۳۴۰).

۳- كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، ص ۴۸۵.

۴- كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، ص ۴۸۵.

اعجاز قرآن از نظر فصاحت و بلاغت

یکی از وجوه اعجاز قرآن کریم از جهت فصاحت و بلاغت است که هر شخص می‌فهمد قرآن با بسیاری سخنان دیگر اختلاف دارد و اگر قسمتی از آن را در بین بهترین کلام از نظر کلام با فصاحت و بلاغت آورند چون لعل بدخشان و ماه در شب چهارده مهتابی و خورشید چاشتگاهی فروزان می‌درخشد. متقدمین و متأخرین بدین موضوع اذعان و اعتراف نموده‌اند. در کتاب أنوار الربیع، صفحه ۳۲۸، گفته شده که آیه شریفه: ﴿وَقِيلَ يَتَارُضُ اَبْلَعِ مَاءَكَ وَيَسْمَاءُ اَقْلَعِ وَغِيضَ اَلْمَاءِ وَقُضِيَ اَلْأَمْرُ وَاسْتَوَتْ عَلَى الْجُودِيِّ وَقِيلَ بُعْدًا لِّلْقَوْمِ الظَّالِمِينَ﴾^۱، شامل ۲۳ فن از فنون بلاغی و بدیعی است. ۱۷ فن آن لفظی و بقیه معنوی است؛^۲ که شرح آن موجب تطویل و از موضوع بحث ما خارج است. برای نمونه یکی دو فن آن نقل می‌شود:

۱- موازنه کامل بین ابلعی و اقلعی.

۲- صنعت استعاره؛ چون زمین حیوان نیست تا بلع کند و آسمان دست ندارد تا قلع نماید. از طرف دیگر [بین] ارض و سماء صنعت طباق است. در تفسیر صافی راجع به این آیه شریفه گوید: «یا اَرْضُ اَبْلَعِ مَائِكَ: اَنْشَفِي واشْرِبِي ویا سَمَاءُ اَقْلَعِي اَي: اُمْسِكِي. نِدَاءُ الْاَرْضِ وَالسَّمَاءِ بِمَا يُنَادِي بِهِ الْعُقَلَاءُ مِمَّا يَدُلُّ عَلَى كَمَالِ الْقُدْرَةِ وَالْاِقْتِدَارِ وَأَنَّ هَذِهِ الْأَجْرَامَ الْعَظِيمَةَ مُنْقَادَةٌ لِتَكْوِينِهِ فِيهَا مَا يَشَاءُ غَيْرُ مُتَّبِعَةٍ عَلَيْهِ عَارِفُونَ جَلَالَتَهُ وَعَظَمَتَهُ يَمْتَثِلُونَ^۳ أَمْرَهُ عَلَى الْفَوْرِ مِنْ غَيْرِ رَيْثٍ. وَغِيضُ الْمَاءِ: تَقْصُصُ وَقُضِيَ الْأَمْرُ: اَنْجَزَ مَا وَعَدَ مِنْ إِهْلَاكِ الْكَافِرِينَ.

۱- سورة هود، آیه ۴۴.

۲- أنوار الربیع فی أنواع البدیع، ج ۵، ص ۳۲۸.

۳- در اصل کتاب تفسیر صافی، «يَمْتَثِلُونَ» آمده است.

قِيلَ الْآيَةُ فِي غَايَةِ الْفَصَاحَةِ لِفَخَامَةِ لِفْظِهَا وَ حُسْنِ نَظْمِهَا وَ الدَّلَالَةِ عَلَى كُنْهِ الْحَالِ مَعَ الْإِيجَازِ الْخَالِي عَنِ الْإِخْلَالِ وَ إِيرَادِ الْأَخْبَارِ عَلَى الْبِنَاءِ لِلْمَفْعُولِ دَلَالَةً عَلَى تَعْظِيمِ الْفَاعِلِ وَ أَنَّهُ مُتَعَيَّنٌ فِي نَفْسِهِ مُسْتَعْنٍ عَنْ ذِكْرِهِ إِذْ لَا يَذْهَبُ الْوَهْمُ إِلَى غَيْرِهِ لِلْعِلْمِ بِأَنَّ هَذِهِ الْأَفْعَالَ لَا يَقْدِرُ عَلَيْهِ سِوَى الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ^۱.

(بعد: به معنی دوری است ولی اینجا برای هلاکت استعاره شده است).
«گفته شد: ای زمین آب خویش را فروخور و ای آسمان بس کن. آب فرو نشست و کار گذشت و بر جودی استوار شد و گفته شد: گروه کافران نابود باشند». خواندن آسمان و زمین به آنچه صاحب خردان را به آن می خوانند دلالت تام بر کمال قدرت و توانائی می کند و اینکه این اجرام بزرگ فرمان بردارند و خداوند تعالی هرچه خواهد در آنها به وجود آورد و بر او غیرممکن نباشد و این اجرام، بزرگی و عظمت ایزد تعالی را می شناسند و بدون شک امر او را فوراً اطاعت می کنند.

آیه شریفه در نهایت فصاحت و غایت بلاغت است؛ زیرا لفظ آن بزرگ و نظمش زیبا است و بر اصل موضوع دلالت می کند و چنان مجمل است که نارسائی در آن نیست و ایراد خبر که مبنی بر مفعول باشد دلالت بر بزرگی فاعل دارد؛ همچنین اینکه [فاعل] خودبه خود، معلوم [است] و فاعل از ذکر بی نیاز است. این موضوع در جای خود مُبَرَّهَن است یعنی علمای معانی یکی از اسباب حذف مسندالیه را معلوم بودن آن می دانند مثل آنکه گویند «خَالِقٌ لِّمَا يَشَاءُ وَ فَاعِلٌ لِّمَا يَرِيدُ» آشکار است که فاعل این نوع کارها جز ذات باری نیست «أَمَّا حَذْفُهُ فَلِتَعْيِينِهِ»^۲: مسندالیه را حذف می کنم چون معلوم است و گمان به جز او نمی رود.

اینک با بحث در یک آیه دیگر از نظر بلاغی به این مبحث خاتمه

۱- تفسیر الصافی، ج ۲، ص ۴۴۸.

۲- رجوع شود به: مختصر المعانی، ص ۴۷.

می‌دهم: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾^۱ این آیه از فنون بلاغی دارای توریه از انواع بدیع معنوی است. بجا است بحثی در این موضوع بشود. خطیب در تلخیص گوید: «وَمِنْهُ التَّوْرِيَّةُ وَهِيَ أَنْ يُطْلَقَ لَفْظٌ لَهُ مَعْنَيَانِ قَرِيبٌ وَبَعِيدٌ وَيُرَادُّ الْبَعِيدُ وَهِيَ ضَرْبَانِ مُجَرَّدَةٌ وَهِيَ الَّتِي لَا تَجْمَعُ شَيْئًا مِمَّا يُلَاقِي الْقَرِيبَ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى﴾ وَمُرْشَحَةٌ كَقَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾»^۲.

یکی از فنون بدیع معنوی، توریه است و آن عبارتست از اینکه لفظی دارای دو معنی باشد یکی نزدیک و دیگری دور. این لفظ دارای دو معنی است و معنای بعید آن اراده گردد. توریه مجرد آن است که با معنی آن چیزی نیست که ملائم با معنی نزدیک باشد؛ مثل آیه شریفه که «استوی» ذکر شده و معنی بعید آن که «استولی» است اراده گردیده و یا به چیزی مقرون نیست که ملائم معنی قریب باشد و توریه مرشحه آنست که با قرینه‌ای مقرون است که ملائم با معنای قرب است؛ مثل آیه شریفه ﴿وَالسَّمَاءَ بَنَيْنَاهَا بِأَيْدٍ وَإِنَّا لَمُوسِعُونَ﴾ از «ایدی» معنای بعید آن، که «قدرت» باشد اراده شده و با چیزی مقرون است که [ملائم] با معنی قریب یعنی عضو مخصوص «دست» است. و آن کلمه «بَنَيْنَا» است که با دست مناسب است.

تفتازانی درباره این موضوع می‌گوید: «وَهَذَا مَبْنِيٌّ عَلَى مَا أَشْتَهَرَ بَيْنَ أَهْلِ الظَّاهِرِ مِنَ الْمُفَسِّرِينَ وَإِلَّا فَالْتَّحْقِيقُ أَنَّ هَذَا تَمَثُّلٌ وَتَصَوُّيرٌ لِعَظَمَتِهِ وَتَوْقِيفٌ عَلَى كُنْهِ جَلَالِهِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتِمَّ حَلُّ لِلْمُفْرَدَاتِ حَقِيقَةً أَوْ مَجَازاً»؛^۳ این موضوع (شرح فوق) مطابق با عقیده اهل ظاهر از مفسرین است و گر نه حقیقت آن است که

۱- سورة طه، آیه ۵.

۲- سورة ذاریات، آیه ۴۷.

۳- تلخیص المفتاح، ص ۱۳۲ و ۱۳۳.

۴- مختصر المعانی، ص ۲۷۲.

این موضوع تمثیلی برای عظمت و دلیلی بر بزرگی ذات باری تعالی است بدون آنکه مفردات آنها دارای حقیقت یا مجاز باشد.

مرحوم آیه الله العظمی آقای شیخ محمدرضا نجفی ابوالمجد طاب ثراه، در کتاب سَمَطُ اللَّالِ^۱ أو جَلِيَّةُ الْحَالِ فِي مَسْأَلَتِي الْوَضْعِ وَالِاسْتِعْمَالِ^۲ چنین می‌نگارد: «يَقْصِدُ الْمُتَكَلِّمُ الْمَعْنَى الْبَعِيدَ وَيُوْهِمُ السَّامِعَ الْقَرِيبَ وَهَذَا إِنَّمَا يُنَاسِبُ التَّوْرِيَّةَ الْعُرْفِيَّةَ وَهِيَ الَّتِي يُسَمِّيهَا الْعَرَبُ بِالْمَلَا حِنْ وَالْمَعَارِيضِ وَتَقُولُ فِيهَا: إِنَّ فِي الْمَعَارِيضِ مَنُذُوحَةً عَنِ الْكَذِبِ.

تَحْتَلِفُ الْفُقَهَاءُ فِي وَجُوبِهَا لَدَى الْاضْطِرَارِ إِلَى الْكَذِبِ، نَحْوُ قَوْلِكَ: «مَا رَأَيْتُ زَيْدًا وَلَا كَلَمْتُهُ»، فَإِنَّكَ تُفْهِمُ السَّامِعَ عَدَمَ رُؤْيَيْكَ لَهُ وَتَكَلِّمُكَ مَعَهُ وَتُضْمِرُ فِي نَفْسِكَ أَنَّكَ مَا ضَرَبْتَ رِيتَهُ وَلَا جَرَحْتَهُ.

وَحَيْثُ إِنَّ الْغَرَضَ فِي هَذِهِ التَّوْرِيَّةِ إِغْفَالُ السَّامِعِ عَنِ الْمُرَادِ وَإِخْفَاءُ الْوَاقِعِ عَلَيْهِ لَزِمَ فِيهَا اخْتِلَافُ الْمَعْنَيْنِ ظَهُورًا وَخِفَاءً، وَكَوْنُ الْمُرَادِ هُوَ الْحَقِّيَّ مِنْهَا وَأَيْنَ هَذِهِ مِنَ التَّوْرِيَّةِ الْبَدِيعَةِ الْبَدِيعِيَّةِ الَّتِي يَقْصِدُ الشَّاعِرُ أَوِ النَّاتِرُ إِفْهَامَ الْمَعْنَيْنِ لِأَنَّ فِي ذَلِكَ كَمَالَ صَنْعَتِهِ وَإِظْهَارَ قُدْرَتِهِ وَالْقَوْمُ لِعَدَمِ تَنْبِيهِهِمْ لِلْفَرْقِ بَيْنَ التَّوْرِيَّتَيْنِ وَقَعَ لَهُمُ الْخِلْطُ فِي الْخِلْطِ بَيْنَ الْقِسْمَيْنِ فَذَكَرُوا تَعْرِيفَ التَّوْرِيَّةِ الْعُرْفِيَّةِ وَأَحْكَامَهَا وَأَقْسَامَهَا لِلتَّوْرِيَّةِ الْبَدِيعِيَّةِ وَكَثِيرًا مَا يَعْجِزُونَ حَتَّى عَنِ التَّكَلُّفِ فَيَرَوْنَ السُّكُوتَ عَنْ ذَلِكَ هُوَ الْأَجْدَرُ بِهِمْ وَالْأَصْلَحُ لَهُمْ ثُمَّ جَعَلُوا التَّوْرِيَّةَ الْعُرْفِيَّةَ نُكْتَةً أُخْرَى، وَغَيَّرُوا اسْمَهَا إِلَى الْمَوَارِيَّةِ مَعَ ضَمِّ مَا لَيْسَ مِنْ بَابِهَا إِلَيْهَا، مَعَ أَنَّ الْإِنْصَافَ أَنَّ لَفْظَ التَّوْرِيَّةِ بِالْعُرْفِيَّةِ أَلْصَقُ وَهِيَ بِهَا أَحَقُّ لِأَنَّهَا^۳ مِنْ وَرَى الْحَدِيثِ إِذَا أَخْفَاهُ وَلَا إِخْفَاءَ فِي الْبَدِيعِيَّةِ أَصْلًا، بِخِلَافِ الْعُرْفِيَّةِ^۴.

۱- در نسخه خط مؤلف «سمط» آمده ولی صحیح «سمطا» است.

۲- رساله «سمطا اللال» همراه کتاب «وقایة الأذهان» به چاپ رسیده است.

۳- در نسخه خط مؤلف، فقط «أنها» آمده است.

۴- مراجعه شود: کتاب وقایة الأذهان، ص ۸۸ و ۹۹.

(تَكَلَّفَ الْأَمْرَ: تَحَمَّلَهُ عَلَى مَسَقَّةٍ^۱: در کار به تکلف افتاد یعنی به زحمت

افتاد).

آنچه متکلم به آن، معنی بعید را قصد می‌کند و به سامع معنی قریب را می‌فهماند با توریه عرفیه مناسبت دارد و عرب آن را ملاحن و معاریض می‌نامد و در این باره فقها می‌گویند که: معاریض راه فراری از دروغ است. فقها در وجوب آن هنگام ناچاری به دروغ گفتن، اختلاف کرده‌اند؛ چون گفتار تو که می‌گویی: که «ما رأيتُ زیداً ولا كَلَمْتُهُ» و به سامع می‌فهمانی زید را ندیده‌ای و با او تکلم ننموده‌ای و پیش خود قصد می‌کنی جگر او را زده و او را مجروح نساخته‌ای. در اول، معنای قریب را فهمانده و در دوم، معنی بعید اراده شده است؛ چون هدف از این توریه اغفال شنونده از مقصود و مخفی کردن واقع از اوست. اختلاف دو معنی در آشکار و پنهان بودن و مقصود [بودن] معنی خفی از آنها لازم است. این کجا و توریه زیبای بدیعی کجا که در آن شاعر یا نویسنده فهماندن دو معنی را با هم قصد می‌کند و در این موضوع نهایت صنعت و غایت قدرت خود را آشکار می‌نماید.

بعضی چون به تفاوت میان دو توریه آگاه نبوده‌اند اشتباه نموده و بین این دو قسم را خلط کرده و تعریف توریه عرفیه و احکام و اقسام آن را برای توریه بدیعیه ذکر کرده‌اند و چه بسیار حتی از آوردن آن با مشقت هم ناتوان شده و سکوت را لازم دیده‌اند که سزاوار و شایسته ایشان است. سپس توریه عرفیه را نکته دیگری دانسته و اسم آن را به موارد تغییر داده و موارد را که از آن باب نبوده به آن چسبانده‌اند. با آنکه انصاف این است که لفظ توریه به عرفیه چسبنده‌تر است زیرا از «وَرَى الْحَدِيثَ»: زمانی که آن را پوشیده کنند، آمده و در بدیعی پوشاندن و مخفی نمودن نیست به خلاف عرفیه.

سپس به ذکر مثال پرداخته و از سراج‌الدین وراق نقل می‌کنند؛ در حالی که وی با دو نفر که به شمس‌الدین و بدرالدین ملقب بوده‌اند،

۱- مراجعه شود: کتاب مفردات ألفاظ قرآن، ص ۷۲۱.

ملاقات می‌کند چنین سروده است:

«لَمَّا رَأَيْتُ الشَّمْسَ وَالْبَدْرَ مَعًا قَدْ انْجَلَتْ دُورُهَا الدِّيَاجِي
حَقَرْتُ نَفْسِي وَمَصَيْتُ هَارِبًا وَقُلْتُ: مَاذَا مَوْضِعُ السَّرَاجِي
فَلَفِظْتُ السَّرَاجَ مُحْمَلًا^۱ عَلَى مَعْنَاهُ اللَّقْبِي؛ إِذَا حَمَلَ الشَّمْسُ وَالْبَدْرُ عَلَيْهَا يَكُونُ
الْمَعْنَى أَنَّهُ لَا مَوْضِعَ لَهُ مَعَهَا لِانْحِطَاطِ رُتْبَتِهِ عَنْهَا.
وَعَلَى مَا يُسْتَضَاءُ بِهِ إِذَا حَمَلَ اللَّفْظَانِ عَلَى النَّيَرَيْنِ وَيَكُونُ الْمَعْنَى أَنَّ السَّرَاجَ
لَا ضَوْءَ لَهُ مَعَهَا»^۲.

کلمه سراج بر معنای لقبی آن حمل می‌شود اگر لفظ بدر و شمس هم بر معنای لقبی گرفته شوند و معنی چنین می‌شود با وجود آنها جایگاهی برای او نیست چون رتبه او از ایشان پائین‌تر است.

کلمه سراج بر آنچه از او کسب نور می‌کنند حمل می‌شود؛ اگر کلمه شمس و بدر بر ماه و خورشید حمل شود و معنی چنین می‌گردد که چراغ با بودن ماه و خورشید نور ندارد و اینکه کلمه را بر یک معنی حمل کنیم رونق آن را می‌برد و از مقامش می‌کاهد و دلیلی هم ندارد؛ پس ناچار لفظ بر هردو معنی با هم حمل می‌گردد. (استعمال [می‌شود] لفظ در بیشتر از یک معنی).

حضرت آیه‌الله العظمی شیخ محمد رضا نجفی ابوالمجد خود ایشان در ضمن مخلصه^{۳،۴} مشهوری چنین سروده‌اند:

۱- در نسخه خط مؤلف «يُحْمَلُ» آمده است.

۲- وقایة الأذهان، ص ۹۰.

۳- المخلع: هو ضَرْبٌ مِنَ الْبَسِيطِ عِنْدَ مَا يَكُونُ مَجْزُوءًا، وَالْعَرُوضُ وَالضَرْبُ مَخْبُونَانِ مَقْطُوعَانِ فَتَصْبِحُ مُسْتَفْعِلُنْ (مُتَّفَعِلٌ). راجع: موسوعة العروض والقافية للأستاذ سعد بن عبدالله الواصل، ص ۹ و فی نفس المصدر ص ۴۶: مَثَلُ: مَنْ كُنْتُ عَنْ بَابِهِ غَنِيًّا - فَلَا أَبَالِي إِذَا جَفَانِي: مُسْتَفْعِلُنْ فَاعِلُنْ مُتَّفَعِلٌ - مُتَّفَعِلُنْ فَاعِلُنْ مُتَّفَعِلٌ.

۴- برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود: أداء المفروض من شرح أرجوزة العروض، ص ۱۵۶ تا ۱۶۵؛ مختصر العروض والقوافي، ص ۴۴ تا ۵۰.

«وَاَحْرَبَ الْقَلْبُ مِنْ صَغِيرٍ عَلَيَّ مِنْ تَيْبِهِ تَكَبَّرَ
صَغَرُهُ عَازِلِي وَلَمَّا شَاهَدَ ذَاكَ الْجِبَالَ كَبَّرَ
لَمَّا رَأَى صُورَةَ سَبْتَنِي صَدَّقَ مَا مِثْلُهَا تُصَوِّرُ^۱»

قَدْ أَرَدْتُ مِنْ هَذِهِ الْقَوَافِي الثَّلَاثَةِ مَعَانِي سِتَّةٍ مِنْ كُلِّ وَاحِدَةٍ اثْنَيْنِ^۳.

در اشعار فوق از سه کلمه، شش معنی اراده شده است. بدین ترتیب که تَكَبَّرَ بر دو معنی حمل شده است؛ یکی به معنی‌ای که تکبر کرده و برخود می‌بالد و دیگری اینکه خود را بزرگ می‌شمارد (بچه است و خود را بزرگ می‌داند) و از كَبَّرَ [در مرحله‌ی] اول [اراده شده است که] چون جمال او را دید از تعجب «الله اکبر» گفت و دیگر اینکه او را بزرگ شمرد و همچنین تصوّر، یکی از ماده تصویر و دیگری از ماده تصوّر به معنی آنکه مثل آن را تصور نکرده یا آنکه مثل آن تصویر و صورت‌برداری نشده. ایشان در این کتاب؛ همچنین در کتاب السیف الصنیع لِرَقَابِ مَنْكَرِي الْبَدِيعِ^۴، خود شرح کافی و مبسوطی در این باب داده‌اند که موجب تطویل و از موضوع کتاب ما بیرون است.

۱- ترجمه اشعار از جناب دکتر علی زاهدپور: ای افسوس بر قلب من از دست طفلکی که از تَبَخُّثُش بر من تکبر ورزید. ملامتگر من وی را کوچک شمرد. اما وقتی/ آن زیبایی را دید، بزرگش دانست؛ یا تکبیر گفت [از تعجب]. در اینجا کبر ایهام دارد. وقتی چهره‌ای که مرا اسیر ساخته دید/ تصدیق کرد که مانند این تصور نمی‌شده است. (رجوع کنید: دیوان ابی‌المجد، ص ۱۷۳ و ۱۷۵).

۲- تُصَوِّرُ نمی‌تواند هم از ماده تصویر و هم از ماده تصوّر باشد و این شاهد برای استعمال لفظ در بیش از یک معنا نیست و اگر بخواهیم بگوییم دو معنا دارد باید بگوییم در آن واحد دو اعراب هم دارد که این درست نیست مگر آنکه بخواهیم با ضرورت شعری این مطلب را تصحیح کنیم.

۳- وقایة الأذهان، ص ۹۱ و ۹۲.

۴- مراجعه شود: السیف الصنیع لِرَقَابِ مَنْكَرِي علم البدیع، ص ۸۵ تا ۱۰۸.

تأثیر قرآن در لغت عربی

۱- قرآن؛ زبان ادبیات عرب را از انقراض و نابودشدن حفظ کرده است.
 ۲- یکی ساختن لهجات؛ زیرا قبایل عرب، دارای لهجات مختلفی بودند که پس از ظهور اسلام و نزول قرآن لهجهٔ قریش رواج یافت و دیگر لهجات در آن مندمج شدند.
 ۳- تهذیب الفاظ لغت و اسالیب آن؛ زیرا مسلمین به واسطه قرائت قرآن و انس با آن الفاظ دیگر را که به ذهن ناخوش می‌آمد ترک گفتند و اسلوب قرآن را مورد نظر ساختند.

۴- عمومی‌شدن زبان عربی در تمام کشورهای اسلامی؛ زیرا مسلمین برای آموختن احکام دین مجبور بودند عربی بیاموزند تا بتوانند از کتاب و سنت استفاده کرده و تکلیف خود را بدانند. عرب که در آغاز کار و ابتدای ظهور اسلام به عالم حمله‌ور شد غیر از قرآن، کتابی به دست نداشت: قرآن را می‌خواند و از قرآن نیرو می‌گرفت و در مورد اختلاف در اسلام او را حکم قرار می‌داد؛ اسلوب آن را پسندیده بود و از بلاغت آن به زانو در آمده بود زیرا قرآن از قبیل چیزهائی نبود که می‌شناخت؛ نه سجع بود و نه سخن موزون و هم مسلمانان و اعراب از خواندن قرآن فهمیدن احکام آن بود؛ زیرا اساس دین و دنیای عرب و مسلمانان قرآن بود. علومی که از قرآن به وجود آمد و یا برای خدمت آن ایجاد شد به‌طور فهرست به قرار زیر است:

- ۱- قرائت و علوم آن (مخارج حروف، وقف، کتابت قرآن و امثال آن).
- ۲- علم نحو؛ نخستین علمی که در ضبط قرآن به آن نیازمند بودند علم نحو بود. شیخ بهایی علیه الرحمة در خطبةٔ کتاب صمدیه، حضرت علی (علیه السلام) را واضع علم نحو ذکر کرده، آنجا که گوید: «سَيِّمًا ابْنَ عَمِّهِ عَلِيٍّ... وَوَضَعَ عِلْمَ النَّحْوِ لِحُفْظِ الْكَلَامِ».^۱
- ۳- ادب و علوم ادب؛ تأسیس علم نحو برای اثبات قواعد آن نیازمند به

۱- الفوائد الصمدية، ص ۹.

شناختن کلام عرب و اسلوب آن بود.

۴- حدیث؛ شرح این باب تا اندازه‌ای مفصل‌تر از بقیه علوم پس از پایان ذکر قرآن بیان خواهد شد.

۵- تفسیر؛ تفسیر قرآن از زمانی شروع شد که مردم در فهم آیات آن اختلاف کردند از خود تفسیر، علمی دیگر به وجود آمد.

۶- فقه؛ مسلمانان برای انجام عبادات و فهمیدن تکالیف شخصی و اجتماعی خود نیازمند به دانستن احکام بودند. در تعریف فقه چنین می‌نگارند: «الْفَقْهُ فِي اللُّغَةِ الْفَهْمُ^۱ وَفِي الاصْطِلَاحِ^۲ هُوَ الْعِلْمُ بِالْأَحْكَامِ الشَّرْعِيَّةِ عَنْ أَدْلِيَّتِهَا التَّفْصِيلِيَّةِ^۳». فقه در لغت به معنی فهم و در اصطلاح دانستن احکام شرعی از دلیل‌های تفصیلی آنها است.

۷- تاریخ؛ مسلمانان وقتی به تفسیر قرآن و جمع احادیث پرداختند نیازمند به جمع‌آوری سیره پیامبر ﷺ شدند و در مسائل فقه و حدیث و ادب ناچار بودند درباره سال‌های آن تحقیق کنند و میان ضعیف و قوی فرق گذارند و این امر منجر به [نوشتن] شرح حال رؤات، شد.

۸- جغرافی؛ مسلمانان نیازمند بودند شهرها را بشناسند؛ زیرا در سفرهای خود برای طلب حدیث یا رفتن به مکه یا برای جهاد با آن نیازمند بودند. ﴿أَفَلَمْ يَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَتَكُونَ لَهُمْ قُلُوبٌ يَعْقِلُونَ بِهَا أَوْ آذَانٌ يَسْمَعُونَ بِهَا^۴ فَإِنَّهَا لَا تَعْمَى الْأَبْصَارُ وَلَكِنْ تَعْمَى الْقُلُوبُ الَّتِي فِي الصُّدُورِ﴾: «آیا در زمین نگشتند تا دل‌هایی برای ایشان باشد که بدان‌ها دریابند یا گوش‌هایی که بشنوند زیرا دیدگان کور نیست و لكن دل‌هایی که در سینه‌هاست کور شوند».

۱- الفصول الغروية، ص ۱.

۲- در نسخه خط مؤلف «اصطلاحاً» آمده است.

۳- معالم الدين وملاذ المجتهدين، ص ۲۶ و مراجعه شود: هداية المسترشدين، ج ۱، ص ۴۹.

۴- سورة حج، آیه ۴۶.

﴿قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ فَانظُرُوا كَيْفَ كَانَ عَنِيبَةُ الْمُكَذِّبِينَ﴾^۱: «ملت‌هایی پیش از شما گذشتند، در زمین بگردید و بنگرید فرجام آنان چگونه بوده است».

تأثیر قرآن در انشاء عربی

به اختصار می‌توان گفت قرآن کریم در انشاء و لغت و شعر و خطابه تأثیر به‌سزا داشته و موجب تغییرات در آنها شده است. جرجی زیدان به‌عنوان التَّغْيِيرُ فِي الْأُسْلُوبِ چنین می‌نگارد: «أَمَّا الْأُسْلُوبُ الْإِنْشَائِيُّ فَلَا يُمَكِّنُنَا تَعْيِينَ مِقْدَارِ التَّغْيِيرِ الَّذِي أَصَابَهُ لِأَنَّ مَا وَصَلْنَا مِنْ إِنْشَاءِ الْجَاهِلِيِّينَ لَا يَحُلُو مِنْ الصَّبْغَةِ الْإِسْلَامِيَّةِ إِلَّا سَجْعَ الْكُهَّانِ^۲ فَالْغَالِبُ الَّذِي بَقِيَ عَلَى حَالِهِ وَالْفَرْقُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أُسْلُوبِ الْقُرْآنِ كَالْفَرْقِ بَيْنَ الثَّرِيَّا وَالثَّرَى^۳».

دربارهٔ سبک انشائی، تعیین مقدار تغییری که به آن رسیده برای ما ممکن نیست؛ زیرا آنچه از انشای جاهلی به ما رسیده جز سجع کهان از رنگ اسلامی خالی نیست و بیشتر که به‌حال خود باقی مانده، فرق بین آن و بین سبک قرآنی همانند تفاوت میان ستارهٔ پروین در آسمان و زمین است.

میان ماه من تا ماه گردون تفاوت از زمین تا آسمان است
خطابه و انشاء: در هر زمانی سبک آنها نزدیک به هم است و انشاء اعم در اسلام مانند خطابه ترقی کرد و وارد دوره جدیدی از بلاغت و فصاحت گردید. نویسندگان می‌خواستند در ایجاز (اختصار) از قرآن پیروی کنند و

۱- سورة آل عمران، آیه ۱۳۷.

۲- سجع کهان: در عصر جاهلی، کاهنان سجع‌پرداز بودند و نثر مسجع که در زمان جاهلیت بوده همان سخنان کاهنان است که گفتارشان را سعی می‌کردند به صورت مسجع بیاورند و مظاهر طبیعت فراوان در آنها دیده می‌شود و به صورت رمزی و اشاری سجع می‌گفتند.

۳- مراجعه شود: کتاب تاریخ آداب اللغة العربیة، ص ۲۳۵.

تا آنجا که می‌توانند سخن کوتاه آورند. وقتی می‌خواستند سخن خود را دارای بلاغت و زینت انشاء نشان دهند هر جا که مقتضی می‌شد انشا خود را با آیات قرآن می‌آراستند. برای بهترین نمونه خطابه و انشاء در تحت تأثیر قرآن می‌توان خطابه نامه‌های حضرت علی (علیه السلام) را نشان داد. لغت: بسیاری از الفاظ اسلامی و معانی دینی که قبل از اسلام در لغت عرب نبودند در این زبان وارد شد. خلاصه آنکه بیشتر علوم عربی برای خدمت به قرآن و اسلام به وجود آمد و اگر اسلام و قرآن نبود با این سرعت زبان و ادبیات عرب این‌گونه توسعه و رونق نمی‌یافت.

احمد الهاشمی می‌گوید: «كَانَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ أَفْصَحَ النَّاسِ وَأَبْيَنَهُمْ وَأَحْكَمَهُمْ وَكَانَتْ حَيَاتُهُ كُلُّهَا هِدَايَةً وَنُورًا وَأَفْعَالُهُ وَأَقْوَالُهُ جَمِيعُهَا مَدَدًا يَسْتَمِدُّ مِنْهُ الْخَلْقُ سَدَادَهُمْ وَإِرْشَادَهُمْ فِي مَعَاشِهِمْ وَمَعَادِهِمْ وَلِهَذَا حَرَصَ الْمُسْلِمُونَ عَلَى حِفْظِ ذَلِكَ الْأَثَرِ الْعَظِيمِ حِرْصًا لَمْ تُؤَفَّقْ إِلَى مِثْلِهِ أُمَّةٌ فِي حِفْظِ آثَارِ رَسُولِهَا فَجَمَعُوا مِنْ كَلَامِهِ وَوَصَفِ أَفْعَالِهِ الْأَسْفَارَ الضِّخَامَ وَوَعَوْا مِنْهَا فِي صُدُورِهِمْ مَا لَا يَدْخُلُ تَحْتَ حَضَرٍ»^۱.

حضرت پیامبر ﷺ با فصاحت‌ترین مردم و آشکارتر از همه و استوارترین ایشان است؛ زندگی‌اش جمله رهنمائی و نور است. (السَّداد: الرَّشَادُ وَالصُّوَابُ وَالِاسْتِقَامَةُ)^۲، (السُّفَرُ: الْكِتَابُ الْكَبِيرُ. جمع: أَسْفَار)^۳.

کردار و گفتارهای حضرت پیامبر خاتم ﷺ همه آن، کمک بود. مردم از آن، رهنمائی و پایداری و هدایت را در زندگی خود و بازپسینشان می‌جستند. «مَعَاشًا عِيشَةً وَمَعِيشَةً: بِمَعْنَى صَارَ ذَا حَيَاةٍ»^۴ و بدین جهت

۱- جواهر الأدب في أدبيات وإنشاء لغة العرب، ج ۲، ص ۱۰۶.

۲- المنجد، ص ۳۳۵.

۳- المنجد، ص ۳۴۷.

۴- المنجد، ص ۵۶۶ و ۵۶۷.

مسلمانان در نگهداری این آثار بزرگ حریص بودند؛ به طوری که همانند آن، از هیچ ملتی در نگهداری آثار پیامبرش انتظاری نمی رفت. از گفتار آن بزرگوار و وصف کارها و حالاتش کتاب های بزرگ جمع کرده اند و در سینه های خود از آنها به اندازه ای حفظ کردند که به حد و حصر و شمار در نمی آید. خود حضرت ﷺ هم فرمود: «أَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ بَيِّدَ أُنًى مِنْ قُرَيْشٍ»^۱ خطیب قزوینی این حدیث را در اقسام «تأکید المدح بما يُشبهه الذم»^۲، ذکر نموده و المنجد درباره این کلمه چنین نگاشته: «بَيِّدَ: اسمٌ مُلَازِمٌ لِلإِضَافَةِ إِلَى أَنَّ وَمَعْمُولِيهَا وَمَعْنَاهُ غَيْرٌ، نَحْوُ: فُلَانٌ كَثِيرُ الْمَالِ بَيِّدٌ أَنَّهُ بَخِيلٌ أَيْ غَيْرَ أَنَّهُ بَخِيلٌ»^۳. تفتازانی می گوید: «بید به معنای غیر، از ادات استثنا است»^۴.

«كَانَ تَأْثِيرُهَا فِي اللَّغَةِ وَالْأَدَبِ بِالْمُتَزَلِّهِ التَّالِيَةِ لِكَلَامِ اللَّهِ تَعَالَى»^۵. تأثیر حدیث در لغت و ادب همانند تالی قرآن کریم است (تالی بمعنی تابع)^۶ همان گونه که قرآن کریم موجب تغییرات مهمی در آداب جاهلی بوده حدیث هم در درجه دوم اهمیت قرار دارد و می توان تغییراتی را که دین مقدس اسلام و قوانین خوشبخت کننده آن در آداب جاهلی ایجاد کرد و در صفحات قبلی شمه ای از آن مذکور شد مرهون قرآن کریم و احادیث شریفه دانست؛ زیرا آنها دو رکن اصلی و اساسی اسلام بودند و اسلام به واسطه قرآن و حدیث در جهان درخشیدن گرفته است.

۱- مراجع شود: بحار الأنوار، ج ۸۶، ص ۳۰۴؛ الشفا بتعريف حقوق المصطفى، ج ۱، ص ۸۰.

۲- الإيضاح في علوم البلاغة المعاني والبيان والبدیع، ص ۳۸۴.

۳- المنجد، ص ۵۳.

۴- مختصر المعاني، ص ۲۸۴.

۵- برای اطلاعات بیشتر رجوع شود: مغني اللبيب، ج ۱، ص ۱۵۵ و ۱۵۶.

۶- جواهر الأدب في أدبيات وإنشاء لغة العرب، ج ۲، ص ۱۰۷.

۷- المنجد، ص ۶۲.

اینک باید وارد بحث دیگری از آداب شویم و آن، شرح ابیات و ترجمهٔ حال و گفتاری چند از بزرگان ادب است.

حضرت محمد ﷺ و مختصری از گفتار آن بزرگوار

«وُلِدَ النَّبِيُّ ﷺ فِي السَّنَةِ الْمَعْرُوفَةِ بِعَامِ الْفِيلِ وَهِيَ سَنَةُ ٥٧١ م»^۱، حضرت پیامبر ﷺ در سالی که به عام الفیل مشهور است تولد یافت و آن سال برابر ۵۷۱ میلادی است. پدر آن بزرگوار قبل از اینکه وی تولد یابد به رحمت ایزدی پیوست. جد حضرتش (عبدالمطلب ﷺ) عهده‌دار او شد و پس از فوت او، عمویش ابوطالب ﷺ درگذشت. اهل مکه غالباً تاجر بودند و به یمن و شام مسافرت می‌کردند. حضرت محمد ﷺ نیز به تجارت پرداخت. حضرت خدیجه ﷺ که زنی ثروتمند بود چون آوازهٔ صداقت و درستی او را شنید از حضرتش تقاضا کرد امور تجاری او را برعهده گیرند و به واسطهٔ صفات پسندیده‌ای که در حضرت بود مایل به ازدواج با آن حضرت ﷺ شد. حضرت در این هنگام ۲۵ سال داشت و حضرت خدیجه در ۴۰ سالگی بود.^۲

در ۴۰ سالگی حضرتش به پیامبری مبعوث شد و مدت سه سال در پنهانی دعوت می‌کرد و پس از این مدت، دعوتش را آشکار فرمود. هنوز ده سال از نزول وحی نگذشته بود که حضرت رسول ﷺ به مرگ عموی خود ابوطالب ﷺ مصیبت زده شد و پس از مرگ او حضرت خدیجه ﷺ هم به رحمت ایزدی پیوست. پس از مرگ حضرت ابی‌طالب ﷺ حوادثی روی داد و قریش در آزار حضرت، سخت گرفتند. حضرت هم با بعضی اصحاب به مدینه هجرت فرمودند و این هجرت در سال ۱۳ از بعثت بود و از اینجا مبدأ تاریخ اسلام (هجری) شروع می‌شود.

۱- کافی، ج ۱، ص ۴۳۹.

۲- برخی محققین در رابطه با سن حضرت خدیجه هنگام ازدواج با پیامبر ﷺ هشت قول نقل کرده‌اند، و قول به ۲۵ سال را صحیح نزد بیهقی دانسته‌اند. رجوع کنید: الصحيح من سيرة النبي الأعظم، ج ۲، ص ۲۰۰.

اهل مدینه حضرت را گرمی داشتند و یاری کردند و «انصار» نامیده شدند و کسانی که با پیامبر ﷺ هجرت کرده بودند مهاجرین خوانده شدند. در سال ۶۳۰ میلادی حضرت مکه را فتح فرمود و بر عرب و کفار غلبه کرد. [افراد] از اطراف به خدمت آن بزرگوار می‌آمدند و اسلام می‌آوردند. در سال ۱۱ هجری حضرت پیامبر ﷺ در ۶۳ سالگی بدرود زندگی گفت.

«وَقَدْ نَقَلَ عَنْهُ ﷺ كَثِيرٌ مِنْ جَوَامِعِ الْعِلْمِ وَطَرَائِفِ الْحِكْمَةِ وَإِلَيْكَ أُمِثْلَةٌ مِنْهَا».

(جوامع [ج جامع] و الکلام الجامع: بِمعنی ما قَلْتُ أَلْفَاظُهُ وَكَثُرَتْ مَعَانِيهِ)^۱.

از پیامبر اسلام ﷺ علومی که لفظ آن کم و معنایش زیاد و حکمتش تازه است، بسیار نقل شده و اینک بعضی از آن را نقل و ترجمه می‌کنم:

«مِنْ خُطْبِهِ لَهُ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ: فَلَا تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ أَعْنَاقَ بَعْضٍ فَإِنِّي قَدْ تَرَكْتُ فِيكُمْ مَا إِنِ اخَذْتُمْ بِهِ لَنْ تَضِلُّوا كِتَابَ اللَّهِ وَأَهْلَ بَيْتِي عِزَّتِي»^۲.

بعد از من کافر نشوید که بعضی گردن‌های برخی را بزنید. من در میان شما دو چیزی گذاشتم که اگر آن را بگیرید هرگز (نفی ابد) گمراه نخواهید شد. آن دو چیز عبارتند از: کتاب خدا و خانواده‌ام که عترت من (فرزندان من هستند).

(العِترَةُ: وَلَدُ الرَّجُلِ وَدُرِّيَّتُهُ)^۳ تا این قسمت در کتب اهل سنت مثل اصول صحاح و راهنمای کتب صحاح و ترجمه آن به عربی [در کتاب] (المُعْجَمُ الْمُفَهَّرُ سُلَّالِ الْفَافِ الْحَدِيثِ النَّبَوِيِّ عَنِ الْكُتُبِ السَّيَّةِ... نَشْرُ الْجُزْءِ الْأَوَّلِ دَكْتَرِ آرْتِ يَانِ وَنَسْنَكْ أَسْتَاذُ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ بِجَامِعَةِ لِيدِن)^۴ هم هست.

۱- المنجد، ص ۹۸.

۲- تحف العقول، ص ۳۴.

۳- المنجد، ص ۵۵.

۴- مراجعه شود: المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبوي، ج ۴، ص ۱۲۰: مادة العترة و ج ۱، ص ۲۹۴: مادة الثقلين.

و در کتب شیعه مثل بحارالانوار علامه مجلسی این جمله را هم به دنبال دارد: «فَاتَّهَمَا لَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَرِدَا عَلَى الْحَوْضِ»^۱: به تحقیق این دو (کتاب و عترت) هرگز از هم جدا نشوند تا در روز قیامت بر سر حوض کوثر به من بازگردند.

«[يَا] أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ أَبَاكُمْ وَاحِدٌ، كُلُّكُمْ لَأَدَمَ وَأَدَمٌ مِنْ تُرَابٍ لَيْسَ لِعَرَبِيٍّ عَلَى عَجَمِيٍّ فَضْلٌ إِلَّا بِالتَّقْوَى»^۲.

مِنْ جَوَامِعِ كَلِمَتِهِ عليه السلام: از کلمات آن بزرگوار که لفظش کم و معنای آن زیاد است:

«إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ»^۳: همانا کارها به نیت‌ها است.

«وَأِنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى»^۴: و به راستی برای هر فرد آن چیزی است که قصد نموده (حصر و قصر).

«النَّاسُ كُلُّهُمْ سَوَاءٌ كَأَسْنَانِ الْمِسْطِ»^۵: مردم همگی چون دانه‌های شانه مساوی‌اند.

حضرت رسول صلی الله علیه و آله شعر نفرموده چنانکه آیه شریفه قرآن هم بر این معنی دالّ است: «وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ»^۶ «إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ وَقُرْآنٌ مُبِينٌ»^۷: بدو شعر نیاموختیم و شعر سزاوار او نیست قرآن چیزی جز یادآوری به سعادت دو جهان آشکارا چیز دیگری نیست. (باز هم در آیه

۱- بحارالأنوار، ج ۲۳، ص ۱۳۲.

۲- تحف العقول، ص ۳۴.

۳- أمالی شیخ طوسی، ص ۶۱۸.

۴- أمالی شیخ طوسی، ص ۶۱۸.

۵- در عبارت مؤلف «سواسية» آمده است، ولی در مصادر کلمه «سواء» آمده است و ما از اصل مصدر تصحیح کردیم.

۶- تحف العقول، ص ۳۶۸.

۷- سورة يس، آیه ۶۹.

شریفه مثل چند حدیث مزبور قصر است در احادیث فوق به واسطه آنما و در آیه شریفه به جهت نفی و استثناء قصر و حصر از نظر علم معانی و بیان ایجاد شده است).

علی بن ابی طالب (علیه السلام)

احمد الهاشمی می گوید: «هو أمير المؤمنين أبو الحسن علي بن أبي طالب وابن عم الرسول ﷺ وزوج ابنته وكان شجاعاً لا يُشَقُّ له غبار»^۱.

حضرت امیرالمومنین علی بن ابی طالب (علیه السلام) پسرعموی حضرت رسول ﷺ و شوهر دختر او است. حضرت علی (علیه السلام) شجاعی بود که غبارش شکافته نمی شد (کسی به گرد او نمی رسید او) همانندش کسی نبود).

«وكان رحمه الله أفصح الناس بعد رسول الله وأكثرهم علماً وزهداً وشدة في الحق وهو إمام الخطباء من العرب على الإطلاق بعد رسول الله ﷺ»^۲.

حضرت علی که خدایش رحمت کند و درجه اش عالی است متعالی کند با فصاحت ترین مردم بعد از پیامبر ﷺ بود و دانش و زهد و شدتش در حق بعد از رسول ﷺ بر همه افزون بود. حضرتش (علیه السلام) بطور کلی پیشوای خطبای عرب بعد از پیامبر ﷺ است.

در کتاب آداب اللغة والعريّة وتاريخها چنین مذکور است: «وُلِدَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ بِمَكَّةَ قَبْلَ الْبُعْثَةِ بِعَشْرِ سِنِينَ وَتُوِّفِيَ فِي رَمَضَانَ سَنَةِ ٤٠ هـ [ألا] إِنَّ لِعَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ شَخْصِيَّةً أَدَبِيَّةً بَازِرَةً. كَانَ لَهُ أَثَرٌ نَافِذَةٌ فِي مَذَاهِبِ الْمُتَأَدِّبِينَ وَالْبُلْغَاءِ فَهُوَ يُعَدُّ بِحَقِّ أَفْصَحِ الْعَرَبِ بَعْدَ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَقَدْ نُقِلَ عَنْهُ فِي كُتُبِ التَّارِيخِ وَالْأَدَبِ مِنْ الْحُطَبِ وَالْمَوَاعِظِ وَالْحُكْمِ الشَّيْءُ الْكَثِيرُ: «الْحِكْمَةُ، الْعَدْلُ، الْعِلْمُ، الْحُكْمُ، الْفَلَسَفَةُ، الْكَلَامُ الْمُوَافِقُ لِلْحَقِّ».

۱- جواهر الأدب، ج ۲، ص ۱۱۸.

۲- همان.

حضرت علی (علیه السلام) ۱۰ سال قبل از بعثت در مکه متولد شد. و در [ماه] رمضان سال ۴۰ هجری به رحمت ایزدی پیوسته و شهید راه اسلام و قرآن شده‌اند. برای حضرت علی (علیه السلام) شخصیت ادبی آشکارایی است که در روش‌های ادبا و بلغاء اثر گیرایی (بسزایی) داشته است حضرت علی (علیه السلام) بعد از حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) به حق با فصاحت‌ترین عرب شمرده می‌شود. در کتب تاریخ و ادب از حضرتش بسیار خطبه و پند و اندرزها و دانش و علوم نقل شده است.

مردم از کلمات گهربارش استفاده می‌کردند تا اینکه شریف رضی (رحمه الله) برخاست و بعضی از کلمات را که از حضرتش (علیه السلام) نقل شده بود جمع کرد و در ضمن یک کتاب آورد و نامش را «نهج‌البلاغه» گذاشت. در سال ۴۰۰ هجری تألیفش را تمام کرد. درباره نهج‌البلاغه اگرچه بعضی چون ابن خلکان^۱ و صفدی^۲ و غیره شک کرده‌اند که همه‌اش از حضرت علی (علیه السلام) باشد و بعضی از مستشرقین پیروی ایشان نموده‌اند ولی بنابر آنچه مورّخین قدیم گویند در این موضوع مجال شک نیست؛ زیرا این [خطبه‌ها] بر زبان مردم از حضرت علی (علیه السلام) قبل از شریف رضی هم بوده است.

صاحب کتاب وجوب الحمیة (سید ابوبکر) گوید: «وقول ابن تیمیه: أكثر الخطب التي في نهج البلاغة كذب على الإمام علي رضي الله عنه»^۳ هو الكذب بعينه. ماذا يضّر الشمس وهي منيرة أن لا يرى الخفاش ساطع نورها»^۴ گفتار ابن تیمیه درباره اینکه بیشتر خطبی که در نهج‌البلاغه است^۱ بر حضرت علی (علیه السلام) به دروغ بسته شده، این گفتار خودش دروغ است.

۱- وفیات الأعيان، ج ۳، ص ۳۱۳.

۲- صفدی در الوافی بالوفیات مطالبی را تحت تأثیر ابن تیمیه نقل کرده که به نظر می‌رسد متأثر از انحرافات او شده است. ر.ک: الوافی بالوفیات، ج ۲، ص ۲۷۷.

۳- پایان قول ابن تیمیه.

۴- وجوب الحمیة عن مزار الرقية، ص ۳۹.

ترجمه شعر: چه زیان رساند به خورشید و حال آنکه آن تابنده است که خفاش نور آشکارایش را نمی بیند.

دیوان منسوب به حضرت علی (علیه السلام)

درباره اشعار دیوان، عقاید مختلفه وجود دارد. صاحب قاموس و عده ای عقیده دارند که معنی از حضرت علی (علیه السلام) و نظم و قوافی از دیگران است. مثلاً گویند شعر:

النَّاسُ مِنْ جِهَةِ التَّمَثَالِ أَكْفَاءُ أَبُوهُمْ آدَمُ وَالْأُمُّ حَوَاءُ^۲

مردم از نظر شکل و صورت نظیرند (همانند هستند)، پدرشان آدم و مادرشان حواء است.

نظم و قافیه اش از دیگران و روایت و محتوا از حضرت علی (علیه السلام) است و حضرت چنین فرموده: «النَّاسُ شَرَعٌ سِوَاءَ آدَمَ أَبُوهُمْ وَحَوَاءُ أُمُّهُمْ»^۳.

این عده با اینکه منکر [انتساب] همه اشعار دیوان به حضرت علی هستند ولی به طور مطلق نمی گویند که حضرت شعر نفرموده بلکه عقیده شان این است که برخی از اشعار دیوان از حضرت علی است و حضرت، شعر هم سروده است.

امام علی (علیه السلام) در نظر شیعه و سنی

مجله العالم در شماره ۱۲، سال هفتم، در مقاله ای به عنوان النجف الأشرف ومشهد الإمام علي (علیه السلام) چنین می نگارد: «وَيُعَدُّ الْإِمَامُ عَلِيٌّ فِي نَظَرِ أَهْلِ السُّنَّةِ وَشِيعَةِ عَلِيٍّ سِوَاءَ بَطَلَا شَهِيداً وَمَثَلاً أَعْلَى لِلتَّبَلِّ وَالشَّهَامَةِ وَالْأَخْلَاقِ الْفَاضِلَةِ

۱- کتاب نهج البلاغه توسط شریف رضی جمع آوری شده است. که در آن بعضی خطبه ها، نامه ها و حکمت های گهربار و ارزنده، حضرت علی (علیه السلام) گردآوری شده است.

۲- دیوان امام علی (علیه السلام) ص ۳۶.

۳- شرح نهج البلاغه لابن أبي الحديد، ج ۲۰، ص ۲۷۸.

وَالْجُودِ وَصَاحِبِ الْمَوَاقِفِ الْمَشْهُورَةِ فِي الْجِهَادِ فِي سَبِيلِ الْإِسْلَامِ وَتَقْوِيضِ^۱ أَرْكَانِ الْكُفْرِ وَكَانَتْ شَجَاعَتُهُ الشُّعْلَةَ الَّتِي اسْتَضَاءَ بِهَا الْجُنُودُ الْمُسْلِمُونَ فِي فُتُوحَاتِهِمْ وَكَانَ تَعَلُّقُ الشَّيْعَةِ بِالْإِمَامِ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ أَعَمَقَ وَأَشَدَّ. (تَقْوِض: جَاءَ وَذَهَبَ وَتَرَكَ الْإِسْتِقْرَارَ، انْهَادًا)^۲.

حضرت علی (علیه السلام) در نظر اهل سنت و شیعه مساوی شمرده می شود بر اینکه قهرمان و شهید و نمونه عدالت و پاکدامنی و پایداری و اخلاق نیک و بخشش است. حضرتش (علیه السلام) صاحب جایگاه و مقام های مشهوری در جهاد در راه اسلام و ریشه کن کردن ستون های کفر است. شجاعت حضرت علی (علیه السلام) شعله ای بود که لشکریان مسلمان از آن در فتوحات خود نور می گرفتند. بستگی شیعه به حضرت علی (علیه السلام) ژرف تر و بیشتر است (يُقَالُ «لَهُ فِيهِ^۳ عَمَقٌ» أَي: حَقٌّ وَاسْتِحْقَاقٌ)^۴، (الْعَمَقُ وَالْعُمُقُ: مَا بَعْدَ مِنْ أَطْرَافِ الْمَفَازَةِ، ج: أَعْمَاقٌ)^۵.

مستوفی کاتب فارسی زبان قرن هفتم، در کتاب خود «نزهة القلوب» چنین می نگارد: «وَعِنْدَ مَا أُصِيبَ عَلِيٌّ فِي مَسْجِدِ الْكُوفَةِ أَوْصَى بِأَنْ يُوضَعَ جُثْمَانُهُ مَتَى تُؤْتَى عَلَى ظَهْرِ جَمَلٍ وَيُتْرَكَ عَنْهُ كَيْ يَسِيرَ فِي الْأَتَّجَاهِ الَّذِي يَخْتَارُ وَعَلَى أَصْحَابِهِ أَنْ يَدْفَنُوهُ حَيْثُمَا سَرِكَ الْجَمَلُ وَلَمْ يَكُنْ هَذَا الْعَمَلُ بِدْعَةً فِي الْعَرَبِ وَهَلْهُمْ قُدُوءٌ بِالنَّبِيِّ

۱- تقوِض: انهدام، تخریب، ویران سازی (مراجعه شود: فرهنگ عربی - فارسی، آذرتاش آذرنوش، ص ۸۸۶).

۲- المنجد، ص ۷۰۲.

۳- از اصل مصدر، افزودیم.

۴- المنجد، ص ۵۵۵.

۵- همان.

۶- سَرِكَ كَفَرَح أَهْمَلَهُ الْجَوْهَرِي وَقَالَ ابْنُ الْأَعْرَابِيِّ أَيِ ضَعُفَ بَدْنُهُ بَعْدَ قُوَّةٍ وَقَالَ ابْنُ السَّكَيْتِ: السَّرَوَكَةُ وَالتَّسْرُوكُ رِدَاءُ الْمَشِيِّ وَإِطَاءٌ فِيهِ مِنْ عَجْفٍ أَوْ إِعْيَاءٍ. (مراجعه شود: تاج العروس في جواهر القاموس، ج ۱۳، ص ۵۷۹).

الَّذِي بَنَى مَسْجِدَهُ بِالْمَدِينَةِ»^۱.

حضرت علی (علیه السلام) چون به مسجد کوفه ضربت خورد سفارش فرمود که هنگامی که بدرود زندگی گفت تن آن حضرت را بر پشت شتری گذارند و رهایش کنند تا در راهی که اختیار می کند برود و به اصحاب توصیه فرمود که هر جا شتر نشست حضرتش را دفن کنند. این کار عمل تازه‌ای نزد عرب نبود و ایشان در انجام این عمل از حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) پیروی می کردند که مسجد خود را در مدینه بنا فرمود و بدین گونه ساخت. شیخ مفید علیه الرحمه در کتاب خود الإرشاد فی معرفه حجج الله علی العباد چنین می نگارد: «وَلَمَّا قَبَضَ اللَّهُ تَعَالَى فَاطِمَةَ بِنْتَ أَسَدِ أُمِّهِ^۲ لَقْنَهَا النَّبِيُّ الْإِقْرَارَ بِوَلَايَةِ ابْنِهَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ (علیه السلام) لِتُجِيبَ بِهِ عِنْدَ الْمَسْأَلَةِ بَعْدَ الدَّفْنِ وَهُوَ^۳ أَوَّلُ مَنْ آمَنَ بِاللَّهِ (صلی الله علیه و آله) وَبِرَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْبَيْتِ وَالْأَصْحَابِ وَأَوَّلُ ذَكَرٍ دَعَا النَّبِيُّ (صلی الله علیه و آله) إِلَى الْإِسْلَامِ فَأَجَابَ وَلَمْ يَزَلْ يُجَاهِدُ الْمُشْرِكِينَ»^۴.

چون مادر حضرت علی (علیه السلام) فاطمه بنت اسد (علیها السلام) به رحمت ایزدی پیوست حضرت پیامبر (صلی الله علیه و آله) اقرار به ولایت پسرش امیرالمؤمنین (علیه السلام) را تلقین او فرمود تا در موقع سؤال بعد از دفن جواب گوید. اولین کسی که به خدا و رسولش از اهل بیت و اصحاب ایمان آورد حضرت علی (علیه السلام) بود و اول کسی بود که پیامبر (صلی الله علیه و آله) او را به اسلام خواند و اجابت نمود و پیوسته با مشرکین مجاهده می فرموده.

شیخ مفید علیه الرحمه، ۱۶۶ صفحه از کتاب خود را در مناقب و حالات حضرت علی (علیه السلام) اختصاص داده که از حوصله این کتاب خارج و خود کتاب پرارزشی است.

۱- مراجعه شود: کتاب نزهة القلوب، ص ۳۲.

۲- در اصل مصدر به جای فاطمه بنت اسد امه، ضمیر «ها» آمده است.

۳- در اصل مصدر «وکان» آمده است.

۴- الإرشاد، ج ۱، ص ۵.

کلمات منظوم و منثور از امام علی (علیه السلام)

اینک بعضی از کلمات منظوم و منثور حضرت علی (علیه السلام) را ذکر و ترجمه می‌کنیم. آنان که در بعض اشعار دیوان او شک دارند اتفاق کرده‌اند که این دو شعر حتماً از علی (علیه السلام) است.^۱

تِلْكُمْ قَرِيشُ تَمَنّايَ لِتَقْتُلَنِي فَلَا وَرَبِّكَ مَا بُرِّوا وَلَا ظَفَرُوا
إِنْ يَقْتُلُونِي^۲ فَهَنْ ذِمَّتِي لَهُمْ بذاتِ وَدَقَيْنِ لَا يَعْمُرُهَا أَثَرُ^۳

این قریش است می‌خواهند مرا بکشند. نه! به خدا قسم نه کار نیک کردند و نه پیروز شدند. اگر مرا بکشند عهده من، گروگان ایشان است. و مصیبت بزرگی در بر دارد که اثرش محو نمی‌شود.

«لَا تَكُنْ عَبْدَ غَيْرِكَ وَقَدْ جَعَلَكَ اللَّهُ حُرًّا»^۴.

بنده دیگران نباش. به تحقیق، خدا تو را آزاد قرار داده.

«أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ: الصَّبْرُ وَالصَّمْتُ وَانْتِظَارُ الْفَرَجِ»^۵.

بالاترین عبادات صبر و سکوت و انتظار گشایش است. (فرج امام زمان است).
«الصَّبْرُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَوْجُهٍ: صَبْرٌ عَلَى الْمَعْصِيَةِ وَصَبْرٌ عَلَى الْمُصِيبَةِ وَصَبْرٌ عَلَى الطَّاعَةِ»^۶.

صبر بر سه قسم است: صبر در گناه یعنی گناه نکردن، صبر در مصیبت و شکیبایی در فرمانبرداری خدا و احکام او.

۱- أنوار الربيع في أنواع البديع، ج ۱، ص ۳۸۶.

۲- در نسخه خط مؤلف چنین آمده ولی در کتاب مناقب آل أبي طالب، ج ۳، ص ۹۶، «فإن بقيت» آمده است و در کتاب مروج الذهب ومعادن الجوهر، ج ۲، ص ۴۱۷، «فإن هلكت» آمده است.

۳- دیوان امام علی (علیه السلام) ص ۹۸.

۴- تحف العقول، ص ۷۷.

۵- تحف العقول، ص ۲۰۱.

۶- بحار الأنوار، ج ۷۹، ص ۱۳۶.

الشُّعراء (شاعران صدر اسلام)

احمد الهاشمی گوید: «شُعراء هَذَا الْعَصْرِ مِمَّنْ خَلَصَتْ عَرَبِيَّتُهُمْ وَاسْتَقَامَتْ أَلْسِنَتُهُمْ وَلَمْ يَمْتَدِّ إِلَيْهِمُ اللَّحْنُ، وَلَقَدْ زَادَتْهُمْ مُدَارَسَةُ الْقُرْآنِ فَصَاحَةً وَبَلَاغَةً وَإِحْكَامًا وَتِقَانًا حَتَّى فَضَّلَهُمْ بَعْضُ الرُّوَاةِ عَلَى سَابِقِيهِمْ مِنَ الْجَاهِلِيِّينَ»^۱.

شعراى صدر اسلام از كسانى هستند كه عربيت آنان خالص و زيان ايشان استوار است و غلط به ايشان راه نيافته. آموختن قرآن بر فصاحت، بلاغت و محكمى و استوارى سخن ايشان افزوده تا اينكه بعضى از راويان، شعراى اين دوره را بر پيشينيان از شاعران جاهلى برترى داده‌اند. اينك به اختصار به شرح حال و ترجمه بعضى اشعار برخى از شعراى صدر اسلام پرداخته مى‌شود:

كَعْبُ بْنُ زُهَيْرٍ وَ قَصِيدَةُ اش بآنت سعاد

«وَهُوَ ابْنُ زُهَيْرِ بْنِ أَبِي سُلَيْمٍ الشَّاعِرِ الْجَاهِلِيِّ وَيُعَدُّ كَعْبٌ مِنَ الْمُخَضَّرِمِينَ»^۲.

كعب پسر زهیر بن أبى سلمى شاعر جاهلى است و از مُخَضَّرِمِينَ شمرده مى‌شود.

(مُخَضَّرِمِينَ به شعراى گفته مى‌شود كه دو دوره را درك كنند و در اين عصر مخضرمين شعراى هستند كه در جاهليت بزرگ شده و اسلام را درك کرده‌اند).

كعب شهرت زياد خود را به واسطه قصيده مشهورى كه در مدح حضرت رسول ﷺ سروده، بدست آورده است. وى در اين قصيده از حضرتش پوزش خواسته. اين قصيده به نام بآنت سعاد و لاميه است از بحر بسيط و داراى ۵۸ بيت است. در سبب سرودن اين قصيده چنين گفته‌اند كه كعب قبل از اسلام آوردنش مسلمانان را هجو مى‌کرد و حضرت پيامبر ﷺ به حدى متأثر شد كه خون گوينده آن را مباح فرمود:

۱- مراجعه شود: جواهر الأدب، ج ۲، ص ۱۳۳.

۲- مراجعه شود: جواهر الأدب، ج ۲، ص ۱۳۴.

«قَالَ ﷺ: مَنْ لَقِيَ مِنْكُمْ^۱ كَعْبًا فَلْيَقْتُلْهُ»^۲: هر کس از شما کعب را ملاقات کند باید او را بکشد.

و چون شوکت اسلام بعد از جنگ‌ها و فتوح مکه و حنین و طائف قوی شد و حضرت پیامبر اکرم (رسول خدا) ﷺ بعضی از مردانی را که او را هجو کرده و آزرده بودند کشت همانند أَخْطَل و غیره.

بحیر بن زُهیر برادر کعب این موضوع را دانست و برای برادرش نگاشت. وقتی نامه به کعب رسید، «ضاقَت به الأرض»: زمین بر او تنگ شد.

«فَلَمَّا لَمْ يَجِدْ مِنْ شَيْءٍ بُدَّأَ»: چون چاره‌ای ندید. قصیده بانت سعاد را در مدح حضرت رسول ﷺ گفت و به مدینه آمد. صبحگاهان در موقع نماز به خدمت حضرت رسید. «فَصَلَّى مَعَ الرَّسُولِ ﷺ»: با حضرت پیامبر نماز خواند. و نزد حضرت رفت. دست خود را در دست حضرت گذاشت و گفت: «کعب بن زهیر آمده است تا امان بگیرد او توبه کرده است و مسلمان شده اگر او را به خدمت بیاورم، قبول می‌فرمائی». حضرت ﷺ فرمود: «بلی».

گفت: یا رسول الله من کعب بن زهیرم. سپس حضرت او را امان داد. روایات دیگری در آن باره هست که این موضوع را به صورت‌های دیگر نقل می‌کند. قصیده کعب مورد توجه حضرت ﷺ واقع شد و بُرده و لباس خود را بر او پوشانید.

گویند معاویه این برده را از کعب یا ورثه او خرید و در فرزندان مُعاویه و اُحفاد او بود تا اینکه از اُمویان به عباسیان انتقال یافت.

بعضی روایات دالّ است بر این که هلاکو آن را سوزانید و بعضی از مورّخین گویند به مصر برده شده و از آنجا به آستانه در جنگ عثمانیان رفته و سلاطین آل عثمان آن را به نام «الْحَرْقَةُ الشَّرِيفَةُ» نگهداری می‌کردند. باری قصیده کعب در اسلام مورد توجه و اهتمام واقع شده که هیچ

۱- در اصل مصدر «منکم» بعد از «لَقِيَ» نیامده است.

۲- أُنشد الغابة، ج ۴، ص ۲۴۰.

قصیده دیگر عربی به آن شهرت و عنایت نرسیده است. شارحان در شرح این قصیده بر یکدیگر سبقت می‌گرفتند و شاعران در معارضه آن قصایدی سروده‌اند تا جایی که آثار ایشان از پنجاه هم تجاوز نموده است. از مشهورترین معارضات آن قصیده البوصیری^۱ صاحب البرده است. آنرا «ذُخِرَ الْمَعَادِ فِي مُعَارَضَةٍ^۲ بَانتُ سَعَادُ: تَوْشَهُ آخِرَتٍ فِي مُعَارَضَةِ بَانتِ سَعَادِ» نام نهاده است.

قصیده «بانت سعاد» به شروح زیادی شرح شده و نزدیک بیست بار، در شرق و غرب به چاپ رسیده و به زبان‌های مختلفی از لاتینی و فرانسوی و لهستانی و اردو و انگلیسی و آلمانی و ایتالیائی و ترکی ترجمه شده است. اینک چند بیتی از این قصیده مشهور را ذکر و ترجمه می‌کنم:

بَانتُ سَعَادُ فَقَلْبِي الْيَوْمَ مَبْذُولٌ	مُتِمِّمٌ إِثْرَهَا لَمْ يُفَدَّ ^۳ مَكْبُولٌ
وَمَا سَعَادُ غَدَاةَ الْبَيْنِ إِذْ رَحَلُوا	إِلَّا أَغْنَى غَضِيضُ الطَّرْفِ مَكْحُولٌ
هَيْفَاءُ مُقْبِلَةً عَجْزَاءَ مُدْبِرَةً	لَا يُشْتَكِي قِصْرَ مِنْهَا وَلَا طُولُ
أَرْجُو وَأَمَلُ أَنْ تَدْنُو مَوَدَّتْهَا	وَمَا إِخَالُ لَدَيْنَا مِنْكَ تَنْوِيلُ ^۴
يَسْعَى الْوُشَاةُ جَنَائِبَهَا، وَفَوْهُمْ	إِنَّكَ يَا بَنَ أَبِي سُلَمَى لَمَقْتُولُ

۱- محمّد بن سعید بن حمّاد بوصیری، دلاصی (۶۹۴-۶۰۸ق) شاعر، کاتب و حسابدار از مشهورترین شعراء در مدح حضرت رسول ﷺ است و معروف‌ترین قصیده بوصیری (الکواكب الدرية في مدح خير البرية) است که بیشتر به نام «برده» کعب بن زهیر به معارضه برخواسته است.

۲- معارضه در شعر آن است که شاعر قصیده‌ای در موضوع و بحر و قافیه‌ای بگوید و شاعر دیگر از لحاظ فنی و سبک ممتازش به آن توجه کند و قصیده‌ای در بحر و قافیه اولی و موضوع آن با اختلاف کم یا زیادی بگوید و تلاش کند از لحاظ ارزش فنی به درجه آن برسد یا نسبت به آن برتری جوید بدون آنکه هجو یا دشنامی را عرضه کرده و بدون آنکه مفاخره‌ای صریح را آشکار کند.

۳- فی الأصل «لم یجز» فی الشعر والشعراء لابن قتیبة أما فی جمهرة أشعار العرب لأبی زید القرشي فقد ورد «لم یفد».

۴- فی الأصل یكون البيت هكذا:

أَرْجُو وَأَمَلُ أَنْ يَعْجَلَ فِي أَبَدٍ وَمَا هُنَّ طَوَالَ الدَّهْرِ تَعْجِيلُ

فَقُلْتُ: خَلُّوا سَبِيلِي لَا أَبَا لَكُمْ
كُلُّ ابْنِ أُنْثَى، وَإِنْ طَالَتْ سَلَامَتُهُ
أُنْثِيَتْ أَنْ رَسُولَ اللَّهِ أَوْعَدَنِي
مَهْلًا هَذَا الَّذِي أَعْطَاكَ نَافِلَةَ الْ-
لَا تَأْخُذَنِي بِأَقْوَالِ الْوُشَاةِ وَلَمْ
لَقَدْ أَقْوَمُ مَقَامًا لَوْ يَقُومُ بِهِ
لَظَلَّ يُرْعَدُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ
فَكُلُّ مَا قَدَّرَ الرَّحْمَنُ مَفْعُولُ
يَوْمًا عَلَى آلِهِ حَدْبَاءَ مَحْمُولُ
وَالْعَفْوُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ مَأْمُولُ
قُرْآنٍ فِيهَا مَوَاعِظٌ وَتَفْصِيلُ
أُذِنَ وَإِنْ كَثُرَتْ فِي الْأَقَاوِيلِ
أَرَى وَأَسْمَعُ مَا لَوْ يَسْمَعُ الْفِيلُ
مِنْ الرَّسُولِ بِإِذْنِ اللَّهِ، تَنْوِيلُ^۱

سُعاد^۲ جدا شد، امروز قلب من بیمار است، در دنبال او می‌رود خوار شده، فدیهِ داده نشده هنوز در بند است (فدیهِ چیزی است که برای رهایی کسی داده شود)، (فادی فِدَاءٌ وَمِفَادَةُ الرَّجُلِ: أَطْلَقَهُ وَأَخَذَ فَدِيَتَهُ. استنقذه)^۳.

بامداد جدائی، وقتی کاروانیان رفتند سعاد نیست مگر گلو گرفته، چشم خود را پائین افکنده و سرمه کشیده.
وقتی از پیش رو نظر شود لاغر میان و از پشت سر، فربه است، از کوتاهی و درازی او شکایت نمی‌شود. امیدوارم و آرزومندم که دوستی او نزدیک شود، و نمی‌پندارم پیش ما، از تو بهره و عطایی باشد.
سخن‌چینان در دو طرف شتر با سعاد می‌دوند. گفتار ایشان است: ای پسر اُبی سلمی تو کشته خواهی شد. گفتیم: راه دهید (راهم را باز کنید) پدر برای شما نیست (مباد) (خدا پدر شما را بیمارزد)^۴ هرچه خداوند مُقَدَّر کند واقع می‌شود.

۱- دیوان کعب بن زهیر، ص ۶۰ تا ص ۶۷ و همچنین رجوع شود: عیون الشعر الولاہی، ص ۳۹ تا ۴۶.

۲- نام زنی که شاعر به او عشق می‌ورزد.

۳- المنجد، ص ۶۰۳.

۴- این چنین در نسخه خط مؤلف آمده. ولی این ترجمه به نظر صحیح نمی‌رسد. از شعر کعب بن زهیر دُعای برای پدران آنها استفاده نمی‌شود.

هر پسر ماده‌ای، اگرچه بی‌خطری (سلامت) او طول بکشد روزی بر آلتی‌گوژپشت حمل می‌شود.
 به من خبر داده شد که پیامبر خدا مرا ترسانده است و بخشش نزد پیامبر خدا مورد امید است.
 آرام، «أَمِهْلْ مهلاً»: آهسته باش! مهلت بده! تو را رهنمائی فرمود آنکه نعمت زیاد قرآن را که در آن تشریع و بیان است، به تو عطا فرمود. (نافله به معنی نعمت زائد، بیش از حد لزوم، عطا و بخشش است).
 مرا به گفتار سخن‌چینان، مورد پرخاش قرار می‌دهد.^۱ گناه نکرده‌ام؛ اگرچه درباره من سخن بسیار شد.
 در جائی می‌ایستم که اگر فیل در آن بایستد، می‌بینم و می‌شنوم آنچه را که اگر فیل می‌شنید پیوسته می‌لرزید مگر آنکه از جانب پیامبر ﷺ به امر خداوند برای او بخشش و امان باشد.

حَسَّان بن ثابت

حَسَّان کنیه‌اش أَبُو الولید بوده و پسر ثابت انصاری است. وی شاعر پیامبر ﷺ از اهل مدینه و از شاعران مُخَضَّرَمین است. احمد الهاشمی درباره او گوید: «أشعر شعراء المخضرمين»^۲: شاعرترین شاعران مخضرم است.

در جاهلیت به غساسنه (امیران شام) پیوسته و نعمان بن منذر از امرای حیره را مدح کرد «وَلَمَّا هَاجَرَ النَّبِيُّ إِلَى الْمَدِينَةِ وَأَسْلَمَ الْأَنْصَارُ أَسْلَمَ مَعَهُمْ وَدَافَعَ عَنْهُ بِلِسَانِهِ كَمَا دَافَعَ عَنْهُ قَوْمُهُ الْأَنْصَارُ بِسُيُوفِهِمْ»^۳: و چون پیامبر به مدینه هجرت فرمود و انصار اسلام آوردند با ایشان اسلام آورد و با زبان از حضرت رسول ﷺ دفاع می‌کرد همچنان‌که خویشان با شمشیر از

۱- مرا به گفته‌های سخن‌چینان نگیر.

۲- جواهر الأدب في أدبيات وإنشاء لغة العرب، ج ۲، ص ۱۴۳.

۳- همان.

حضرت ﷺ دفاع می کردند.

حسان با کسانی که از شاعران قریش [بودند] و با مشرکانی که حضرتش را هجو می کردند به معارضه پرداخت و آنان را هجو کرد.
«وَهَجَاهُمْ بِمِثْلِهِمْ وَفَضَائِحِهِمْ»: ایشان را به معایب و رسوائی‌هایشان نکوهش می کرد و بدین وسیله خدمت بزرگی نسبت به اسلام انجام داد.

شعر حسان بن ثابت

حسان در جاهلیت شاعر ساکنان مدر بود و در اسلام شاعر یمین شمرده می شد.

«وَلَمْ يَكُنْ فِي أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ ﷺ وَلَا فِي أَعْدَائِهِ عِنْدَ دَعْوَتِهِ إِلَى اللَّهِ أَشْعَرُ مِنْهُ»^۱: در یاران حضرت رسول ﷺ و نه در دشمنانش و نه در هنگام دعوت او به سوی خدا، شاعرتر از او نبود.
«فَلَمَّا أَذِنَ لَهُ النَّبِيُّ ﷺ فِي هَجَائِهِمْ قَالَ لَهُ: كَيْفَ تَهْجُوهُمْ وَأَنَا مِنْهُمْ؟ قَالَ: أَسْأَلُكَ مِنْهُمْ كَمَا تُسَلُّ الشَّعْرَةَ مِنَ الْعَجِينِ»^۲. چون حضرت رسول در نکوهش کسانی که او را هجو می کردند به حسان اجازه داد به او فرمود: چگونه قریش را هجو می کنی و من از ایشانم؟
عرض کرد: «چنان شما را از ایشان بیرون می کشم که مو را از خمیر کشند».

حضرت در حق او دعا فرمود: بار خدایا بپذیر و او را به روح القدس یاری کن.

شعر حسان در زمان جاهلیت سختی و غرابت داشت. «فَلَمَّا أَسْلَمَ وَسَمِعَ الْقُرْآنَ وَوَعَاهُ لَانَ شَعْرُهُ وَسَهَّلَ أُسْلُوبُهُ»^۳: چون اسلام و قرآن را شنید و حفظش نمود شعر او نرم و سبکش آسان شد.

۱- جواهر الأدب فی أدبیات وإنشاء لغة العرب، ج ۲، ص ۱۴۳.

۲- همان.

۳- همان.

اینک برای نمونه یکی از اشعار او را که در غدیر خم سروده می‌آوریم. او برای سرودن این شعر از حضرت رسول ﷺ کسب اجازه نموده و حضرت ﷺ فرمود: «قُلْ يَا حَسَّانَ عَلَى اسْمِ اللَّهِ سَبَّحْنَاهُ: اِی حسان به نام خداوندی که منزله است بگو». حسان در حالی که جمع کثیری از مردم به گفتارش گوش می‌دادند این شعرها را سرود.

يُنَادِيهِمْ يَوْمَ الْغَدِيرِ نَبِيُّهُمْ	يَحْمُ وَأَسْمِعُ بِالرَّسُولِ مَنَادِيَا
فَقَالَ: فَمَنْ مَوْلَاكُمْ وَنَبِيِّكُمْ؟	فَقَالُوا وَلَمْ يَدُوا هُنَاكَ التَّعَامِيَا:
إِلَهُكَ مَوْلَانَا وَأَنْتَ وَلَيْنَا	وَلَنْ نَجِدَنَّ مِنْكَ الْيَوْمَ عَاصِيَا
هُنَاكَ دَعَا اللَّهُمَّ وَالِ وَلِيَّهِ	وَكُنْ لِلَّذِي عَادَى عَلِيًّا مُعَادِيَا
فَمَنْ كُنْتَ مَوْلَاهُ فَهَذَا وَلِيُّهُ	فَكُونُوا لَهُ أَنْصَارَ صِدْقٍ مُوَالِيَا
فَقَالَ لَهُ: قُمْ يَا عَلِيُّ، فَإِنِّي	رَضِيْتُكَ مِنْ بَعْدِي إِمَامًا وَهَادِيَا ^۱
فِيَا رَبِّ أَنْصُرْ نَاصِرِيهِ لِنَصْرِهِمْ	إِمَامَ هُدًى كَالْبَدْرِ يَجْلُو الدِّيَا جِيَا ^۲
فَخَصَّ بِهَا دُونَ الْبَرِيَّةِ كُلِّهَا	عَلِيًّا وَسَمَاءَهُ الْوَزِيرَ الْمُوَاخِيَا ^۳

قَالَ الرَّسُولُ ﷺ: «يَا حَسَّانُ لَا تَزَالُ مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُسِ»^۴.

پیامبر روزی که آنان را در غدیر خم آواز داد پیامبر در حالی که می‌فرماید گوش ده فرمود: مولا و ولی شما کیست؟ گفتند و دشمنی خود را در آنجا آشکار نکردند:

پروردگار تو مولای ما و تو ولی ما هستی. امروز کسی را که [بین] ما نافرمان‌بردار باشد نمی‌یابی.

آنجا دعا فرمود: خداوندا دوستدار علی (علیه السلام) را دوست بدار و با آنکه علی را دشمن دارد دشمن باش.

۱- الغدير، ج ۲، ص ۶۵.

۲- الاحتجاج على أهل اللجاج (طبرسی)، ج ۱، ص ۱۱۷.

۳- المسترشد في إمامة علي بن أبي طالب، ص ۳۰۱.

۴- بحار الأنوار، ج ۳۷، ص ۱۶۶.

هر که من مولای اویم این علی مولای اوست. برای او یاران درستی باشید درحالی که از او پیروی می‌کنید.

سپس فرمود: ای علی برخیز زیرا به رهنمائی و امامت تو رضایتمندم. پروردگارا یاوران او را به واسطه نصرت او یاری کن. علی پیشوای رهنمائی است مانند ماه شب چهارده که تاریکی‌ها را روشن کند.

بدین پایه‌ها علی را به امامت و رهبری همگی مخصوص گردانید و او را وزیر و برادر نامید.

حضرت پیامبر ﷺ فرمود: «ای حَسَن پیوسته به روح القدس مؤید باشی».

غزل در صدر اسلام و عصر اموی^۱

غزل در صدر اسلام به خودی خود موضوع مستقلی نبوده تا شاعر به‌منظور غزل وارد آن شود بلکه فقط وسیله‌ای بود که برای اهداف شعرا از قبیل مدح وهجا و فخر و مانند آن از فنون شعری، به آن توجه می‌کردند.

غزل نزد جاهلین نوعی وصف بوده همچنان که نظر ایشان به عشق و دوستی نظری مادی بوده و در نتیجه زنان و اعضای ایشان را از جهت خارجی وصف می‌کردند بدون آنکه در احساسات ایشان اثری از عاطفه و دوستی باشد.

آدابُ اللُّغَةِ الْعَرَبِيَّةِ وَتَارِيخُهَا می‌گوید: «أَمَّا فِي الْإِسْلَامِ فَقَدْ ظَهَرَ بِه جَانِبَ هَذَا النَّوعِ مِنَ الْغَزْلِ الْجَاهِلِيِّ الَّذِي اسْتَمَرَ كَمَا مَرَّتْ ذِي قَبْلُ نَوْعٌ آخَرُ مِنَ الْغَزْلِ كَانَ عِنَايَةً لَا وَسِيلَةَ كَانَ رَفِيٍّ مِنْ هَذِهِ الْغَزْلِ الْعَادِي وَجَرَى فِي مَجْرَيَيْنِ رِئِيسِيَيْنِ: الْأَوَّلُ، الْغَزْلُ الْعَفِيفُ الْبَدَوِيَّ أَوْ الْغَزْلُ الْعُدْرِيَّ وَالثَّانِي الْغَزْلُ الصَّرِيحُ الْحَضْرِي أَوْ الْغَزْلُ الْإِبَاحِي».

^۱ - برای اطلاعات بیشتر مراجعه شود به کتاب تاریخ ادبیات زبان عربی از حنا فاخوری، دوره خلفای راشدین و اموی.

اما در اسلام در جانب این نوع از غزل جاهلی که همانند قبل ادامه داشت نوع دیگری آشکار شد که هدف بود نه وسیله (برای فنون دیگر) و از این غزل عادی هم متریقی‌تر بود و در دو راه اصلی سیر می‌کرد: ۱- غزل عفیف بیابانی یا عذری. ۲- غزل آشکار شهری یا غزل اباحی.

مقصود از غزل مُعْذِرِی نوعی از غزل است که در بیابان حجاز در بنی مُعْذَرَه و خزاعه پیدا شده. گویند زنانشان زیبا و جوانان آنها در امور عشقی ناتوان بودند. در بین ایشان حوادث عشقی بی‌آلایش زیاد شد و نتیجه آن غزل شریف و پاک از زشتی و دروغ بود که از عشقی راست حکایت می‌کرد، بود که به اسم ایشان بنی عذره یا غزل عذری مشهور شد.

غزل اباحی نوعی غزل است که در مکه و مدینه بین خوشگذرانان پدیدار شد. این غزل در میان فرزندان مهاجر و انصار و بنی‌هاشم و بعضی صحابه از کسانی که ثروت بیکران داشتند و کسانی که عطایا و بخشش‌های معاویه ایشان را از سیاست او راضی کرده بود شیوع داشته و نتیجه آن بهره بردن از زندگی چه روا و چه ناروا بود. به آنان عده‌ای از آوازه‌خوانان و لوده‌های شاعران غزلی پیوستند. چون مغنیان، این اشعار عشقی را از قصائد عذری و اباحی گرفتند و موضوع خواندن خود قرار دادند و دانستند برای رفع نیاز آنان کفایت می‌کرد، انواعی از شعر اباحی و عذری برگزیدند و با آنها آواز خواندند و در اطراف آن اشعار داستان‌های عشقی ایجاد کردند که کتب ادب عربی از آنها پر است و در اطراف این نوع، شاعران افسانه‌های زیادی گفته‌اند که از تکلف خالی نیست.

«لَيْسَ مِنَ الْبَيْتِ مَعْرِفَتُهُمْ وَمَعْرِفَةُ أَشْعَارِهِمْ بِالضَّبْطِ»: شناسائی ایشان و شناسائی اشعارشان به‌طور کامل آسان نیست.

و اینک یکی دو شاعر عشقی را با ترجمه بعضی اشعارشان در ذیل نقل می‌کنم:

عُرْوَةُ بْنُ حِزَامٍ الْعُذْرِي

عروه از شاعران عشقی است. اسلام را درک کرده و در حوالی [سال] ۳۰ هجری وفات یافته. راویان درباره او گویند به عشق دختر عموی خود عفرا مبتلا بوده و از عمویش خواستگاری نموده. وی پی‌درپی می‌گفته به زودی انجام می‌دهم تا آنکه عروه به شام می‌رود. سپس اُثَالَةُ بن سعید بن مالک او تزویج می‌کند و به شهرش می‌برد و چون عروه بر می‌گردد و این خبر به او می‌رسد عشق عفرا در او افزون می‌شود و در مزاجش اثر می‌کند تا آنکه ناتوان و پریشان می‌شود. «أَصَابَهُ هُزَالٌ فَظَنُّوا فِيهِ الْحَبْلَ»: لاغر می‌شود به‌طوری‌که گمان می‌کنند دیوانه شده است.

گویند در یمامه طبیبی یا ستاره‌شناسی بوده. به او مراجعه می‌کند و نتیجه نمی‌گیرد. سرانجام عروه در عشق عفرا جان می‌سپارد. در کتاب تَرْيِينُ الْأَسْوَاقِ بِتَفْصِيلِ أَشْوَاقِ الْعُشَّاقِ چنین مذکور است:

«قَالَ فِي تَسْرِيحِ النَّوَظِرِ: إِنَّ سَبَبَ عَشْقِهِ لَهَا أَنَّ أَبَاهُ حِزَامًا تَوَفَّى وَلِعُرْوَةَ مِنَ الْعُمَرِ أَرْبَعِ سِنِينَ وَكَفَّلَهُ هَضْرٌ أَبُو عَفْرَاءَ فَانْتَشَنَّا جَمِيعًا فَكَانَ يَأْلِفُهَا وَتَأْلِفُهُ فَلَمَّا بَلَغَ الْحُلُمَ سَأَلَ عُرْوَةَ عَمَّهُ تَزْوِيجَهَا فَوَعَدَهُ ذَلِكَ ثُمَّ أَخْرَجَهُ [إِلَى] الشَّامِ عَلَى بَعِيرٍ وَجَاءَ ابْنُ أَخِي لَهُ يُقَالُ لَهُ أَثَالَةُ بْنُ سَعِيدِ بْنِ مَالِكٍ يُرِيدُ الْحَجَّ فَتَزَلَّ بِعَمِّهِ هَضْرٌ...»^۱ شیخ داوود انطاکی از کتاب تسریح النواظر نقل می‌کند که سبب عشق عروه به عفرا این بود که پدر عروه (حزام) فوت می‌کند و در این هنگام عروه چهار سال داشته. هضر پدر عفرا عهده‌دار او می‌شود. عروه با عفرا بزرگ می‌شوند و هر دو به یکدیگر خو می‌گیرند. چون بالغ می‌شود او را با شترانش به شام می‌فرستد. پسر برادر دیگر او که اُثَالَةُ بن سعید بن مالک نامیده می‌شد بر عمویش هضر وارد می‌شود. می‌خواسته حج به‌جا آورد. چون عفرا را می‌بیند عاشق او می‌شود و سرانجام با عفرا ازدواج می‌کند و عروه بیچاره

۱- از اصل مصدر افزودیم.

۲- تَرْيِينُ الْأَسْوَاقِ، ج ۱، ص ۱۹۲.

به عشق عفرا گرفتار می گردد.

اینک چند بیتى از اشعار عروه:

فَلَهْفَنِي عَلَى عَفْرَاءَ لَهْفًا كَأَنَّهُ ^۱	عَلَى النَّحْرِ وَالْأَحْشَاءِ حَدَّ سِنَانٍ ^{۳۲}
فَيَا عَمَّ يَا ذَا الْعَذْرِ لَا زِلْتُ مُبْتَلًى	حَلِيفًا لَهُمْ لَا زِمَ وَهَوَانٍ ^۵
فَلَا زِلْتُ ذَا شَوْقٍ إِلَى مَنْ هَوَيْتُهُ	وَقَلْبُكَ مَقْسُومٌ بِكُلِّ مَكَانٍ
وَإِنِّي لِأَهْوَى الْحَشَرَ إِذْ قِيلَ إِنَّنِي	وَعَفْرَاءَ يَوْمَ الْحَشْرِ مُلْتَقِيَانِ
أَلَا يَا غُرَابِي دِمْنَةَ الدَّارِ خَبْرًا ^۶	أُ بِالْهَجْرِ مِنْ عَفْرَاءَ تَنْتَحِبَانِ
فَإِنْ كَانَ حَقًّا مَا تَقُولَانِ فَادْهَبَا	بِلَحْوِي إِلَى وَكْرَيْكُمَا فَكُلَانِي
يُكَلِّفْنِي عَمِّي ثَمَانِينَ نَاقَةً	وَمَا لِي يَا عَفْرَاءُ ^۷ غَيْرُ ثَنَانٍ
جَعَلْتُ لِعِرَافٍ الْيَمَامَةَ حُكْمَهُ	وَعَرَافٍ نَجِدُ إِنْ هُمَا شَفِيَانِ
فَقَالَا: شَفَاكَ اللَّهُ وَاللَّهُ مَا لَنَا	بِمَا حُمِّلَتْ مِنْكَ الضُّلُوعُ يَدَانِ ^۸

واى! (افسوس بر عفراء) افسوسى كه گوئى بر سينه و دل و جگر تيزى
سر نيزه است.

اى عمو، اى بى وفا، پيوسته به غصّه و پستى و ضعف، هم سوگند و
مُلازم باشى.

هميشه آرزومند (مشتاق) به كسى كه او را دوست مى دارى باشى و

۱- در اصل مصدر «فَوَيْلِي عَلَى عَفْرَاءَ وَيْلًا كَأَنَّهُ» آمده است.

۲- در اصل مصدر «عَلَى الْكَبْرِ وَالْأَحْشَاءِ حَدَّ سِنَانٍ» آمده است.

۳- مروج الذهب ومعادن الجوهر، ج ۴، ص ۷۳.

۴- در اصل مصدر «فَيَا عَمَّ ذَا الْعَذْرِ» آمده است.

۵- خزائن الأدب، ج ۳، ص ۳۵۱.

۶- در اصل مصدر عوض «خَبْرًا»، «بَيِّنًا» آمده است.

۷- در اصل مصدر «الرَّحْمَنُ» آمده است.

۸- تزيين الأسواق، ص ۱۹۹ تا ۲۰۱؛ ديوان عروة بن حزام، ص ۱۱۹ تا ۱۴۸.

دل تو به هر جا قسمت شده باشد.
 به راستی قیامت را دوست دارم زیاد گفته شده است که من و عفرا روز
 قیامت به هم می‌رسیم.
 هان ای دو زاغ آثار خانه، خبر دهید آیا به دوری از عفرا صدا به ناله
 بلند می‌کنید.
 اگر آنچه می‌گوئید راست است گوشت مرا به آشیانه‌های خود ببرید و
 بخورید.
 عمویم به من هشتاد شتر ماده تکلیف کرده، ای عفرا بیش از هشت
 شتر ندارم. حکم آن را با طبیب (منجم) یمامه قرار دادم و ستاره‌شناس
 نجد، اگر این دو مرا شفا دهند.
 طبیب و ستاره‌شناس یمامه و نجد گفتند: خدا بهبودت دهد ما بر
 دردی که به دنده‌های تو بار شده قدرت نداریم.

خدمات اسلام

صاحب خردان تفکر کنند که اسلام چه خدمت بزرگی به مردم جهان
 و به ویژه به ملل عرب انجام داده و با تعالیم متقن و محکم خود عرب و
 عالم را نور و سعادت بخشید.

جمیل بن مُعَمَّر العُذْرِي

جمیل پدر عمرو و پسر عبدالله بن معمر از بنی عُذْرَه یکی از تیره‌های
 خزاعه است. به دوستی دختر عمویش بُثَیْنَه؛ معروف و مشهور شده و به
 جمیل بُثَیْنَه شناخته گردیده است. قبیله این دو در شمال شرقی مدینه
 در وادی القری بوده است.

شیخ داود انطاکی در کتاب تزیین الأسواق چنین نگاشته است:
 عَنْ سَهْلٍ السَّاعِدِيِّ، قَالَ: «قَالَ لِي رَجُلٌ: هَلْ تَعُوذُ جَمِيلًا فَإِنَّهُ مَرِيضٌ فَدَخَلْنَا
 عَلَيْهِ فَإِذَا هُوَ يَجُودُ بِنَفْسِهِ، فَتَنَظَّرَ إِلَيَّ وَقَالَ مَا تَقُولُ فِي رَجُلٍ لَمْ يَزِنْ [قَطَّ]¹ وَلَمْ يَشْرَبْ

¹- از اصل مصدر افزودیم.

حَمْرًا وَلَمْ يَسْفِكْ دَمًا وَيَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ حَمْسِينَ سَنَةً قُلْتُ: «مَنْ هَذَا؟ فَإِنِّي أَظُنُّهُ نَاجٍ» قَالَ: «أَنَا» قُلْتُ: «عَجِيبٌ مِنْكَ تُشَبِّبُ بِبُيُوتِهِ [هذه المدة]»^۱ وَأَنْتَ كَذَلِكَ. قَالَ: «أَنَا فِي آخِرِ يَوْمٍ مِنَ الدُّنْيَا لَا نَأْتِنِي شَفَاعَةُ مُحَمَّدٍ ﷺ إِنْ كُنْتُ وَضَعْتُ يَدِي عَلَيْهَا بِرَبِّيَّةٍ»^۲.

سهل ساعدی گوید: «مردی به من گفت آیا جمیل را عیادت می‌کنی زیرا او مریض است. بر او وارد شدیم. داشت می‌مرد. به من نگاه کرد و گفت دربارهٔ مردی که مدت پنجاه سال هرگز زنا نکرده و شراب نیاشامیده و خونی نریخته، و گواهی می‌دهد که خدائی جز خدا نیست و محمد ﷺ فرستادهٔ خداست، چه می‌گویی؟ گفتم او کیست؟ زیرا او را رستگار گمان می‌کنم. گفت: من هستم. گفتم: از تو عجیب است در این مدت زیبائی‌های بئینه را می‌گوئی و تو چنین هستی. گفت: وای بر من اگر در آخرین روز زندگی شفاعت حضرت محمد ﷺ به من نرسد اگر دست خود را به بدی به او نهاده باشم».

اینک اشعاری چند از جمیل را نقل و ترجمه می‌کنیم:

وقال: أفق حتّى متى أنت هائم بئسنة فيها قد تعيد وقد تُبدي
فقلتُ له: فيها قضی الله ما تَرى عليّ وهل فيما قضی الله من ردٍّ؟^۳

وَإِنِّي لأَرْضِي مِنْ بُيُوتِهِ بِالَّذِي لَوْ ابْصَرَهُ الْوَاشِي لَقَرَّتْ بِلَابِلُهُ
بِلاَ وَبِأَنْ لَا أَسْتَطِيعَ وَبِالْمُنَى وَبِالْأَمَلِ الْمَرْجُوِّ قَدْ خَابَ أَمَلُهُ^۴
وَبِالنَّظَرَةِ الْعَجَلَى وَبِالْحَوْلِ تَنْقُضِي أَوَاخِرُهُ لَا نَلْتَقِي وَأَوَائِلُهُ^۵

۱- از اصل مصدر افزودیم.

۲- تزیین الأسواق، ج ۱، ص ۱۱۶.

۳- دیوان جمیل بئینه، ص ۲۰.

۴- این مصرع در دیوان جمیل بئینه این‌گونه آمده است: «وَبِالْوَعْدِ حَتَّى يَسْأَمَ الْوَعْدَ أَمَلُهُ».

۵- دیوان جمیل بئینه، ص ۸۸؛ تزیین الأسواق، ج ۱، ص ۱۰۳.

عَلَقْتُ الْهَوَىٰ مِنْهَا وَلَيْدًا فَلَمْ يَزَلْ^۱ إِلَى الْيَوْمِ يَنْمِي حُبُّهَا وَيَزِيدُ^۲

لَقَدْ خَفْتُ أَنْ أَلْقَى الْمَنِيَّةَ بَعْتَةً^۳ وَفِي النَّفْسِ حَاجَاتُ إِلَيْكَ كَمَا هِيَ^۴
گفت: بیدار شو (بهوش آی) تا کی به بشینه، سرگردانی (بر این حال)،
گاهی باز می‌گردد و گاهی آغاز می‌کند.
به او گفتم: در این باره آنچه می‌بینی خدا حکم کرده، آیا می‌توان
سرنوشت الهی را برگردانید؟

از بشینه به چیزی راضی هستم که اگر سخن‌چین آن را می‌دید هر
آینه آرام می‌گرفت.
به «نه» و به «نمی‌توانم» و به آرزوها و امید آرزو شده‌ای که آرزومند
آن ناامید شود.
و به یک نگاه زودگذر و به سالی که به پایان رسد [در حالی که] اوائل
و اواخر آن را ملاقات نکنم.

در حالی که کودک بود به عشق او چسبیدم (عاشق او شدم) و پیوسته
تا امروز دوستی او افزایش می‌یابد و زیاد می‌گردد.

از آن ترسم که مرگ ناگهان به من رسد و در دلم نیازهای زیاد به تو
همان‌گونه که هست داشته باشم.

۱- در اصل مصدر «ولم یزل» است.

۲- دیوان جمیل بشینه، ص ۱۸؛ تزیین الأسواق، ج ۱، ص ۱۱۴.

۳- دیوان جمیل بشینه، ص ۴۹؛ الأغاني، ج ۸، ص ۳۱۳.

ادب عربی در عصر اموی

بنی امیه دسته‌ای از طوایف قریش بودند. آنان در سال ۴۱ هجری خلافت را در شام به دست آوردند و تا سال ۱۳۲ هجری آن را نگهداری کردند. این دسته خلافت اسلامی را به دولتی عربی و موروثی بدل کرده زهد و سادگی را ترک و به اسراف و خوشگذرانی مشغول شده، مقتضیات و عادات صحرانشینی را هم حفظ می‌کردند.

در این عصر دو مسلک وجود داشت:

۱- روش اهل دهات و شهرهایی که از بقایای کشورگشایان و فرزندان آنها بود. که بعضی پیرو خاندان علی (علیه السلام) بوده و برخی پیروان بنی‌امیه بودند. پیروان علی (علیه السلام) بیشتر با ملل غیر عربی (أعاجم) آمیخته شده و معاشرت داشتند.

۲- مسلک اعرابی که در مکه و مدینه از مهاجر و انصار باقی مانده بودند و از معاویه و دستگاه او رضایت نداشتند و در میان ایشان بنی‌هاشم و بزرگان اصحاب وجود داشتند. این عده دو قسمت شده بودند. بعضی از آنها در جوار حرم خدا و پیامبر، مشغول عبادت و درس علوم قرآن و سنت و فقه و تاریخ و جنگ‌های اسلامی بودند. دسته دیگر که بیشتر، از طبقات جوان بودند مشغول خوشگذرانی و استفاده از لذائذ زندگی، چه روا و چه ناروا، بودند. خوانندگان و نوازندگان در بین آنان پیدا شدند همان‌طوری که در زمان طواعت در کشورهای اسلامی، استعمارگران [این اعمال را] ترویج می‌کنند.

اعراب بادیه همچنان به زندگی خویش ادامه می‌دادند ولی دیگر از نظر دین و اخلاق و روش فرق کرده [بودند] و اختلافات داخلی و جنگ‌ها و غارت در بین ایشان کمتر دیده می‌شد. طبیعی است که ادب، چه شعر و چه نثر، در میان این دسته‌های مختلف به صور گوناگون در می‌آید.

اقسام آداب عربی در دوره اموی

الف - آدابی که تازه به وجود آمده بود و آن عبارت از علوم و آدابی است که مقتضای اسلام بود مانند: علوم قرآن، حدیث و فقه، علوم انسانی

(صرف و نحو و غیره).^۱

ب- آنچه تمدن اسلامی اقتضا داشت؛ از علومی که از زبان یونانی و ایرانی و غیره ترجمه شده بود و اینها را علوم دخیله گویند. «الثانی آدابُ الْقَدِيمَةِ وَهِيَ مَا كَانَ [منها] مَوْجُوداً فِي عَصْرِ الرَّاشِدِينَ»^۲: [دوم] آداب قدیم و آن عبارت از همان‌هایی است که در دوره راشدین هم وجود داشت مانند: لغت، شعر، خطابه و امثال آن. بنی‌امیه موجبات و دواعی شعر را که در دوره قبل ضعیف شده بود دیگر بار رونق و رواج دادند. «التَّفْرِيقُ بَيْنَ الْقَبَائِلِ وَإِحْيَاءُ الْعَصَبِيَّاتِ»^۳ بین طوایف اختلاف و جدایی افکندند و عصبیات را زنده نمودند. شعر در دوران جاهلی حرف زائد نداشت و لغات وحشی در آن کمتر دیده می‌شد. در عصر اموی هم به این صورت بود. تشبیب و غزل‌سرایی و یاد زیبایی زنان و عشق و جمال رونق کامل داشت.

مهاجرات: «بعضی از شعرا یکدیگر را هجو و نکوهش می‌کردند مانند: فرزندق و جریر»، وصف خمر در صدر اسلام نبود. در این دوره زیاد شد و در دوره عباسی بالا گرفت خلفای اموی رسماً شراب خوردند و با احکام و دستورات دینی صریحاً مخالفت کردند آن مردک بدبخت یزید بن معاویه می‌گفت:

لَيْتَ أَشْيَاخِي يَبْدُرُ شَهْدُوا جَزَعَ الْحَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلِ^۴
لَأَهْلُوا وَاسْتَهْلُوا فَرَحاً ثُمَّ قَالُوا يَا يَزِيدُ لَا تَشْلُ

۱- تاریخ آداب اللغة العربية، ص ۲۵۵.

۲- از اصل مصدر افزودیم.

۳- تاریخ آداب اللغة العربية، ص ۲۵۵.

۴- تاریخ آداب اللغة العربية، ص ۲۴۷.

۵- أَسْل: الهمزة والسَّيْنُ وَاللَّامُ تَدُلُّ عَلَى جِدَّةِ الشَّيْءِ وَطَوِيلِهِ فِي دَقَّةٍ. وَقَالَ الْخَلِيلُ: الْأَسْلُ الرَّمَاحُ قَالَ: وَسَمَّيْتُ بِذَلِكَ تَشْبِيهَا لَهَا بِأَسْلِ النَّبَاتِ. وَكُلُّ نَبْتٍ لَهُ شَوْكٌ طَوِيلٌ فَشَوْكُهُ أَسْلٌ. (معجم مقائیس اللغة، ج ۱، ص ۱۰۴).

لَعِبَتْ هَاشِمٌ بِالْمُلْكِ فَلَا خَبْرٌ جَاءَ وَلَا وَحْيٌ نَزَلَ^۱
 «ای کاش بزرگانم در جنگ بدر، فریاد خزر ج را از فرود آوردن نیزه می‌دیدند.

آفرین می‌گفتند و از روی شادی برتری می‌جستند. سپس ای یزید بنایم تو را، می‌گفتند: «فلج نشوی».

هاشم با مملکت بازی کرد نه خبری آمد و نه وحی نازل شد. بهتر است جنایات و فجایع این گمراهان را ذکر نکنیم؛ چون خود کتابی بزرگ خواهد بود.

«وَالشَّعْرُ فِي الْعَصْرِ الْأُمَوِيِّ بَدَوِيٌّ فِي نَسَجِهِ وَحَوْكِهِ فَقَدْ ذَهَبُوا فِي أَبْوَابِ الشَّعْرِ وَمَوْضُوعَاتِهِ بِهَ نَفْسِ الْمَذَاهِبِ الَّتِي كَانَ يَسْلُكُهَا الْجَاهِلُونَ إِلَّا أَنَّهُمْ تَقَدَّمُوا أَكْثَرَ مِنَ الْجَاهِلِينَ فِي الْمَدْحِ وَالْمَهَاجَةِ الْأَدَبِيَّةِ وَالسِّيَاسَةِ وَفِي الْغَزْلِ وَالْتَّشْبِيهِ».

شعر در زمان اموی در بافت و تار و پودش بیابانی است. (در اشعار این دوره چیزی که موجب اتصال با ملل غربی و معانی جدید و سبک‌های تازه باشد کمتر دیده می‌شود). در آداب شعر و موضوع‌های آن همان روش‌هایی را که در جاهلیت پیروی می‌کردند پیمودند جز آنکه در مدح و هجای ادبی و سیاسی و غزل و تشبیب از جاهلین هم جلو افتادند.

درباره مدح و هجا در صفحات قبلی سخن گفتیم. مدح از اغراض شعر جاهلی است؛ با این تفاوت که در دوره اموی وسیله‌ای برای کسب و کار شد. اما درباره هجا، حضرت [محمد] ﷺ به حسان اجازه داد کسانی از مشرکین قریش که او را هجو می‌کردند هجو کند و جز در این مورد ممنوع فرمود و یارانش بر این سنت بودند و از هجا دوری می‌کردند.

ولکن بنی‌امیه از این روش پیروی نکردند بلکه بعضی شعرا را تشجیع کردند که مخالفان آنان را هجو کنند؛ چنانکه یزید بن معاویه اخطل را تشویق کرد که انصار را نکوهش کند.

^۱ - اللهوف علی قتلی الطفوف، ص ۱۰۵.

فَدْعُوا الْمَكَارِمَ^۱ لَسْتُمْ مِنْ أَهْلِهَا وَخُذُوا مَسَاحِيكُمْ^۲ بَنِي النَّجَّارِ
 ذَهَبَتْ قُرَيْشٌ بِالسَّاحَةِ وَالنَّدَى وَاللُّؤْمُ تَحْتَ عَمَائِمِ الْأَنْصَارِ^۳
 بزرگواری‌ها را واگذارید؛ شایسته شما نیست بنی‌النجار، بیل زمین خود را بگیرید.

قریش جوانمردی و بخشش را بردند و ننگ زیر عمامه‌های انصار است. کار هجا و نکوهش بین قبائل بالا گرفت به‌طوری که در این باره همانند زمان جاهلیت شدند و بنی‌امیه عامل این تفرقه بین مسلمین گردیدند و هجا واسطه‌ای برای برانگیختن کینه‌ها و یکی از اسباب سیاست شد.

اما شعر سیاسی، شعر عربی جایگاهی در سیاست دولت نداشت ولی مقام آن نزد خلفای اموی بلند بود به‌طوری‌که در هیچ دوره‌ای همانند عصر اموی بدین درجه نبوده است.

علت این موضوع آن است که امویان چون خلافت را به دست گرفتند و فرمانروایی و استقلال ظاهری یافتند سیاست ایشان چنین اقتضا کرد که به عصبیت زمان جاهلیت تمسک نموده و مردم را از اسلام بازدارند و طایفه‌ای را بر قبیله دیگر برتری دهند چنان‌که قبیله خود قریش را بر سایرین مقدم داشتند. طولی نکشید که عصبیات قدیم در بین طوایف و دسته‌هایی چون امویان و علویان و خوارج و شیعه و مضریه و قحطانیه به وجود آمد و خلفای اموی در قبولاندن سیاست خود از این عصبیات استفاده می‌کردند. شعر در این زمان سلاح احزاب بود. هر گروه شعرای

۱- در کتاب الشُّعْر والشُّعْرَاء «فَدَرُّوا الْمَعَالِي لَسْتُمْ مِنْ أَهْلِهَا» آمده است.

۲- روایت «فَدْعُوا الْمَكَارِمَ»، مطابق با نقل کتاب العقد الفرید است.

۳- الْمَسَاجِي: جمع مِسْحَاة وهي الْمَجْرَفَةُ مِنَ الْحَدِيدِ وَالْمِيمُ زَائِدَةٌ لِأَنَّهُ مِنَ السَّحْوِ: الْكَشْفِ وَالْإِزَالَةِ. (لسان العرب، ج ۱۴، ص ۳۷۲) و «مَجْرَفَةٌ» به معنای بیل، کلنگ دوسر، است.

۴- الشُّعْر والشُّعْرَاء، ج ۱، ص ۲۷۴؛ العقد الفرید، ج ۶، ص ۱۷۰.

معدود و محدود داشتند و اشعار می‌سرودند و در تأیید طایفه خویش می‌خواندند.

امویان و دارودسته ایشان از قوی‌ترین احزابی بودند که از شعر کمک می‌جستند و مخالفان خود را بدین وسیله از بین می‌بردند. شعرا را پول و جایزه می‌دادند تا در تأیید ایشان و قدرت و سلطنت طاغوتی شعر بسرایند چنان‌که این نوع شعر در زمان امویان به طوری رونق گرفت که همانند آن در تاریخ ادب عربی دیده نمی‌شود.

اینک که از آداب عربی در صدر اسلام و عصر اموی مختصری بحث کردیم به جاست که قبل از شروع در نمونه شعر امویان بحثی در خط عربی بشود.

خط

از اعراب قبل از اسلام تاکنون، رساله یا کتابی که تدوین شده باشد نه در تاریخ و نه در غیر تاریخ به دست نرسیده است. معنی این کلام آن نیست که اعراب قبل از اسلام از نوشتن، هیچ‌گونه بهره‌ای نداشتند بلکه به مجاورت با طوایف مختلف از خط سریانی و عبرانی و غیره اقتباس کردند و مقداری حروف یافتند.

در اوائل هجرت و در مکه هنگام ظهور اسلام هفده تن از اعراب بودند که نوشتن می‌دانستند که از آن جمله علی بن ابی‌طالب امیرالمؤمنین (علیه السلام) است.^۱

بعضی خطبا و شعرای عرب نوشتن می‌دانستند همچنین در بعضی از آثار آنان نمونه‌هایی است که از خط و نوشتن ذکری شده است. هنگام ظهور اسلام در مدینه یازده نفر خط می‌دانستند.^۲

۱- فتوح البلدان، ص ۴۵۳.

۲- همان.

خطی که عرب قبل از اسلام بدان می‌نوشتند، خط انباری است. این خط چیزی بوده که پس از انتقال، حجازی نامیده شده. این خط اصل خط نسخ است. کمی از اعراب، چند نفر از قریش و اهل مدینه با این خط می‌نوشتند. چون اسلام پیروز شد و پیامبر در جنگ بدر پیروز شدند جماعتی اسیر شدند. در بین آنان گروهی بودند که خط می‌دانستند. پیامبر ﷺ دستور داد کودکان مدینه نزد آنان و سایرین خط بیاموزند و در نتیجه نوشتن در میان مسلمین منتشر شد و این خود دلیل بر این است که اسلام دین علم و تفکر و سعادت دو جهانی است و حضرتش ﷺ مسلمانان را بر آموختن به طوری تشویق فرمود که هنوز نزول قرآن تمام نشده بود بیش از چهل نفر نویسنده در اصحاب موجود گردید و در اثر ترویج اسلام و قرآن کریم - آخرین کتاب و پیام خدا برای سعادت انسانها - دانش و فرهنگ بشری رونقی به سزا یافت و در میان مسلمین دانشمندان و فلاسفه بزرگ پیدا شدند.

خط در ایران و اسلام

می‌گویند ایرانیان خط ثلث را برای کتیبه نویسی و نسخ را برای کتابت و تعلیق را برای فرامین و احکام و رقاع را برای رقعہ نویسی و طغرا را برای عنوان نویسی و سرفصل اختراع نمودند. طبق این نظریه سایر ملل اسلامی هم به ایرانیان تأسی جستند. سرانجام به اختراع خط نستعلیق که ترکیبی از نسخ و تعلیق است موفق شدند و برای نامه‌نگاری خط شکسته نستعلیق را به کار بردند. این خط در ابتدای اختراعش قواعد معینی نداشت. میرعلی کاتب که معاصر شاه عباس صفوی و استاد میرعماد است بر آن قواعد و اصولی نگاشت و میرعماد آن قواعد را گرفت و روش و شیوه مخصوصی بر آن افزود و رساله‌ای به عنوان «آداب المشق» نگاشت و خط نستعلیق را منظم و مدوّن کرد.

از این زمان به بعد، خط و خطاطی نستعلیق یکی از شعب صنایع ظریفه گردید.

اعراب، خط کوفی را برای نوشتن قرآن و خط نسخ را برای نوشتن امور دیگر به کار می‌بردند.

جز حضرت علی (علیه السلام) از کسانی که نوشتن می‌دانستند زید بن ثابت، عبدالله بن زبیر، سعید بن عاص و عبدالرحمن بن حارث بن هشام را می‌توان نام برد.

صحابه و تابعین تا دوره بنی‌امیه بدون نقطه‌گذاری و نوشتن علامت حرکت، می‌نوشتند ولی پس از مخلوط‌شدن عرب به غیر عرب و پیدایش لحن و تحریف (جابجا کردن) در زبان‌ها، مسلمانان از ترس وقوع خطا، در صدد چاره برآمدند.

أبو الأسود در قرآن علامتی به رنگ مخالف با رنگ اصلی خط قرار داد و علامت فتحه را یک نقطه روی حرف و علامت کسره را یک نقطه زیر حرف و علامت ضمه را یک نقطه از جهت بالا بالای حرف قرار داد و برای تنوین دو نقطه گذاشت. سپس نصر بن عاصم نقطه‌گذاری (اعجام) را با همان رنگ اصلی خط، نوشت.

اعراب، قبل از اسلام از خط نَبَطی و سُریانی هم گرفته‌اند که از خط نَبَطی، خط نسخ و از خط سُریانی و یا عبرانی، خط کوفی به‌وجود آمد.

أَخْطَلُ^۱

أَخْطَل نامش غیاث پسر غوث و کنیه‌اش أبا مالک است. و أَخْطَل لقبی است که بر او چیره شده است. وی در اوائل خلافت عمر متولد شده و در ابتدای خلافت ولید در سال ۹۵ هجری جان سپرده است و بالغ بر ۹۰ سال عمر کرده است. أَخْطَل، نصرانی و از قبیله تغلب و ساکن حیره بوده.

۱- أَخْطَل: الْفُحْش. وَأَخْطَلُ أَي: أَفْحَش. (مراجعہ شود: المحيط في اللغة، ج ۴، ص ۲۸۸).

«قال الشَّعْرُ وَهُوَ صَبِيٌّ»^۱: وی در حالی که کودک بوده شعر می‌سروده است. دیری نپایید که مزاحم شاعر تَغْلِب، کعب بن جَعیل^۲ شد. مهاجرات بین این دو درگرفت و اخلل برکعب پیروز شد و مقدم شعرای قبیله گردید.

اخلل و فرزدق و جریر از بزرگ‌ترین شاعران عصر اموی هستند. «وَهُمْ أَشْعَرُ شُعْرَاءِ بَنِي أُمَيَّةَ عَلَى الْإِطْلَاقِ»^۳: به‌طور کلی شاعرترین شاعران عصر اموی ایشانند.

احمد الهاشمی می‌گوید: «شاعرُ الْأُمَوِيِّينَ وَأَمْدَحُ ثَلَاثَةِ شُعْرَائِهِمُ الْمُتَقَدِّمِينَ الْمُتَفَرِّدُ بِوَصْفِ الْخَمْرِ دُونَ الْإِسْلَامِيِّينَ»^۴.

اخلل ستایشگرترین سه شاعر مقدم دوره اموی و شاعر ایشان است. در وصف خمر جز اسلامیین یکتا است.^۵

اخلل، امویان را بیش از همه مدح کرده و کم دیگران را ستایش نموده. بنی‌امیه این برتری را از اخلل دانستند و او را شاعر بنی‌امیه نامیدند. عبدالملک، غلامی فرستاد تا در میان مردم فریاد کند و بگوید: «این شاعر امویان است او شاعر عرب است».

اخلل به واسطه قصیده‌ای که در هجو انصار گفت [او] دو شعری از آن در آداب عربی در عصر اموی این کتاب، مذکور و ترجمه شده است.

۱- جواهر الأدب، ج ۲، ص ۱۴۷.

۲- کعب بن جَعیل بن قَمیر بن عَجْرَة التَّغْلِبِی (متوفی در حدود ۵۵ هـ.ق) در روزگار خود شاعر تغلب بود و از شاعران مخضرم بود که جاهلیت و اسلام هر دو را درک کرد. وی هرگاه به میان قومی در می‌آمد او را گرامی می‌داشتند اخلل همزمان وی بود و او را هجو گفت. همچنین وی همزمان با معاویه بود و در جنگ صفین حضور داشت و مرزبانی گوید که او شاعر معاویه بن اَبی سفیان و از مردم شام بود (الأعلام، زرکلی، ج ۵، ص ۲۲۵ و ۲۲۶).

۳- جواهر الأدب، ج ۲، ص ۱۴۷.

۴- همان.

۵- یعنی: تنها او وصف خمر کرده و نه دیگر شعرای دوره اسلامی.

بزرگان انصار را به غضب آورد. به معاویه شکایت کردند. معاویه چنین وانمود کرد که اخطل این کار را از پیش خود انجام داده و به امر او نبوده و وعده داد زبان او را قطع کنند لیکن اخطل به یزید پناه برد تا آنکه بخشوده شد.

هجو انصار به امر معاویه انجام شده بود. یزید نیز در خلافتش او را به خود نزدیک کرد و سایر خلفای اموی نیز چنین کردند مخصوصاً عبدالملک عطایا را به او زیاد نمود و اجازه داد بدون اذن بر او وارد شود.

شعر أخطل

«وَكَانَ مَطْبُوعًا عَلَى الشَّعْرِ بَعِيدًا عَنِ التَّكَلُّفِ»^۱: اخطل شعرش مطبوع و از تکلف دور بود.

گویند گاهی نود بیت شعر می گفت و سی بیت از آن را اختیار می کرد و بدین مناسبت شعرش از حشو و زائد، خالیست و در مدح دارای معانی زیبایی است. در مهاجرات بین جریر و فرزدق وارد شد و به برتری فرزدق بر جریر حکم کرد. جریر او را نکوهش کرد و اخطل به قصیده دیگری او را رد نمود. تا مرگ اخطل این نزاع بین آن دو باقی بود. اینک نمونه‌ای از شعر اخطل و ترجمه آن:

يَا قَاتِلَ اللَّهِ وَصَلَ الْغَانِيَاتِ إِذَا	أَيُّقَنَّ أَنَّكَ يَمِّنَ قَدْ زَهَا الْكِبَرُ
أَعْرَضَنَ لَمَّا حَنَى قَوْسِي مُوْتَرُهَا	وَأَبْيَضَ بَعْدَ سَوَادِ اللَّمَّةِ الشَّعْرُ
خَفَّ الْقَطِينُ فَرَاخُوا مِنْكَ أَوْ بَكَرُوا	وَأَزَعَجَتْهُمْ نَوَى فِي صَرْفِهَا غَيْرُ ^۲

«گمان کردند تو از کسانی هستی که به پیری رسیده‌ای»، ایزد تعالی رسیدن به دوشیزگان زیبا را بکشد زمانی که گمان کردند تو از کسانی هستی که به پیری رسیده‌ای.

چون سازنده کمان من (پیری) پشت مرا خم کرد و بعد از سیاهی، مجموعه موی مرا سفید کرد از من رو گردانند.

۱- جواهر الأدب، ج ۲، ص ۱۴۸.

۲- دیوان أخطل، ص ۱۰۰ و ۱۰۲؛ الأغاني، ج ۱۱، ص ۴۳.

مطلع این اشعار این شعر بوده است: مقیم خانه، کوچ کرد سپس شب
یا روز از پیش تو رفتند. تغییر حوادث در دوری آنها موجب دلتنگی شد.^۱

فَرَزْدَق

نام فرزددق، هَمَّام و نام پدرش غالب و کنیه‌اش أبو فِرَاس است. از قبیله
بَنی مُجَاشِع بن دارم است که طایفه‌ای از تمیم هستند. در سال
۱۹ هجری در بصره در اواخر خلافت عمر متولد شد و در همانجا در سال
۱۱۰ هجری در بصره درگذشت. قبیله فرزددق در اوّل شهر شدن بصره و
فتح عراق وارد آنجا شد و فرزددق در بادیّه آن، رشد کرد و بزرگ شد.

شعر فرزددق

شعر فرزددق به بزرگی عبارت و تنوّع تراکیب و افزونی غرائب و اشتمال
بر معانی نازک، امتیاز دارد. لفظ او نیز محکم است و به همین مناسبت
است که اهل لغت و نحو از شعر او به شگفت آمده و به آن استناد
می‌کنند. «وَكَانَ يُقَالُ: لَوْلَا شِعْرُ فَرَزْدَقٍ لَذَهَبَ ثُلُثُ اللُّغَةِ»^۲: گفته می‌شد که
اگر شعر فرزددق نبود ثلث لغت عربی از میان می‌رفت.

فرزددق در شعر بیشتر به هجو و مدح و فخر پرداخته [است] و بدین
سه فن مشهور شده است. در مورد فخر از کسانی است که به پدران و
آثارشان زیاد افتخار می‌کند و از فخرکنندگان شاعران عرب است. وی در
قصیده‌ای که در نکوهش جریر سروده و از نقائص شمرده می‌شود چنین
می‌گوید:

إِنَّ الَّذِي سَمَكَ السَّمَاءَ بَنَى لَنَا بَيْتًا، دَعَائِمُهُ أَعَزُّ وَأَطْوَلُ^۳
آن کسی که آسمان را بر افراشت برای ما خانه‌ای ساخت که
ستون‌های آن گرمی‌تر و طولانی‌تر از خانه توست.

۱- مطلع این اشعار «خَفَّ الْقَطِين» بوده که مؤلف کتاب آن را بیت سوم آورده است.

۲- جواهر الأدب، ج ۲، ص ۱۵۰.

۳- دیوان فرزددق، ج ۲، ص ۳۱۸؛ جامع البیان عن تأویل آی القرآن، ج ۲۱، ص ۴۵.

علمای معانی گویند: چون مسندالیه را موصول آوردند گاهی برای اشاره به وجه بنای خبر و تعظیم شأن آن است^۱ مثل شعر فوق. اشعاری را که فرزдық و جریر در هجو یکدیگر سروده‌اند و به اسم نقائض^۲ جریر و فرزдық معروف و از مصادر، مهمّ ادبی عصر اموی است در کتابی جمع کرده‌اند. می‌گویند سبب این هجو آنست که جریر چون غسان را هجو می‌کرد و بیت مجاشعی در هجو این دو وارد شد و جریر، او و زنان قبیله او را که از طایفه فرزдық بودند هجو کرد. زنان مجاشع از فرزдық خواستند جریر را هجو کند و بدین سبب در طول زندگی آن دو، یعنی بیش از نیم قرن، مهاجرات بین جریر و فرزдық باقی بود. مدائح فرزдық درباره والیان بصره و کوفه و اطراف آنها است. چون به شام سفر کرد خلفای آنجا را مدح و جوایزی کسب کرد. فرزдық از امویان عبدالملک بن مروان و ولید و سلیمان و هشام و سپس اولاد آنان را مدح کرده و همچنین آل مروان و حجاج و حاکمان آن را ستوده است. وی برخلاف مدحش درباره امویان به خانواده [امام] علی علیه السلام علاقه داشته است و درباره حضرت زین العابدین علیه السلام قصیده مشهوری دارد که بعضی از مؤرخین ادبی آن را دلیل تشیع او دانسته‌اند که در رفت‌وآمدش نزد بنی‌امیه مخفی می‌داشته و در آخر زندگی‌اش کشف شده است. فرزдық چنانکه گفتیم به خود و اجداد خود بسیار فخر می‌کرده است؛ حتی در مدح امویان هم این نکته باعث می‌شده که به او هدایای کمتری داده شود. گویند عبدالملک از او خواست که شعری بسراید. فرزдық قصیده‌ای سرود که در آن به پدران خود افتخار می‌کرد. آنگاه نصیب شاعر، قصیده‌ای در مدح عبدالملک سرود.

۱- مختصر المعانی، ص ۵۲.

۲- نقائض جمع نقیضه است و به اشعاری در هجو گفته می‌شود که شاعر با وزن و قافیه مشترک در جواب آن، شعری می‌سراید.

«فَقَالَ عَبْدُ الْمَلِكِ: يَا غُلَامُ أَعْطِ نَصِيبًا خَمْسَمِائَةِ دِينَارٍ وَالْحَقُّ الْفَرَزْدَقُ بِنَارِ أَبِيهِ»^۱.
ای غلام، نصیب را پانصد دینار [اعطا کن] و فرزدق را به آتش پدرش
برسانید.

اینک بیتی از آن قصیده را نقل می کنیم:
إِذَا اسْتَوْضَحُوا^۲ نَارًا يَقُولُونَ لَيْتَهَا^۳ وَقَدْ خَصِرَتْ^۴ أَيْدِيهِمْ، نَارُ غَالِبٍ^۵
«چون آتش روشن شود و دست مردم باشد گویند ای کاش آتش غالب
باشد»

در فخر به خویش و پدران خود مبالغه می کرد.
در قصیده‌ای می گوید:
أُولَئِكَ آبَائِي، فَجِئَنِي بِمِثْلِهِمْ^۶ إِذَا جَمَعْتُنَا يَا جَرِيرُ الْمَجَامِعِ^۷
اینان پدران من هستند هنگامی که انجمن‌ها تشکیل گردد همانند
آنان را برای من ای جریر بیاور.
گویند چون مسندالیه را اسم اشاره آرند برای آن است که خوب
مشخص گردد و یا غباوت^۸ شنونده را برساند یا بیان حال او را در قرب و
بُعد و توسط برساند ولی در شعر فوق کندذهنی سامع مراد است.^۹

۱- العمدة في محاسن الشعر وأدابه، ج ۱، ص ۷۴.

۲- در دیوان «إِذَا مَا رَأَوْا» آمده است.

۳- الحَصْرُ بالتحريك البرد. وقد خَصِرَ الرَّجُلُ، إِذَا آَلَمَهُ الْبَرْدُ فِي أَطْرَافِهِ فَقَالَ: خَصِرَتْ يَدِي.
و خَصِرَ يَوْمَنَا: اشْتَدَّ بَرْدُهُ. (الصَّحاح: تاج اللُّغَةِ وصحاح العربیَّة، ج ۲، ص ۶۴۶).

۴- دیوان فرزدق، ج ۱، ص ۵۳؛ الشعر والشعراء، ج ۱، ص ۳۹۹.

۵- دیوان فرزدق، ج ۲، ص ۷۲.

۶- عَبِيَ عَنِ الشَّيْءِ غَبَاوَةً: إِذَا لَمْ يَقْطُنْ لَهُ. (شمس العلوم ودواء كلام العرب من الكلوم،
ج ۸، ص ۴۹۰۲).

۷- الإيضاح في علوم البلاغة المعاني والبيان والبدیع، ص ۴۵.

مدح امام علی بن حسین (علیه السلام)

در سبب انشاد قصیده فرزدق در مدح امام زین العابدین (علیه السلام) چنین ذکر کرده‌اند که هشام بن عبدالملک در خلافت برادرش ولید به مکه رفت تا حج به جا آورد و با او رؤسای ایشان بودند. هشام بن عبدالملک کوشش کرد حَجْرَ الْأَسْوَد را مس کند، نتوانست: چون جمعیت زیاد بود منبری برایش نصب کردند. نشست و مردم را نگریست. حضرت علی بن الحسین (علیه السلام) تشریف فرما شدند تا خانه را طواف نمایند. چون به حجر رسیدند مردم کنار رفتند و حضرتش مورد احترام خاص قرار داده شد. این است محبت الهی که خدا دوستی آن را به دل بندگان خود قرار می‌دهد.

حضرت، حَجْرَ الْأَسْوَد را مَس فرمود. این موضوع، هشام را خشمگین کرد. مردی از هشام پرسید: این حضرت کیست؟ هشام گفت: نمی‌دانم؛ درحالی‌که می‌دانست ولی ترسید که اهل شام به حضرت بگروند و فرمانبردار او شوند. فرزدق که ناظر جریان بود گفت: «أَنَا أَعْرِفُهُ، فَسَلَّنِي يَا شَامِي»^۱ من او را می‌شناسم ای شامی از من پرس. شامی پرسید و فرزدق

قصیده مشهور خود را سرود که چند بیت از آن را نقل و ترجمه می‌کنم:

هَذَا ابْنُ خَيْرِ عِبَادِ اللَّهِ كُلِّهِمْ	هَذَا التَّقِيُّ النُّقِيُّ الطَّاهِرُ الْعَلَمُ
فَلَيْسَ قَوْلُكَ «مَنْ هَذَا؟» بِضَائِرِهِ	الْعُرْبُ تَعْرِفُ مَنْ أَنْكَرْتَ وَالْعَجَمُ
مَنْ يَعْرِفِ اللَّهَ يَعْرِفِ أَوْلِيَّهٖ ^۲ ذَا ^۳	فَالَّذِينَ مِنْ بَيْتِ هَذَا نَالَهُ الْأُمَمُ
يَنْشَقُّ نُورُ الْهُدَى مِنْ نُورِ غُرَّتِهِ ^۴	كَالشَّمْسِ تَنْجَابُ عَنْ إِشْرَاقِهَا الظُّلُمُ ^۵

۱- الأغاني، ج ۱۵، ص ۲۱۷؛ و جامی نیز این شعر به فارسی برگردانده است.

۲- الأُولِيَّة: مفاخر الآباء والأجداد والمراد أصحاب المفاخر من آبائه. (مراجعته شود: لسان العرب، ج ۷، ص ۷۱۹).

۳- در دیوان فرزدق «مَنْ يَشْكُرُ اللَّهَ يَشْكُرُ أَوْلِيَّهٖ ذَا» آمده است.

۴- در دیوان فرزدق «يَنْشَقُّ نَوْبُ الدُّجَى عَنْ نُورِ غُرَّتِهِ» آمده است.

۵- مراجعه شود: دیوان فرزدق، ج ۲، ص ۳۵۳ و ۳۵۵؛ کتاب الأربعین، ص ۳۸۵.

این فرزند بهترین خلق خدا همگی ایشانست. او پرهیزگار و پاکیزه و طاهر و آشکار است.
 گفتار تو به حضرتش ضرر نرساند. عرب و عجم (غیرعرب) آنچه را انکار کردی می‌شناسند.
 کسی که خدا را شناسد اولیت او را می‌شناسد. دین از خانه او به ملت‌ها رسیده است.
 نور رهنمائی از تابش صورت او می‌درخشد. (شکوفه رهنمایی از تابش صورت او باز می‌شود) مانند خورشید که چون تابش کند تاریکی‌ها برطرف می‌گردد.

کَمِیت

کمیت پسر زید اسدی و کنیه‌اش ابوالمستهل و از قبیله مَضَر است. وی در سال شصت هجری متولد شده و در کوفه بین قومش (بنی اسد) بزرگ شده است. از کودکی شعر می‌گفته و حرفه خود را آموزگاری بچه‌های کوفه قرار داده بود. چون شعر خوب گفت و قصائدش پراکنده گردید اُمرا و والیان و سادات اهل بیت را مدح کرد و از این راه کسب درآمد می‌نمود. او به تشیع بنی‌هاشم و آل علی مشهور شده است. وی در این باره قصائد رسایی دارد که هاشمیت نامیده می‌شود و به نفع ایشان در این قصائد دلیل آورده و از ایشان دفاع کرده و در نتیجه به خاطر ایشان خود را در خطر مرگ انداخته است.

مسعودی در مَرْوَجُ الذَّهَب می‌گوید: چون کمیت بایئه خود را در مدح بنی‌هاشم بر فرزدق عرضه داشت، فرزدق گفت: «لله دَرَكٌ يا بُنَيَّ، أَصَبَتْ فَأَحْسَنْتَ، إِذْ عَدَلْتَ عَنِ الزَّعَانِفِ وَالْأَوْبَاشِ إِذَا لَا يُصَرَّدُ سَهْمُكَ، وَلَا يُكْذَبُ قَوْلُكَ، وَقَالَ لَهُ أَظْهَرُ ثُمَّ أَظْهَرَ وَكَدَّ الْأَعْدَاءَ فَأَنْتَ وَاللهُ أَشْعَرُ مِنْ مَضَى وَأَشْعَرُ مِنْ بَقِيٍّ»^۱.

۱- مروج الذهب ومعادن الجوهر، ج ۳، ص ۲۲۹.

ای پسر عزیز من! خدا خیرت دهد. به هدف رسیدی. آفرین! چون از پست‌ها و فرومایگان برگشتی. در این هنگام تیرت به خطا نمی‌رود و گفتارت تکذیب نشود. سپس گفت آشکار نما مشرکین را و فضائل اهل بیت عصمت و طهارت و ائمه هدی را بیان کن و دشمنان را رنج ده. پس به خدا قسم تو شاعرترین کسانی هستی که گذشتند و باقی هستند. هاشمی می‌گوید: «عَرَفَ الْأَدَبَ وَالرَّوَايَةَ وَعَلِمَ أَنْسَابَ الْعَرَبِ وَأَيَّامَهَا وَمَثَالِيهَا بِمَدَارَسَةِ الْعِلْمِ وَالْأَخْذِ عَنِ الْأَعْرَابِ، وَكَانَتْ لَهُ جَدَّتَانِ أَدْرَكْنَا الْجَاهِلِيَّةَ تُقْصِنَانِ عَلَيْهِ أَخْبَارَهَا وَأَشْعَارَ أَهْلِهَا فَخَرَجَ أَعْلَمُ أَهْلِ زَمَانِهِ فِي ذَلِكَ»^۱.

کمیت ادب و روایت و علم نژاد عرب و روزگار آنان را می‌دانست و معایب ایشان را به سبب دانش‌اندوزی و گرفتن از اعراب، آموخت. وی دو جده داشت که جاهلیت را درک کرده بودند و اخبار و اشعار اهل آن زمان را بر کمیت حکایت کردند تا دانشمندترین مردم زمانش در این باره شد. «فَأَيَّ قَطَّ شِعْرُهُ مَا كَانَ نَائِمًا مِنَ الْعَصَبِيَّةِ الْجَاهِلِيَّةِ»: شعر کمیت آنچه را از عصبیت جاهلی خفته بود بیدار کرد.

هر قبیله بر طایفه دیگر فخر می‌کرد و بر مناقب خود دلیل می‌آورد تا اینکه مردم دسته دسته شدند و عصبیت جاهلی در مردم شهری و دهاتی بالا گرفت که خود موجب حوادثی در تاریخ گردید که محل بحث آن تاریخ ادبی نیست.

اینک چند بیت از [قصیده بایه] هاشمیات نقل و ترجمه می‌گردد:

يَقُولُونَ لَمْ يُوْرَثْ وَلَوْلَا تُرَاثُهُ لَقَدْ شَرَكْتَ فِيهِ بِكَيْلٍ وَأَرْحَبُ^۲
فَإِنْ هِيَ لَمْ تَصْلُحْ لِحَيِّ سِوَاهُمْ فَإِنَّ ذَوِي الْقُرْبَى أَحَقُّ وَأَقْرَبُ^۳

گویند ارث برده نمی‌شود و اگر ارث او نبود هر آینه بکیل و أرحب در آن شرکت داشتند.

۱- جواهر الأدب، ج ۲، ص ۱۵۳.

۲- شرح هاشمیات کمیت، ص ۶۲.

۳- شرح هاشمیات کمیت، ص ۶۵.

اگر برای قبیله‌ای جز ایشان سزاوار نباشد در این هنگام صاحبان خویشاوندی شایسته‌تر و نزدیک‌ترند.

جاحظ می‌گوید: باب احتجاج در شعر را جز کمیت کسی بر شیعه نگشود.^۱

طَرِبْتُ وَمَا شَوْقًا إِلَى الْبَيْضِ أَطْرَبْتُ وَلَا لَعِبًا مِنِّي أَدُوَالِشَيْبِ يَلْعَبُ^۲
وَمَا أَنَا مِمَّنْ يَزْجُرُ الطَّيْرُ هَمَّهُ أَصَاحَ غُرَابٌ أَوْ تَعَرَّضَ ثُعْلَبُ^۳
وَلَكِنْ إِلَى أَهْلِ الْفَضَائِلِ وَالنُّهَى وَخَيْرِ بَنِي حَوَاءَ وَالْحَيْرِ يُطَلَّبُ^۴
وَمَا لِي إِلَّا آلُ أَحْمَدَ شِيعَةً وَمَا لِي إِلَّا مَذْهَبَ الْحَقِّ مَذْهَبُ^۵

به خوشحالی برخاستم، نه به زبان سفیه مست می‌شوم و نه از روی بازی. آیا صاحب پیری (شخص پیر) بازی می‌کند؟

من از کسانی نیستم که پرنده، اراده او را تکان دهد. کلاغ صدا کند یا شغال پیش رو آید.

ولکن به خوشحالی برخاستم به خاطر خانواده برتری و خرد و بهترین پسران^۶ حواء و خوبی مطلوب است.

فقط شیعه آل احمدم و جز مذهب حق برای من طریقه و روش نیست. (حصر است).

۱- تاریخ دمشق، ج ۵۰، ص ۲۳۹.

۲- شرح هاشمیات کمیت، ص ۴۳.

۳- شرح هاشمیات کمیت، ص ۴۴.

۴- شرح هاشمیات کمیت، ص ۴۵.

۵- در اصل مصدر «وَمَا لِي إِلَّا مَشْعَبُ الْحَقِّ مَشْعَبُ» آمده است.

۶- الروضة المختارة، ص ۲۸؛ شرح هاشمیات کمیت، ص ۵۰.

۷- در نسخه خط مؤلف «پسر» آمده است.

اسماعیل بن یسار

اسماعیل پسر یسار و مشهور به نسائی است. کنیه‌اش ابوفائد است. او و دو برادرش محمد و ابراهیم که آن دو نیز شاعر بودند از اسیران پارسی هستند.

می‌گویند سبب اشتهارش به نسائی آن است که پدرش طعام عروسی درست می‌نمود و کسانی که می‌خواستند ازدواج کنند از ثروتمندان یا کسانی که نمی‌توانستند آن را خوب تهیه کنند از او می‌خریدند. «وَقِيلَ: سَبَبُ ذَلِكَ أَنَّ إِسْمَاعِيلَ نَفْسُهُ كَانَ يَبِيعُ النَّجْدَ وَالْفُرْشَ الَّتِي تَتَّخِذُ لِلْعَرَائِسِ»^۱: گفته شده که سبب آن که اسماعیل، نسائی خوانده شده آن است که وی خودش اثاث البیت و فرش برای عروسان تهیه می‌کرد و می‌فروخت.

ابتدا ساکن حجاز بود. به آل زبیر پیوست و از بین ایشان به عروۃ بن زبیر اختصاص یافت. چون خلافت به عبدالملک بن مروان رسید با عروۃ بن زبیر بر او وارد شد و خلفای بعد از او را مدح کرد و عمری طولانی نمود تا اینکه آخرین طاغوت اموی را درک کرد ولی عمرش به دولت عباسی نرسید.

شعر اسماعیل بن یسار

صاحب آغانی گوید: «كَانَ إِسْمَاعِيلُ شَاعِرًا طَيِّبًا مَلِيحًا مُنْدِرًا^۲ بَطَلًا مَلِيحَ الشَّعْرِ وَيُظْهَرُ أَنَّهُ لَمْ يَكُنْ صَادِقًا فِي مَدْحِهِ لِآلِ مَرْوَانَ»^۳. اسماعیل شاعری خوب و با نمک و پهلوان و شعرش زیبا بود و چنین مستفاد می‌شود که در مدح آل مروان، صادق نبوده است.

۱- الأغاني، ج ۴، ص ۵۳۶.

۲- مُنْدِرًا: يَأْتِي بِالنَّوَادِرِ مِنْ قَوْلٍ أَوْ فِعْلٍ. (مراجعہ شود: تاج العروس من جواهر القاموس، ج ۷، ص ۵۱).

۳- مراجعہ شود: الأغاني، ج ۴، ص ۵۳۶؛ تاریخ دمشق، ج ۷۱، ص ۳۲۳.

گویند: روزی از غمر بن یزید بن عبدالملک اجازه گرفت که بر او وارد شود. یک ساعت او را نگه داشت و بعد اجازه داد وارد شود، در حالی که اسماعیل گریه می کرد. غمر گفت: ای ابافاند چرا گریه می کنی؟ «قال: وَكَيْفَ لَا أَبْكِي وَأَنَا عَلَى مَرَوَائِيَّتِي وَمَرَوَائِيَّةِ أَبِي أُحْجَبُ عَنْكَ فَجَعَلَ الْعَمْرُ يَعْتَذِرُ إِلَيْهِ»؛ اسماعیل گفت: چگونه گریه نکنم، من با مروانی بودنم و مروانی بودن پدرم از تو پوشیده شوم و (مانع می شوند به حضورت آیم)؟! غمر شروع به عذرخواهی کرد.

تا اینکه صله‌ی زیاد به او داده شد و از نزد او خارج شد و به مردی برخورد کرد.

«فَقَالَ لَهُ: أَخْبِرْنِي وَبَلِّغْ يَا إِسْمَاعِيلُ أَيُّ مَرَوَائِيَّةٍ كَانَتْ لَكَ أَوْ لِأَبِيكَ؟ قَالَ: بُغِضْنَا إِيَّاهُمْ، إِمْرَأَتُهُ طَالِقٌ إِنْ لَمْ تَكُنْ أُمُّهُ تَلْعَنُ مَرَوَانَ^۱ وَاللَّهِ كُلَّ يَوْمٍ مَكَانَ التَّسْبِيحِ وَإِنْ لَمْ يَكُنْ أَبُوهُ حَضَرَهُ الْمَوْتُ، فَقِيلَ لَهُ: قُلْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَقَالَ: لَعَنَ اللَّهُ مَرَوَانَ تَقَرُّبًا بِذَلِكَ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَإِبْدَالًا لَهُ مِنَ التَّوْحِيدِ وَإِقَامَةً لَهُ مَقَامَهُ»^۲.

آن مرد گفت: وای بر تو ای اسماعیل به من خبر ده کدام مروانیتی برای تو یا پدرت هست؟ اسماعیل گفت: کینه ما بر ایشان است.

زنش طلاق داده شده باشد اگر مادرش مروان و آل او را در هر روز به جای تسبیح لعن نکند [و] اگر [پدرش در حال] آمادگی مرگ [این گونه] نبود [که] به او گفته شود بگو: [لا إله إلا الله]. پس [پدرش] می گفت: «خدا مروان را لعنت کند»، [و] بدین وسیله به ایزد تعالی نزدیکی می جست و به جای کلمه توحید این را می گفت. و جایگاه لعن مروان همانند توحید گفتن برای اوست.

اسماعیل شعوبی (از دسته شعوبیه) زیاد به ایرانیت علاقه داشت و شعر زیاد دارد که به ایرانیان فخر می کند.

۱- در اصل مصدر «إِنْ لَمْ يَكُنْ يَلْعَنُ مَرَوَانَ» آمده است.

۲- الأغاني، ج ۴، ص ۵۳۷.

اینک چند بیت از آن را نقل و ترجمه می‌کنم:

أَصْلِي كَرِيمٌ وَمَجْدِي لَا يُقَاسُ بِهِ وَلِي لِسَانٌ كَحَدِّ السِّيفِ مَسْمُومٌ
أَحْيِي بِهِ مَجْدَ أَقْوَامٍ ذَوِي حَسَبٍ مِنْ كُلِّ قَرَمٍ^١ بَتَاجِ الْمُلْكِ مَعْمُومٌ
جَحَاجِجٍ^٢ سَادَةِ بُلُجٍ^٣ مَرَازِيَةٍ^٤ جُرْدٍ^٥ عِتَاقٍ^٦ مَسَامِيحٍ^٧ مَطَاعِيمٍ^٨
مِنْ مِثْلِ كِسْرَى وَسَابُورٍ^٩ الْجَنُودِ مَعَا وَالْهَرْمُزَانِ لِفَخْرٍ أَوْ لِعَظِيمٍ

اصل من بخشنده است و بزرگواری ام به آن قیاس نمی‌شود. زبانی دارم که مانند دم شمشیر زهرآگین است.

- ١- قِيلَ لِلسَّيِّدِ قَرَمٌ مُقَرَّمٌ، قَالَ أَبُو عُبَيْدٍ: قَالَ أَبُو عَمْرٍو: إِنَّمَا سُمِّيَ السَّيِّدَ الرَّئِيسَ مِنَ الرِّجَالِ الْمُقَرَّمِ لِأَنَّهُ شَبِهَ بِالْمُقَرَّمِ مِنَ الْإِبِلِ لِعَظَمِ شَأْنِهِ وَكَرَمِهِ عِنْدَهُمْ. (مراجعہ شود: لسان العرب، ج ١٢، ص ٤٧٤). قَرَمٌ: سید، عظیم و بخشنده. (أقرب الموارد، ج ٤، ص ٣٢٢؛ فرهنگ نفیسی (ناظم الأطبایا)، ج ٤، ص ٢٦٥٢).
- ٢- جَحَاجِجٌ: بادر وأَسْرَعٌ. (المعجم الوسيط، ج ١، ص ٢٢٣)؛ الْجَحَاجِجُ: السَّيِّدُ السَّمْحُ وَقِيلَ: الْكَرِيمُ وَجَحَاجِجٌ جَمْعُ جَحَاجِجٍ وَهُوَ السَّيِّدُ الْكَرِيمُ. (لسان العرب، ج ٢، ص ٤٢٠).
- ٣- بُلُجٌ: جَمْعُ أَلْبُجٍ: الطَّلِيقُ الْوَجْهَ بِالْمَعْرُوفِ. (العين، ج ٦، ص ١٣٣)؛ وَبُلُجٌ بِالشَّيْءِ: فَرَحٌ بِهِ. وَالبُلُجُ: الْفَرَحُ. (المحيط في اللغة، ج ٧، ص ١١٥).
- ٤- الْمَرَازِيَةُ: جَمْعُ مَرْزُبَانَ وَهُوَ الْفَارِسُ الشُّجَاعُ. (النهاية في غريب الحديث والأثر، ج ٤، ص ٣١٨).
- ٥- جُرْدٌ: كَقَفْلٍ خَيْلٌ لَا رَجَالَةَ فِيهَا؛ يَعْنِي: سَوَارِيَانِي كَهَ دَر بَيْنَ أَنَهَا پِيَادَه نَبَاشَد. (أقرب الموارد، ج ١، ص ٤١٦).
- ٦- عِتَاقٌ: جَمْعُ عَتِيقٍ وَالْعَتِيقُ مِثْلُ كَرِيمٍ وَزَنَاءٌ وَمَعْنَى. (المصباح المنير، ج ٢، ص ٣٩٢).
- ٧- قَالَ جَرِيرٌ: مَسَامِيحٌ جَمْعُ مَسْمَاحٍ [وَهِيَ صِبْغَةٌ مَبَالِغَةٌ] وَهُوَ الْكَثِيرُ السَّاحَةِ. السَّاحُ وَالسَّاحَةُ: الْجُودُ. (مراجعہ شود: لسان العرب، ج ٢، ص ٤٨٩).
- ٨- مَطَاعِيمٌ جَمْعُ مَطْعَمٍ [وَهِيَ صِبْغَةٌ مَبَالِغَةٌ] وَرَجُلٌ مَطْعَمٌ كَثِيرُ الْأَضْيَافِ وَالْقَرَى أَيْ يُطْعِمُهُمْ كَثِيرًا وَيَقْرِيهِمْ وَامْرَأَةٌ مَطْعَمٌ كَذَلِكَ. (تاج العروس، ج ١٧، ص ٤٣٧).
- ٩- سَابُورٌ: اسْمُ مَلِكٍ مِنْ مُلُوكِ الْفُرْسِ، وَهُوَ سَابُورُ ذَوَالْكَتَافِ ابْنُ أَرْدَشِيرَ. (شمس العلوم وداء الكلام العرب من الكلوم، ج ٥، ص ٢٩٤).

به وسیله آن، بزرگی مردمی را که دارای حسبند، نگهداری می‌کنم و از هر بزرگ بخشنده‌ای که افسر آقایی و بزرگی جسته‌اند، نگهداری می‌کنم. بزرگانی که پیوسته به خوبی شتاب می‌کنند؛ آقایانی که شادمانند؛ مرزبانانی که سواریان بی‌پیاده، [سوارسانی که در بین آنها پیاده نباشد] و بخشنده‌ها و اهل بخشش و جوانمردی [که] زیاد به مهمانی دعوت می‌کنند.

[چه کسانی] همانند کسری و شاپور و لشگریان او باهم و هرمزان؛ برای فخر و ستایش سزاوارند؟

عبدالحمید کاتب

عبدالحمید پسر یحیی بن سعد عامری است. وی بزرگترین نویسنده پیشینیان است. اصطخری در مسالك الممالك می‌گوید: «و اما کسانی که از پارسیان شایسته دیوان، از نویسندگان و فرماندهان و ادبا هستند از جمله ایشان عبدالحمید بن یحیی است. وی با بنی‌امیه بستگی داشت. «وَكَانَ مِنْ كِتَابَتِهِ وَاسْتِقْلَالِهِ مَا أَغْنَى عَنْ ذِكْرِهٖ وَاشْتِهَارِهِ»^۱: عبدالحمید در نویسندگی و آزادی به درجه‌ای بوده که از یادکردن و مشهورنمودن بی‌نیاز است»^۲. عبدالحمید از اهل انبار بود و آن شهر فیروز شاپور است که شاپور اول از ملوک ساسانیان، امر به بنای آن در نزدیکی حیره نموده است. و وجه تسمیه آن، این است که اسلحه و ذخائر طواغیت ساسانی در آنجا بوده است. در وفیات الأعیان مذکور است که عبدالحمید در رقه ساکن شده و سپس به شام رفته و در آنجا بزرگ و نابغه گردیده و شهرت عظیم خود را به دست آورده^۳ تا اینکه ابن‌الندیم در الفهرست او را از اهل شام شمرده

۱- در اصل مصدر «لاشتهاره» آمده است.

۲- مسالك الممالك، ص ۸۸.

۳- وفیات الأعیان، ج ۳، ص ۲۲۸.

است.^۱

احمد الهاشمی در جواهر الأدب نیز او را شامی خطاب کرده است.^۲
جاحظ در بیان و تبیین می‌گوید: ابتدای امرش آموزگار بوده و در شهرها
می‌رفته است.^۳

در کتاب آداب اللّغة العربیّة و تاریخها مذکور است که عبدالحمید در عهد
هشام بن عبدالملک به دیوان آمده و سپس به مروان بن محمد، آخرین
خلیفه اموی پیوسته و چون مروان خلیفه شد با او به شام آمد و نویسنده
وی بوده است.

ولی هاشمی گوید: «چون عبدالحمید معلم کودکان بود مروان بن
محمد او را شناخت و در ارمنیه هنگام زمامداری‌اش کاتب وی بود. چون
اهل شام به خلافت با وی بیعت کردند مروان و یارانش ایزد تعالی را
سجده کردند و عبدالحمید سجده نکرد.

مروان گفت: «لَمْ لَا تَسْجُدْ؟ فَقَالَ [و] لَمْ أُسْجِدْ؟ أَعَلَى أَنْ كُنْتُ مَعَنَا فَطَرْتُ
عَنَّا، قَالَ: إِذَا تَطَيَّرْتُ مَعِي. قَالَ: الْآنَ طَابَ لِي السُّجُودُ وَسَجَدَ فَاتَّخَذَهُ مَرَوَانُ كَاتِبَ
دَوْلَتِهِ». «چرا سجده نمی‌کنی؟ عبدالحمید پاسخ داد: چرا سجده کنم؟ آیا
برای آنکه تو با ما بودی و از نزد ما رفتی (پرواز کردی)؟ مروان گفت: تو
نیز با ما بیا. عبدالحمید گفت: اکنون سجده بر من پاکیزه شد: و سجده
کرد: و مروان او را کاتب دولت خویش قرار داد.»
عبدالحمید تا غروب دولت مروان نزد وی بود و پس از آنکه مروان در
جنگ از آب گریخت با وی به مصر رفت.^۴

۱- الفهرست لابن النديم، ص ۱۴۹.

۲- جواهر الأدب، ج ۲، ص ۱۲۹.

۳- مراجعه شود: البيان والتبيين، ج ۱، ص ۲۱۱.

۴- جواهر الأدب، ج ۲، ص ۱۲۹.

احمد الهاشمی گوید: «عبدالحمید در تمام سختی‌ها با مروان بود. مروان به او گفت ناچار شدی نزد دشمن من روی و عهدشکنی با من را برگزینی. چون به ادب و نویسندگی تو نیازمندند، به تو خوش‌گمان خواهند شد. اگر توانستی در زندگی به من سود برسانی و اگر نه از نگهداری خانواده‌ام ناتوان نخواهی بود. عبدالحمید گفت: «إِنَّ الَّذِي أَشْرَتْ بِهِ عَلَيَّ أَنْفَعُ الْأَمْرَيْنِ لَكَ وَأَقْبَحُهُمَا بِي...»: آنچه را به آن اشاره کردی یکی از دو کار مفید برای تو و هردو به زیان من است. فقط صبر می‌کنم تا خدا گشایشی برساند یا با تو کشته شوم و سپس این شعر را خواند.

أُسِرُّ وَفَاءً ثُمَّ أَظْهَرُ غَدْرَةً فَمَنْ لِي بَعْدَ يَوْسَعِ النَّاسِ ظَاهِرُهُ

وفا را پنهان می‌کنم و عهدشکنی را آشکار می‌کنم. که می‌تواند عذر قابل قبولی برای من بیاورد؟

عبدالحمید با مروان بود تا در سال ۱۳۲ هجری همراه وی کشته شد و عبدالحمید گرفتار سقّاح شد و او را در سال ۱۳۲ هجری کشت.^۱

جهشیاری در الوزراء والكتاب می‌گوید: «عبدالحمید نزد ابن‌مقفع پنهان شد و نزد وی بود تا بر او آگاهی یافتند و او را کشتند».^۲

در وفیات الأعیان مذکور است که عبدالحمید پس از کشته شدن مروان در جزیره‌ای پنهان شد تا سقّاح بر او آگاهی یافت و آزارش داد تا جان سپرد.^۳

مقام عبدالحمید در نگارش

احمد الهاشمی می‌گوید: «هُوَ الْأَسْتَاذُ الْأَوَّلُ لِأَهْلِ صِنَاعَةِ كِتَابَةِ الرِّسَائِلِ وَذَلِكَ أَنَّهُ أَوَّلُ مَنْ مَهَّدَ سُبُلَهَا...»^۴: عبدالحمید اولین استاد صنعت نگارش

۱- جواهر الأدب، ج ۲، ص ۱۲۹.

۲- الوزراء والكتاب ص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۳- وفیات الأعیان، ج ۳، ص ۲۳۰.

۴- جواهر الأدب، ج ۲، ص ۱۲۹.

نامه‌هاست بدین مناسبت که او اولین کسی است که راه‌های آن را گشود و فصل‌های آن را از یکدیگر جدا نمود و در بعضی موارد آن را طولانی و در برخی کوتاه گردانیده است.

مورخان اتفاق دارند در اینکه عبدالحمید صاحب طریق جدیدی در نویسندگی عربی است.^۱ هر که از قدیم و جدید بر او شرح حال نوشته بر زبردستی و سبقت او در روش فنی‌اش اعتراف کرده است. بی‌مناسبت نیست بعضی اقوال درباره او نقل شود:

ابن الندیم می‌گوید: «نویسندگان از او گرفته‌اند» و روش او را لازم شمرده‌اند و اوست که راه‌های بلاغت را در نامه‌نگاری هموار کرد.^۲

مسعودی در مروج الذهب می‌گوید که: «عبدالحمید اولین کسی است که نامه‌نگاری را طول داده و حمد و ستایش را در سرآغاز نامه‌ها به کار برده و مردم پس از او آن را استعمال کرده‌اند».^۳

ابن عبدربه در عقد الفرید می‌گوید: «وَكَانَ عَبْدُالْحَمِيدِ أَوَّلَ مَنْ فَتَقَ أَكْبَامَ الْبَلَاغَةِ وَسَهَّلَ طُرُقَهَا وَفَكَ رِقَابَ الشَّعْرِ»^۴ عبدالحمید اولین کسی بود که شکوفه‌های بلاغت را باز و راه‌های آن را هموار و گردن‌های شعر را از قید و بند نویسندگی رهانید.

احمد الهاشمی گوید: «عبدالحمید در ستایش سرآغاز و پایان نامه‌ها را بنابر اغراضی که در آنها نوشته می‌شد به شکل‌های مختلف قرار می‌داده است. می‌گویند چون ابومسلم خراسانی به دعوت بنی العباس قیام کرد نامه‌ای از طرف مروان به او نوشته شد به خاطر آنکه وی را جلب کند و

۱- به عبدالحمید بن یحیی گفتند: چه چیز بلاغت ترا به این پایه رسانیده و تکمیل نموده است؟ گفت: حفظ سخنان اصلع یعنی امیرالمؤمنین علی (علیه السلام). (الوزراء والکتاب، ص ۱۱۷).

۲- الفهرست لابن ندیم، ص ۱۴۹.

۳- مروج الذهب ومعادن الجوهر، ج ۳، ص ۲۴۸.

۴- العقد الفرید، ج ۴، ص ۲۴۷.

چنان نگاشت که اگر خوانده می‌شد به هلاکت و ناتوانی ختم می‌شد. عبدالحمید به مروان گفت: نامه‌ای نوشتم که هرگاه خوانده شود تدبیر او را باطل گرداند و اگر خوانده نشود هلاکت است. این نامه به واسطه بزرگی حجمش بر شتر حمل می‌شد چون نامه به زیرک خراسانی (ابومسلم) رسید دستور داد نامه را قبل از خواندن بسوزانند و بر پاره‌ای از آن به مروان چنین نوشت:

مَحَا السَّيْفُ أَشْطَارَ الْبَلَاغَةِ وَانْتَحَى عَلَيْكَ لِيُوثَّ الْغَابِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ
شمشیر، سطرهای بلاغت را درهم نوردید و شیرهای بیشه از هر طرف قصد تو نمودند.^۱

استاد محمد کردعلی در مجله علمی المجمع العلمي می‌گوید:
«از رسائل عبدالحمید آشکار است که وی بدون آنکه از سجع و ترصیع^۲ خسته کند در آنها طول داده و این روش در نویسندگی عربی در عصر اموی معروف نبوده؛ زیرا امویان، عرب‌های خالصی بودند و نویسندگان آنها به روش خودشان در نوشته‌ها، اختصار می‌نمودند و برای خواننده نکته‌ای جا می‌گذاشتند تا به طریقی که خواهند آن را تفسیر کنند «وَمِنَ الْمُحَقِّقِ أَنَّ عَبْدَ الْحَمِيدِ اقْتَبَسَ هَذِهِ الطَّرِيقَةَ مِنَ الْأُمَمِ الْمُجَاوِرَةِ لِاسْمِ الْفُرْسِ»: بی‌تردید عبدالحمید این روش را از ملل همسایه مخصوصاً پارسیان اقتباس کرده و اعراب پس از توسعه در مملکت، در نگارش به وضوح مسائل بدون اشتباه و اشکال محتاج شدند. از مقتضیات تمدن، اطالۀ کلام و از موجبات صحرانشینی اختصار است.

۱- جواهر الأدب، ج ۲، ص ۱۳۰.

۲- ترصیع: یعنی گوهر نشانیدن و زیبا ساختن. در ادبیات، موازنه‌ای است که در آن کلمات با هم سجع متوازی می‌سازند یا به تعریف دیگر آن است که کلمات مصراعی با مصرع دیگر یا جمله‌ای با جمله دیگر، در وزن و حروف پایانی یکسان باشند. (تقابل سجع‌های متوازی) غیر از واژگان تکراری بقیه کلمات با هم سجع متوازی باشند.

عبدالحمید تمام شروط بلاغت را جمع کرده و بی شک امیر نویسندگان شمرده می شود «اسْتَطَابَ النَّاسُ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا أَسْلُوبَهُ الْمُعْجَبُ»: مردم تا امروز سبک شگفت‌انگیز او را نیکو شمرده‌اند.

عبدالحمید از رسائل فارسی که به عربی ترجمه شده و بعضی را خود مترجم آن بوده، مانند: «رساله‌های کسری البرویز إلى ابنه شیرویه وعهد قباد إلى ابنه وكتاب كسرى أنوشیروان إلى ابنه هُرْمُز وَوَصَايَا أَرْدَشِيرَ بَابَكَانَ إِلَى ابْنِهِ سابور ووصية أردشیر لِكاتبِهِ وَقَوْلُ الموبَذانِ فِي وَصْفِ الكِتَابِ»، که تنها یا در ضمن کتاب‌هایی مانند: تاج‌نامه و آئین‌نامه و غیره که منتخبی از آن را در تاریخ طبری و الأخبار الطوال و عیون الأخبار و جز آن از مصادر تاریخی و ادبی می‌بینیم، متأثر بوده است.

بنابراین تردیدی نیست که عبدالحمید از این کتب و رسائل موضوعات جدیدی برای نامه‌های دیوانی که نزد عرب سابقه نداشته گرفته است. وی از این مآخذ برای نگارش عربی نیز نیرو و توانائی یافته و طریقه طولانی و مفضل خود را از آنها اقتباس کرده است.

اینک نامه‌ای را که عبدالحمید در سال ۱۳۲ هجری به خانواده‌اش درحالی که با مروان فرار کرده بوده نوشته، نقل و ترجمه می‌کنم:

«وَكَتَبَ عَبْدُ الْحَمِيدِ بْنُ يَحْيَى الْمُقْتُولُ سَنَةَ ۱۳۲ هـ إِلَى أَهْلِهِ وَهُوَ مَهْزَمٌ مَعَ مَرْوَانَ. أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَعَالَى جَعَلَ الدُّنْيَا مُحْفُوفَةً بِالْكَرْهِ وَالسُّرُورِ فَمَنْ سَاعَدَهُ الْحَظُّ فِيهَا سَكَنَ إِلَيْهَا وَمَنْ عَصَيْتُهُ بِنَاهَا ذَمَّهَا سَاخِطاً عَلَيْهَا وَشَكَاهَا مُسْتَرِيداً لَهَا وَقَدْ كَانَتْ أَذَاقَتُنَا أَفَاقِيْقَ اسْتَحْلِيْنَاهَا ثُمَّ جَمَحَتْ بِنَا نَافِرَةً وَرَحِمَتُنَا مَوْلِيَةً فَمَلَحَ عَذْبُهَا وَخَشِنَ لِيْنُهَا فَأَبْعَدَتُنَا مِنَ الْأَوْطَانِ وَفَرَّقَتُنَا عَنِ الْإِخْوَانِ فَالْدَارُ نَازِحَةٌ وَالطَّيْرُ بَارِحَةٌ وَقَدْ كَتَبْتُ وَالْأَيَّامُ تَزِيدُنَا مِنْكُمْ بَعْداً وَإِلَيْكُمْ وَجَدًا فَإِنَّ تَبِمَ الْبَلِيَّةُ إِلَى أَقْصَى مُدَّتِهَا يَكُنْ آخِرَ الْعَهْدِ بِكُمْ وَبِنَا وَإِنْ يَلْحَقْنَا ظَفَرٌ جَارِحٌ مِنْ أَظْفَارِ مَنْ يَلِيكُمْ نَرْجِعُ إِلَيْكُمْ بِذُلِّ الْإِسَارِ وَالذُّلِّ شَرُّ جَارٍ نَسْأَلُ اللَّهَ الَّذِي يُعِزُّ مَنْ يَشَاءُ وَيُذِلُّ مَنْ يَشَاءُ أَنْ يَهَبَ لَنَا وَلَكُمْ

أَلْفَةً جَامِعَةً فِي دَارٍ مِنْهُ تَجْمَعُ سَلَامَةُ الْأَبْدَانِ وَالْأَدْيَانِ فَإِنَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ وَأَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ^۱.

اما بعد، ایزد تعالی دنیا را به غم و شادی (زحمت و آسایش) پیچیده قرار داده است. هر که را در دنیا بخت یاری کند در آن بیاساید. دنیا هر کس را با دندان خود بگزد (برایش نوائب و مصائب پیش آورد) با خشم آن را نکوهش کند؛ از دنیا شکایت کند و آن را بیشتر طلب نماید. دنیا نعمت‌هایی را که شیرین شمردیم به ما چشانید. سپس با رمیدگی بر ما حمله کرد و با گریز به ما نیزه زد (مصائب پیش آورد) آب خوشگوارش شور شد و نرمی آن به خشونت گرائید. ما را از وطن و از برادران جدا کرد. خانه دور است و پرنده از راست به چپ می‌رود - «طیر بارح»: پرنده‌ایست که از راست به طرف چپ حرکت کند. اعراب را عادت این بود که چون اراده کاری می‌کردند پرنده ای را عمداً به پرواز وادار می‌نمودند اگر به طرف چپ می‌رفت شوم می‌دانستند و آن کار را که نیت نموده بودند، انجام نمی‌دادند و اصطلاحاً این موضوع را «بارحات» گویند و اگر پرنده به طرف راست حرکت می‌کرد آن را نیک می‌دانستند و کاری را که اراده داشتند، انجام می‌دادند و باز اصطلاحاً این نکته را «سانحات» می‌نامیدند. این موضوع در آداب عربی در قدیم و جدید مورد استعمال قرار گرفته است. در نقل شعر کمیت و ترجمه آن شعری در این باره ذکر کردیم و اینک شعری را که بارودی (متوفی در سال ۱۳۲۲ هجری) گفته، نقل می‌کنیم:

فِي قَلْبٍ صَبْرًا إِنْ جَزَعْتَ قَرَبًا جَرَتْ سُنْحًا طَيْرُ الْحَوَادِثِ بِالْيَمَنِ^۲
(سَنَحَ الطَّيْرُ: مَرَّ مِنَ الْمَيَاسِرِ إِلَى الْمَيَامِنِ)^۳.

۱- جواهر الأدب، ج ۱، ص ۱۳۹ و ۱۴۰.

۲- دیوان محمود سامی بارودی، ص ۲۶۹.

۳- المنجد، ص ۳۶۷.

به عبارت دیگر چون پرنده از چپ به راست رود کار به وفق مراد می‌شود و اگر از راست به چپ رود مقصود از آن کار حاصل نمی‌شود، دیانت کامل و جاویدان اسلام با همه این خرافات مبارزه کرد - نوستم و حال آنکه روزگار دوری ما را از شما افزون می‌کند و اشتیاق را به شما می‌افزاید. اگر گرفتاری به نهایت مدت خود تمام شود آخرین پیمان شما و ما خواهد بود و اگر چنگالی زخم زننده از چنگال‌های کسانی که پشت سر مايند به ما رسد با ذلت اسیری به سوی شما برمی‌گردیم و خواری، بدترین همسایه است.

از خدائی که عزت می‌دهد آنکه را که می‌خواهد، و خوار می‌گرداند آن کس را که می‌خواهد، طلب می‌کنم که به ما و شما الفت در خانه‌ای آسوده، ببخشد و سلامت بدن‌ها و دین‌ها جمع باشد. به راستی پروردگار جهانیان اوست و مهربان‌ترین مهربانان او است.

وَلَقَدْ سَمِعْتُ مِنْ بَعْضِ الْأَسَاطِدَةِ الْكِرَامِ، أَنَّ صَاحِبَ ابْنِ عَبَّادٍ (دانشمند شیعه که در فضائل حضرت امام علی (علیه السلام) داد سخن داده و مقبره‌اش در اصفهان است) قَالَ: «بُذِئَتِ الْكِتَابَةُ بِعَبْدِ الْحَمِيدِ وَخُتِمَتِ بِابْنِ الْعَمِيدِ»^۱.

۱- ابوالقاسم اسماعیل بن عَبَّاد (۳۸۵-۳۲۴ق) ملقب به صاحب، ادیب و شاعر و وزیر شیعه مذهب ایرانی دیلمیان است. وی نقش مهمی در تشیع مردم اصفهان داشته است و ملقب به کافی الکفاة است و مدّت ۳۸ سال کتابت و وزارت برعهده داشته و دست‌پرورده ابوالفضل بن عمید و کاتب وی بوده است و مهم‌ترین اثر ادبی وی، «المحیط فی اللغة» است. در مقاله‌ای تحت عنوان «صاحب بن عبّاد معلم معارف ناب شیعه در اصفهان» برادر عزیزم بیان داشته‌اند: «یکی از علمای مذهب حقّه امامیه جناب صاحب بن عبّاد است که به حق افتخار شیعه و افتخار اصفهان بوده و نشانه آشکار حضور تفکر شیعی در تاریخ بیش از هزار ساله حضور اسلام در اصفهان است». آیه‌الله حاج شیخ عباسعلی ادیب می‌گوید: او را صاحب خوانند به علت آنکه مصاحب و شاگرد ابوالفضل بن عمید وزیر بوده و یا آنکه مصاحبت با امیر مؤید الدوله دیلمی داشته و او را کافی الکفاة گویند یعنی در امور فوق دیگران است. (هدیه العباد فی شرح حال صاحب بن عبّاد، ص ۱۸).

۲- ابوالفضل بن عمید (۹۷۰ - ۹۱۲ م) نام کامل وی ابوالفضل محمّد بن ابوعبدالله عمید «حسین» است. وی کاتب برجسته وزیر و فرمانده نظامی و شاعر عرب زبان ایرانی در سده چهارم قمری بوده است. وی در فن ترسل که همان کتابت است، مهارت

وَلِلَّهِ الْحَمْدُ أَوَّلًا وَآخِرًا وَظَاهِرًا وَبَاطِنًا فَإِنَّهُ لَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِهِ وَإِنَّهُ وَلِيُّ التَّوْفِيقِ
وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ.

وَقَدْ وَقَعَ الْفَرَاغُ مِنْ تَأْلِيفِ هَذَا الْكِتَابِ بِيَدِ أَقَلِّ الْعِبَادِ الْحَاجِّ آقَا مَهْدِي النُّجْفِيِّ
فِي لَيْلَةِ الْأَرْبَعَاءِ الثَّانِي وَالْعِشْرِينَ مِنْ شَهْرِ شَوَّالِ الْمُكَرَّمِ فِي السَّاعَةِ التَّاسِعَةِ وَالرُّبْعِ
سَنَةِ ١٤٠٣ هـ. ق.^٢

تمام داشت و از کاتبان چهارگانه جهان و بزرگترین نویسندۀ دیوانی بود و نوشته‌های او را گواه بر این ادعا می‌دانند و گفته‌اند بهترین رسالۀ او «اخوانیات» و نامه‌ای که به ابوالعلاء نوشته می‌باشد.

١- یتیمۀ الدهر، ج ٣، ص ٨٣.

٢- تمام شد تحقیق این کتاب در روز اوّل رجب المرجّب سال ١٤٤٠ به قلم احمد حلبیان در شهر اصفهان. والحمد لله أوّلًا و آخرًا.

مصادر تحقيق

قرآن كريم

- ١- أنيس، إبراهيم وعبدالحليم منتصر وعطية الصوالحي ومحمد خلف احمد، **المعجم الوسيط**، مترجم: محمد بندريكي، قم، انتشارات اسلامي، چاپ دوم، ١٣٨٦ش.
- ٢- ابن أبي الحديد، عبد الحميد بن هبة الله، **شرح نهج البلاغة**، تحقيق و تصحيح: ابراهيم، محمد أبو الفضل، قم، مكتبة آية الله مرعشي نجفي، ١٤٠٤ق.
- ٣- ابن اثير جزري، مبارك بن محمد، **النهاية في غريب الحديث والأثر**، قم، مؤسسه مطبوعاتي اسماعيليان، چاپ اول، ١٣٦٧ش.
- ٤- ابن جتي، عثمان، **مختصر القروض والقوافي**، تحقيق: قيس بهجت العطار، مشهد مقدس، بنياد پژوهش های اسلامي آستان قدس و سازمان مطالعه و تدوين مركز تحقيق و توسعه علوم اسلامي (سمت)، چاپ اول، ١٣٩١ش.
- ٥- ابن حنبل، احمد بن محمد، **مسند احمد**، بيروت، دار صادر.
- ٦- ابن خلكان، احمد بن محمد، **وفيات الأعيان وأنباء أبناء الزمان**، تحقيق: احسان عباس، بيروت، دار صادر، ١٩٠٠م.
- ٧- ابن شعبة حرّاني، حسن بن علي، **تحف العقول عن آل الرسول**، تحقيق و تصحيح: علي اكبر غفاري، قم، جامعة مدرّسين، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.
- ٨- ابن شهر آشوب، محمد بن علي، **مناقب آل أبي طالب**، نجف اشرف، مكتبة حيدرية، ١٣٧٦ق.
- ٩- ابن عبد ربه، أحمد بن محمد، **العقد الفريد**، بيروت، دارالكتب العلمية، چاپ اول، ١٤٠٤ق.
- ١٠- ابن عساكر، علي بن حسن، **تاريخ دمشق**، تحقيق: عمرو بن غرامة العمروي، بيروت، دار الفكر، چاپ اول، ١٤١٩ق.

- ١١- ابن قتيبة دينوري، عبدالله بن مسلم، **الشَّعْرُ وَالشُّعْرَاءُ**، تحقيق: احمد محمد شاكر، قاهره، دارالحديث، ١٤٢٧ق.
- ١٢- ابن منظور، أبو الفضل، جمال الدين، محمد بن مكرم، **لسان العرب**، تحقيق و تصحيح: احمد فارس صاحب الجوائب، چاپ سوم، ١٤١٤ق.
- ١٣- **تلخيص الذهب من لسان العرب**، اعداد: سيد محمد حسين حسيني جلالی، تحقيق: سيد محمدجواد حسینی جلالی، بيروت، مؤسسة حديثة للكتاب والمملكة الأردنية الهاشمية، عمان، عشتار للاستثمارات الثقافية، چاپ اول، ٢٠١٤م.
- ١٤- ابن نديم، محمد بن إسحاق، **الفهرست**، تحقيق: ابراهيم رمضان، بيروت، دار المعرفة، چاپ دوم، ١٤١٧ق.
- ١٥- ابن هشام أنصاري، عبدالله بن يوسف، **مغني اللبيب عن كتب الأعاريب**، تحقيق: دكتور مازن مبارك، محمد علي حمد الله، قم، بني هاشمي تبريز، چاپ سوم، ١٣٦٧ش.
- ١٦- ابن هشام، عبدالملك، **السيرة النبوية**، تحقيق: مصطفى السقا، ابراهيم الأبياري وعبدالحفيظ الشلبي، مصر، مكتبة ومطبعة مصطفى البابي الحلبي، چاپ دوم، ١٩٥٥م.
- ١٧- ابن كثير، اسماعيل بن عمر، **تفسير القرآن العظيم**، تحقيق: يوسف عبدالرحمن المرعشلي، بيروت، دار المعرفة، ١٤١٢ق.
- ١٨- أبو زيد القرشي، محمد بن خطاب، **جُمهُرَةُ أشعار العرب في الجاهلية والإسلام**، تحقيق: علي محمد البجاوي، مصر، نهضة، ١٩٨١م.
- ١٩- ابن فارس، أحمد بن فارس بن زكريا، **معجم مقائيس اللغة**، تحقيق و تصحيح: عبدالسلام محمد هارون، قم، انتشارات دفتر تبليغات اسلامي حوزة علميه قم، چاپ اول، ١٤٠٤ق.
- ٢٠- أبو الفرج اصفهاني، علي بن حسين، **الأغاني**، بيروت، دار إحياء التراث العربي، ١٩٩٤م.
- ٢١- أخطل، غياث بن غوث، **ديوان أخطل**، شرح و تصنيف قوافي و تقديم: مهدي محمد ناصر الدين، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ دوم، ١٤١٤ق.
- ٢٢- اديب، عباس علي، **هدية العباد في شرح حال صاحب بن عبّاد**، تحقيق و تصحيح: مصطفى بهرمن، اصفهان، صغير، چاپ اول، ١٣٧٥ش.
- ٢٣- أشرف طه، أبو الذهب، **المعجم الإسلامي**، قاهره، دار الشروق، چاپ اول، ٢٠٠٢م.

- ۲۴- اصطخری، ابراهیم بن محمد، **المسالك والممالك أو مسالك الممالك**، بیروت، دار صادر، ۲۰۰۴م.
- ۲۵- اصفهانی، سید ابوالحسن، **وسيلة النجاة**، قم، چاپخانه مهر، تعلیق: سید محمدرضا گلپایگانی، چاپ اول، ۱۳۹۳ق.
- ۲۶- _____، **وسيلة النجاة**، قم، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی، تعلیق: امام خمینی، چاپ اول، ۱۴۲۲ق.
- ۲۷- اقبال، عباس، **کلیات تاریخ تمدن جدید**، تهران، کتابفروشی و چاپخانه علی اکبر علمی و شرکت مطبوعات، چاپ پنجم، ۱۳۳۴ش.
- ۲۸- امام علی (علیه السلام) **دیوان منسوب به امام علی (علیه السلام)**، تحقیق: مصطفی زمانی، قم، انتشارات پیام اسلام، ۱۳۶۸ش.
- ۲۹- امینی، عبدالحسین، **الغدير**، قم، مرکز الغدير للدراسات الإسلامية، چاپ اول، ۱۴۱۶ق.
- ۳۰- انصاری، مرتضی بن محمدامین، **کتاب المکاسب**، قم، کنگره جهانی بزرگداشت شیخ انصاری، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- ۳۱- انطاکي، داود بن عمر، **تزيين الأسواق بتفصيل أشواق العشاق**، تحقیق: محمد التوخي، عالم الكتب، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.
- ۳۲- آذرنوش، آذرتاش، **فرهنگ معاصر عربی - فارسی**، تهران، نشر نی، ۱۳۹۱ش.
- ۳۳- بارودی، محمود سامی، **دیوان البارودي**، قاهره، مؤسسه هنداوي للتعليم والثقافة، ۲۰۱۲م.
- ۳۴- بخاری، محمد بن اسماعیل، **صحیح بخاری**، بیروت، دار الفکر، ۱۴۰۱ق.
- ۳۵- بغدادی، عبدالقادر بن عمر، **خزانة الأدب ولب لباب لسان العرب**، تحقیق: محمد نبیل طریفی، إميل بدیع یعقوب، بیروت، دار الكتب العلمیة، چاپ اول، ۱۹۹۸م.
- ۳۶- بلاذری، احمد بن یحیی، **فتوح البلدان**، بیروت، دار ومکتبة الهلال.
- ۳۷- بهائی، محمد بن حسین، **الفوائد الصمدیة**، تصحیح: علی افراسیابی، قم، انتشارات نهانندی، چاپ نهم، ۱۳۸۷ش.
- ۳۸- تدین، محمد، **ریاض الأدب**، تهران، علمی، ۱۳۳۳ش.
- ۳۹- تفتازانی، مسعود بن عمر، **مختصر المعاني**، قم، دار الفکر، چاپ اول، ۱۴۱۱ق.
- ۴۰- ثعالبی، عبدالملک بن محمد، **یتیمه الدهر**، تحقیق: مفید محمد قمحیة، بیروت، دار الكتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۰۳ق.
- ۴۱- جاحظ، عمرو بن بحر، **البيان والتبيين**، بیروت، مکتبة الهلال، ۱۴۲۳ق.

- ٤٢- جرجي زيدان، تاريخ آداب اللغة العربية، قاهره، مؤسسه هنداوي للتعليم والثقافة، ٢٠١٢م.
- ٤٣- جميل بن معمر، ديوان جميل بُثْنِيَّة، بيروت، دار بيروت، ١٤٠٢ق.
- ٤٤- جواهر الكلام، عبدالحسين، أعلام أسرة الوحيد البهبهاني، دارالكفيل، كربلاء، چاپ اول، ١٤٣٦ق.
- ٤٥- جوهرى، اسماعيل بن حماد، الصحاح: تاج اللغة وصحاح العربية، تحقيق و تصحيح: احمد عبدالغفور عطار، بيروت، دار العلم للملايين، چاپ اول، ١٤١٠ق.
- ٤٦- جهشياري، محمد بن عبدوس، الوزراء والكتاب، تحقيق: مصطفى السقا، ابراهيم الأبياري وعبدالحفيظ شبلي، ترجمه: ابوالفضل طباطبائي، ١٣٤٨ش.
- ٤٧- حائري اصفهاني، محمدحسين بن محمدرحيم، الفصول الغروية في علم الأصول القديمة، قم، دار إحياء العلوم الإسلامية، چاپ اول، ١٤٠٤ق.
- ٤٨- حافظ، شمس الدين، ديوان حافظ، تهران، مؤسسه مطالعات اسلامي دانشگاه تهران، دانشگاه مك گيل، چاپ اول، ١٣٨٩ش.
- ٤٩- حرّ عاملي، محمد بن حسن، تفصيل وسائل الشيعة إلى تحصيل مسائل الشريعة، قم، مؤسسه آل البيت (عليه السلام)، چاپ اول، ١٤٠٩ق.
- ٥٠- حسيني اشكوري، سيد احمد، عيون الشعر الولائي، دار المحقق، چاپ اول، ١٤٣٦ق.
- ٥١- حليان، حسين، صاحب بن عباد، معلّم معارف ناب شيعه در اصفهان، نام‌آوران حوزه علميه اصفهان (چكيده مقالات همایش)، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و هنر و ارتباطات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامي، چاپ اول، اردیبهشت، ١٣٩١ش.
- ٥٢- حلي، حسن بن يوسف (علامه حلي)، كشف المراد في شرح تجريد الاعتقاد، تحقيق: حسن زاده آملی، قم، مؤسسه نشر اسلامي، چاپ هفتم، ١٤١٧ق.
- ٥٣- حميري، نشوان بن سعيد، شمس العلوم ودواء كلام العرب من الكلوم، تحقيق و تصحيح: حسين بن عبدالله العمري، مطهر بن علي الارياني و يوسف محمد عبدالله، بيروت، دار الفكر المعاصر، چاپ اول، ١٤٢٠ق.
- ٥٤- حنا الفاخوري، تاريخ ادبيات زبان عرب، ترجمه: عبدالمحمد آيتي، تهران، انتشارات توس.
- ٥٥- خطيب قزويني، محمد بن عبدالرحمن، الإيضاح في علوم البلاغة المعاني والبيان والبدیع، قم، دار الكتب الإسلامية، چاپ اول، ١٤١١ق.

- ٥٦- _____ تلخيص المفتاح، حواشي: مهدي غياث الدين نجفي، تحقيق: علي زاهدپور، قم، مجمع ذخائر اسلامي، چاپ اول، ١٣٩٣ش.
- ٥٧- خميني، سيد روح الله، تحرير الوسيلة، قم، مؤسسه مطبوعات دار العلم، چاپ اول.
- ٥٨- خميني، سيد مصطفى، مستند تحرير الوسيلة، تهران، تحقيق و تصحيح: گروه پژوهش مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني، چاپ اول.
- ٥٩- خوري شرتوني لبناني، سعيد، أقرب الموارد في فصيح العربية والشوارد، قم، دارالأسوة، ١٤٢٧ق.
- ٦٠- رازي نجفي اصفهاني (ايوان كيفي)، محمّدتقي بن محمّدرحيم، هداية المسترشدين في شرح أصول معالم الدين، قم، مؤسسه نشر اسلامي، چاپ دوم، ١٤٢٩ق.
- ٦١- راغب اصفهاني، حسين بن محمّد، مفردات ألفاظ قرآن، بيروت، دار العلم، چاپ اول، ١٤١٢ق.
- ٦٢- زركلي، خيرالدين بن محمود، الأعلام، بيروت، دار العلم للملايين، چاپ پنجم، ٢٠٠٢م.
- ٦٣- زرندي حنفي، محمّد، نظم درر السّمطين في فضائل المصطفى والمرتضى والبتول والسّبطين، نجف اشرف، مكتبة الإمام أميرالمؤمنين (عليه السلام) العامة للأمانة الأميني، چاپ اول، ١٣٧٧ق.
- ٦٤- سيد ابن طاووس، عليّ بن موسى، اللّهُوف على قتلى الطفوف، قم، أنوار الهدى، چاپ اول، ١٤١٧ق.
- ٦٥- _____ سعد السّعود، قم، منشورات الرضي، ١٣٦٣ش.
- ٦٦- سيوطي، عبدالرحمن، البهجة المرضيّة في شرح الألفيّة، تعليق: محمّدصالح بن أحمد الغرسي، قاهره، دارالسلام، چاپ اول، ١٤٢١ق.
- ٦٧- شريف رضى، محمّد بن حسين، نهج البلاغة، بيروت، منشورات الفجر، چاپ اول، ١٤٣٦ق.
- ٦٨- صاحب، اسماعيل بن عبّاد، المحيط في اللّغة، بيروت، عالم الكتاب، چاپ اول، ١٤١٤ق.
- ٦٩- صدوق، محمّد بن علي، كتاب من لا يحضره الفقيه، قم، جامعه مدرسين، چاپ دوم، ١٤٠٤ق.

- ۷۰- صفدی، خلیل، **الوافی بالوفیات**، تحقیق: أحمد أرناؤوط و ترکی مصطفی، بیروت، دار إحياء التراث العربي، ۱۴۲۰ق.
- ۷۱- طبرسی، احمد بن علی، **الاحتجاج علی أهل اللجاج**، تحقیق: محمدباقر خراسان، مشهد، نشر مرتضی، ۱۴۰۳ق.
- ۷۲- طبرسی، فضل بن حسن، **تفسیر مجمع البیان**، بیروت، مؤسسة الأعلمی، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- ۷۳- طبری آملی کبیر، محمد بن جریر بن رستم، **المستترشد فی إمامة علي بن أبي طالب (عليه السلام)**، تحقیق و تصحیح: احمد محمودی، قم، کوشانپور، ۱۴۱۵ق.
- ۷۴- طبری، محمد بن جریر، **جامع البیان عن تأویل آی القرآن**، تقدیم: شیخ خلیل المیس، ضبط و توقیف و تخريج: صدقي جميل العطار، بیروت، دار الفکر، ۱۹۹۵م.
- ۷۵- طریحی، فخرالدین، **مجمع البحرين**، تحقیق و تصحیح: سید احمد حسینی، چاپ سوم، ۱۴۱۶ق.
- ۷۶- طوسی، محمد بن حسن، **الأمالی**، قم، دار الثقافة، ۱۴۱۴ق.
- ۷۷- عاملی، حسن بن زین الدین، **معالم الدین و ملاذ المجتهدین**، قم، مؤسسه نشر اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، چاپ دوازدهم، ۱۴۱۷ق.
- ۷۸- عروة بن حزام، **دیوان عروة بن حزام**، تحقیق: احمد عکیدی، دمشق، الهيئة العامة السورية للكتاب.
- ۷۹- علوی حسینی حصرمی، عبدالرحمن بن شهاب الدین، **وجوب الحمیة عن مضار الرقية**، سنقابورا، مطبعة الإمام، چاپ اول، سال ۱۳۲۸ق.
- ۸۰- عمادزاده، حسین، **دائرة المعارف رجال اسلام**، به کوشش رسول جعفریان، قم، نشر کتابخانه تخصصی تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۹۷ش.
- ۸۱- فراهیدی، خلیل بن أحمد، **العين**، تحقیق: مهدی مخزومی، ابراهیم سامرائی، قم، نشر هجرت، چاپ دوم، ۱۴۱۰ق.
- ۸۲- فرزдық، هقام بن غالب، **دیوان فرزдық**، ضبط معانی و شرح: ایلیا حاوی، بیروت، دار الکتب اللبناي، چاپ اول، ۱۹۸۳م.
- ۸۳- فروخ، عمر، **تاریخ ادب عربی**، بیروت، دار الملايین، ۱۹۸۴م.
- ۸۴- فیروزآبادی، محمد بن یعقوب، **القاموس المحيط**، بیروت، دارالکتب العلمیة، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- ۸۵- فیض کاشانی، محمدمحسن، **تفسیر الصافي**، تحقیق: شیخ حسین اعلمی، تهران، مکتبة الصدر، چاپ دوم، ۱۴۱۵ق.

- ٨٦- _____ الوافي، تحقيق: سيّد ضياء الدين علامه، اصفهان، كتابخانه اميرالمؤمنين عليّ (عليه السلام) چاپ اول، ١٤٠٦ق.
- ٨٧- فيومي، احمد بن محمد بن مقرّي، المصباح المنير في غريب الشرح الكبير الرافعي، قم، منشورات دار الرّضي، چاپ اول.
- ٨٨- قرشي، سيّد عليّ اكبر، مفردات نهج البلاغة، تهران، مؤسسه فرهنگي نشر قبله، چاپ اول، ١٣٧٧ش.
- ٨٩- قزويني، محمّد بن يزيد، سنن ابن ماجه، تحقيق: محمّدفؤاد عبدالباقي، بيروت، دارالفكر.
- ٩٠- قمّي شيرازي، محمّدطاهر، الأربعين، تحقيق: سيّد مهدي رجائي، ناشر: المحقّق، چاپ اول، ١٤١٨ق.
- ٩١- قيرواني آزدي، حسن بن رشيق، العمدّة في محاسن الشّعْر وآدابه، تحقيق: محمّد محيي الدين عبدالحميد، بيروت، دارالجيل، چاپ پنجم، ١٤٠١ق.
- ٩٢- كعب بن زهير، أبوالمضرب، ديوان كعب بن زهير، تحقيق: علي فاعور، بيروت، دارالكتب العلميّة، ١٤١٧ق.
- ٩٣- كليني، محمّد بن يعقوب، الكافي، تحقيق: عليّ اكبر غفاري، تهران، دارالكتب الإسلاميّة، چاپ پنجم، ١٣٦٣ش.
- ٩٤- كليني، محمّد بن يعقوب، الكافي، تحقيق: دار الحديث قم.
- ٩٥- كميت بن زيد اسدي، شرح هاشميات الكميت، تفسير: أبوريّاش أحمد بن إبراهيم قيسي، تحقيق: داؤد سلّوم ونوري حمّودي قيسي، بيروت، عالم الكتب ومكتبة النهضة العربيّة، ١٤٠٦ق.
- ٩٦- _____ الرّوضة المختارة (شرح القصائد الهاشميّات)، بيروت، مؤسسه الأعلمي، ١٣٩٢ق.
- ٩٧- لبید بن ربيعہ، ديوان لبید بن ربيعہ، شرح الطوسي، بيروت، دار الكتاب العربي، چاپ اول، ١٤١٤ق.
- ٩٨- لوثرّوب ستودارد، حاضر العالم الإسلامي، تحقيق: شكيب ارسلان، حجاج نويهض، بيروت، دار الفكر، چاپ سوم، ١٣٩١ق.
- ٩٩- لوييس معلوف، المنجد، چاپ پنجم.
- ١٠٠- مجلسي، محمّدباقر (علامه مجلسي)، بحار الأنوار الجامعة لدرر أخبار الأئمّة الأطهار، تحقيق: محمّدباقر بهبودي، عبدالرحيم ربّاني شيرازي، بيروت، مؤسسه الوفاء، چاپ دوم، ١٤٠٣ق.
- ١٠١- محقّق ثاني، عليّ بن حسين كركي، جامع المقاصد في شرح القواعد، قم، مؤسسه آل البيت لإحياء التراث، ١٤٠٨ق.

- ۱۰۲- مدنی کبیر شیرازی، سید علی خان صدرالدین، **أنوار الربيع في أنواع البديع**، تحقیق: شاکر هادی شاکر، کربلا، مكتبة العرفان، چاپ اول، ۱۳۸۸ق.
- ۱۰۳- **الطراز الأول والكناز لما عليه من لغة العرب المعول**، مشهد مقدس، مؤسسه آل البيت (علیه السلام) لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۳۸۴ش.
- ۱۰۴- مرتضی العاملی، سید جعفر، **الصحيح من سيرة النبي الأعظم (عليه السلام)**، قم، دارالحديث، چاپ اول، ۱۴۲۶ق.
- ۱۰۵- مستوفی، حمدالله، **نزهة القلوب**، تحقیق: محمد دبیر سیاقی، تهران، طهور، ۱۳۳۶ش.
- ۱۰۶- مسعودی، علی بن حسین، **مروج الذهب ومعادن الجوهر**، قم، منشورات دار الهجرة، چاپ دوم، ۱۴۰۴ق.
- ۱۰۷- مشار، خان بابا، **مؤلفين كتب چاپي فارسي و عربي از آغاز چاپ تاکنون**، تهران.
- ۱۰۸- مناوي، محمد عبدالرؤف، **فيض القدير في شرح الجامع الصغير**، تحقیق و تصحيح: احمد عبدالسلام، بيروت، دار الكتب العلمية، چاپ اول، ۱۴۱۵ق.
- ۱۰۹- منشی، نصرالله بن محمد، **کلیله و دمنه**، تحقیق و تصحيح: عبدالعظیم قریب، تهران، بوستان کتاب، چاپ هشتم، ۱۳۷۱ش.
- ۱۱۰- نجفی اصفهانی، مجدالدین، **المختار من القصائد والأشعار**، تحقیق: محمدحسین واعظ نجفی، قم، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۹۳ش.
- ۱۱۱- نجفی اصفهانی، مجدالدین، **اليواقيت الحسان في تفسير سورة الرحمن**، قم، دارالذخائر، چاپ اول، ۱۴۰۹ق.
- ۱۱۲- نجفی اصفهانی، محمدرضا، **أداء المفروض من شرح أرجوزة العَرُوض**، تحقیق: مجید هادی زاده، المكتبة الأدبية المختصة، چاپ اول، ۱۴۲۸ق.
- ۱۱۳- **ديوان أبي المجد**، تحقیق و استدرک: سید احمد حسینی اشکوری، ضبط نص و تعليق: سید عبدالستار حسینی، قم، مجمع ذخائر اسلامی، ۱۳۹۳ش.
- ۱۱۴- **السيف الصنيع لرقاب منكري علم البديع**، تحقیق: مجید هادی زاده، المكتبة الأدبية المختصة، چاپ اول، ۱۴۲۷ق.
- ۱۱۵- **نقد فلسفة دارون**، تحقیق: دکتر حامد ناجی، تهران، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی، چاپ اول، ۱۳۸۹ش.
- ۱۱۶- **وقاية الأذهان**، قم، مؤسسة آل البيت لإحياء التراث، چاپ اول، ۱۴۱۳ق.

- ١١٧- نجفي، هادي، الآراء الفقهية - قسم البيع - ، قم، عطر عترة، ١٣٩٠ ش.
- ١١٨- _____ الآراء الفقهية - قسم المكاسب المحرمة - ، مهر قائم، اصفهان ١٣٨٧ ش.
- ١١٩- _____ طريق الوصول إلى أخبار آل الرسول ﷺ (المشيخة - الإجازات)، قم، دارالتفسير، ١٣٩٤ ش
- ١٢٠- _____ قبيله عالمان دين، قم، عسگریه، ١٣٨١ ش.
- ١٢١- _____ موسوعة أحاديث أهل البيت ﷺ، دار إحياء التراث العربي، بيروت ٢٠٠٣ م.
- ١٢٢- نظامی گنجوی، الیاس بن یوسف، کلیات خمسہ، تهران، انتشارات جاویدان، چاپ دوم، ١٣٧٠ ش.
- ١٢٣- نفیسی (ناظم الأطباء)، علی اکبر، فرنودسار یا فرهنگ نفیسی، مقدمه: محمّدعلی فروغی، تهران، شرکت چاپ رنگین، ١٣١٨ ش.
- ١٢٤- نووي، يحيى بن شرف، الأذكار النووية، تحقيق: عبدالقادر أرنؤوط، بيروت، دارالفكر، ١٤١٤ ق.
- ١٢٥- _____ رياض الصالحين من كلام سيّد المرسلين، بيروت، دارالفكر المعاصر، چاپ دوم، ١٤١١ ق.
- ١٢٦- نيشابورى، مسلم بن حجاج، صحيح مسلم، بيروت، دارالفكر.
- ١٢٧- واسطی، محبّالدين، تاج العروس من جواهر القاموس، تحقيق و تصحيح: علی شیري، بيروت، دارالفكر، چاپ اول، ١٤١٤ ق.
- ١٢٨- الواصل، سعد بن عبدالله، موسوعة العزّوض والقافية.
- ١٢٩- ونسينك، آرنت يان، المعجم المفهرس لألفاظ الحديث النبويّ عن الكتب الستة وعن مسند الدارمي وموطأ مالك ومسند أحمد بن حنبل، مدينة ليدن، مكتبة بريل، ١٩٣٦ م.
- ١٣٠- هاشمي، احمد بن إبراهيم بن مصطفى، جواهر الأدب في أدبيات وإنشاء لغة العرب، بيروت، مؤسسة المعارف.

نمایه ها

- ❖ آیات
- ❖ احادیث
- ❖ اشعار
- ❖ اشخاص
- ❖ اماکن
- ❖ کتب

نمايه آیات

- هُوَ الَّذِي خَلَقَ لَكُمْ مَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا (بقره: ٢٩) ٨١
- وَإِنْ كُنْتُمْ فِي رَيْبٍ مِّمَّا نَزَّلْنَا عَلَىٰ عَبْدِنَا... (بقره: ٢٣) ٩١
- وَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ فِيَمَا عَرَضْتُمْ بِهِ مِنْ خُطْبَةِ النَّسَاءِ... (بقره: ٢٣٥) ٧٣
- يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى... (بقره: ٢٨٢) ٨٧
- قَدْ خَلَتْ مِنْ قَبْلِكُمْ سُنَنٌ فَسِيرُوا فِي الْأَرْضِ... (آل عمران: ١٣٧) ١٠٠
- ذَٰلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ (مائده: ٥٤) ٢٩
- ... انْظُرْ كَيْفَ نُصَرِّفُ الْآيَاتِ لَعَلَّهُمْ يَفْقَهُونَ... (انعام: ٦٥) ٧٩
- إِنَّ الظَّنَّ لَا يُغْنِي مِنَ الْحَقِّ شَيْئًا (يونس: ٣٦) ٨١
- وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ (اسراء: ٣٦) ٨٧
- الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَىٰ (طه: ٥) ٩٣
- وَيَسْتَعْجِلُونَكَ بِالْعَذَابِ وَلَنْ يُخْلِفَ اللَّهُ وَعْدَهُ... (حج: ٤٧) ٩٩
- وَالشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ (شعراء: ٢٢٤) ٧٣
- أَلَمْ تَرَ أَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ (شعراء: ٢٢٥) ٧٣
- وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ (شعراء: ٢٢٦) ٧٤
- إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا... (شعراء: ٢٢٧) ٧٤
- قُلْ هَآئُوا بُرْهَانَكُمْ إِنْ كُنْتُمْ صَادِقِينَ (نمل: ٦٤) ٨١
- وَمَا عَلَّمْنَاهُ الشِّعْرَ وَمَا يَنْبَغِي لَهُ إِنْ هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ... (يس: ٦٩) ١٠٥
- قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا... (زمر: ٩) ٧٩
- يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ... (حجرات: ١٣) ٦٢
- مَا أُرِيدُ مِنْهُمْ مِنْ رِزْقٍ وَمَا أُرِيدُ أَنْ يُطِيعُونِ (ذاريات: ٥٧) ٩٣
- وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ (زلزال: ٨) ٧١

نمايه احاديث

- أَصْدَقُ كَلِمَةٍ قَالَهَا شَاعِرٌ كَلِمَةُ لَبِيدٍ (پیامبر اکرم ﷺ)..... ٧٦
- أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ [وإنَّ أباكم واحد] ... (پیامبر اکرم ﷺ)..... ٦٢
- [يا] أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ رَبَّكُمْ وَاحِدٌ، وَإِنَّ أَبَاكُمْ... (پیامبر اکرم ﷺ)..... ١٠٥
- أَلَا وَمَنْ مَشَى إِلَى مَسْجِدٍ يَطْلُبُ فِيهِ الْجَمَاعَةَ... (پیامبر اکرم ﷺ)..... ٢٧
- أَنَا أَفْصَحُ الْعَرَبِ بَيِّدٌ أَنِّي مِنْ قُرَيْشٍ (پیامبر اکرم ﷺ)..... ١٠٢
- إِنَّمَا الْأَعْمَالُ بِالنِّيَّاتِ... (پیامبر اکرم ﷺ)..... ١٠٥
- إِنَّ مِنَ الشَّعْرِ لِحِكْمَةً (پیامبر اکرم ﷺ)..... ٧٦
- خَصَالُ سِتٍّ مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَمُوتُ فِي وَاحِدَةٍ... (پیامبر اکرم ﷺ)..... ٢٨
- الْمُسْلِمُونَ إِخْوَةٌ (پیامبر اکرم ﷺ)..... ٦١
- الْمُنْجِمُ مَلْعُونٌ وَالْكَاهِنُ مَلْعُونٌ وَالسَّاحِرُ... (امام صادق علیه السلام)..... ٦٧
- مِنْ خُطْبِهِ لَهُ ﷺ فِي حَجَّةِ الْوَدَاعِ: فَلَا تَزْجَعُوا بَعْدِي... (پیامبر اکرم ﷺ)..... ١٠٤
- مِنْ وَصِيَّةٍ لَهُ إِلَى الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ: وَاللَّهُ وَاللَّهُ... (امام علی علیه السلام)..... ٨٠
- الْمُؤَذِّنُ كَفَّارَةُ الذُّنُوبِ وَالْمَشْيُ إِلَى الْمَسْجِدِ... (امام علی علیه السلام)..... ٢٨
- النَّاسُ كُلُّهُمْ سَوَاءٌ كَأَسْنَانِ الْمِشْطِ (پیامبر اکرم ﷺ)..... ١٠٥
- وإنَّمَا لِكُلِّ امْرِئٍ مَا نَوَى (پیامبر اکرم ﷺ)..... ١٠٥
- يَا حَسَّانُ لَا تَرَالُ مُؤَيَّدًا بِرُوحِ الْقُدُّسِ (پیامبر اکرم ﷺ)..... ١١٨
- يَا مَعْشَرَ قُرَيْشٍ إِنَّ اللَّهَ قَدْ أَذْهَبَ عَنْكُمْ... (پیامبر اکرم ﷺ)..... ٦٢

نمایه اشعار

- أودى خليف المَكْرُماتِ سُلالةُ آل / شَرَفِ الْمُؤَصِّل، حَيْثُ غَيَّبَهُ الرَّذَى (سيد عبدالستار حسنى) ۳۸
- تَلَكُم قَرِيشُ تَمَنَانِي لِنَقُشْنِي / فَلَا وَرَبِّكَ مَا بَرُّوا وَلَا ظَفَرُوا (امام علی (علیه السلام)) ۱۱۱
- يَقُولُونَ لَمْ يُوْرَثْ وَلَوْلَا ثَرَانُهُ / لَقَدْ شَرِكْتُ فِيهِ بِكَيْلٍ وَأَرْحَبُ (كميت) ۱۴۰
- طَرِبْتُ وَمَا شَوْقاً إِلَى الْبَيْضِ أَطْرِبُ / وَلَا لَعِباً مِنِّي أَدُوَالِشَّيْبِ يَلْعَبُ (كميت) ۱۴۱
- إِذَا اسْتَوْضَحُوا نَاراً يَقُولُونَ لَيْتَهَا / وَقَدْ حَصِرْتُ أَيْدِيَهُمْ، نَارَ غَالِبِ (فرزدق) ۱۳۷
- مَحَا السَّيْفُ أَشْطَارَ الْبَلَاغَةِ وَانْتَحَى / عَلَيَّكَ لِيُؤْتُ الْغَابِ مِنْ كُلِّ جَانِبِ (أبومسلم الخراساني) ۱۴۹
- دَعُ مِنْ مُحَمَّدٍ فِي صَدَى قُرْآنِهِ / مَا قَدْ حَوَاهُ لِنُكْتَةِ وَعِظَاتِ (شبلى شميل) ۸۲
- مَا عَاتَبَ الْخُرُ الْكَرِيمَ كُنْفُسِهِ / وَالْمَرْءُ يُضْلِحُهُ الْجَلِيسُ الضَّالِحُ (البید بن ربیعہ) ۷۷
- ز آتش مجمر اندیشه شدم دود جو عود / خوش بود بوی خوش عود و نوای خوش عد (فضل الله خان اعتمادی متخلص به برنا) ۴۴
- فَدَعُوا الْمَكَارِمَ لِنَشْتُمْ مِنْ أَهْلِهَا / وَخُذُوا مَسَاحِيكُم بَنِي التَّجَارِ (اخطل) ۱۲۹
- وَ حَرَبَ الْقَلْبِ مِنْ صَغِيرٍ / عَلَيَّ مِنْ تِبْهَةٍ تَكْبَرُ (شيخ محمدرضا نجفی ابوالمجد) ۹۷
- يَا قَاتِلَ اللَّهِ وَضَلَ الْغَانِيَاتِ إِذَا / أَتَقَنَّ أَنْكَ مَمَّنْ قَدْ زَهَا الْكِبَرُ (اخطل) ۱۳۴
- أُولَئِكَ آبَائِي، فَجِئَنِي بِمِثْلِهِمْ / إِذَا جَمَعْنَا يَا جَرِيرُ الْمَجَامِعِ (فرزدق) ۱۳۷
- لَيْتَ أَشْيَاخِي بَبْدَرٍ شَهِدُوا / جَزَعَ الْحَزْرَجِ مِنْ وَقَعِ الْأَسْلُ (يزيد بن معاوية) ۱۲۷
- بَانَتْ شُعَادُ قَلْبِي الْيَوْمَ مَتَبُولُ / مُتَيْمٍ إِثْرَهَا لَمْ يُفَدَّ مَكْبُولُ (كعب بن زهير) ۱۱۴
- إِنَّ الَّذِي سَمَكَ السَّمَاءَ بَنَى لَنَا / بَيْتاً، دَعَائِمُهُ أَعَزُّ وَأَطْوَلُ (فرزدق) ۱۳۵
- أَصْلِي كَرِيمٌ وَمَجْدِي لَا يُقَاسُ بِهِ / وَلِي لِسَانٌ كَحَدِّ السَّيْفِ مَسْمُومٍ (اسماعيل شعوبى) ۱۴۴
- وَلِيُنْعَقِ الْمُتَعَصِّبُونَ فَلَمْ يُضَرَّ / طَيْرُ الْجَنَانِ تَمَطَّقُ الْغُرَبَانَ (مارون بك عبود) ۸۵
- فَلَهْفِي عَلَى غُرَاءَ لَهْفًا كَأَنَّهُ / عَلَى التَّخْرِ وَالْأُخْشَاءِ حَدُّ سِنَانِ (عروه) ۱۲۲
- حَاجِي آقَا شَيْخِ مَهْدَى، حَامِي دِينَ مَبِينِ / آيَتِ عَظْمَايَ يَزْدَانِ، مُصْطَفَى رَا جَانِشِينَ (محمد حسن خزدور متخلص به مداح زاده) ۳۷
- أُسِيرُ وَفَاءً ثُمَّ أَظْهَرُ غَدْرَةَ / فَمَنْ لِي بَعْدَ يَوْسُغِ النَّاسِ ظَاهِرُهُ (عبدالحميد كاتب) ۱۴۷
- وَإِنِّي لِأَرْضَى مِنْ بُنْيَنَةٍ بِالَّذِي / لَوْ ابْصَرَهُ الْوَاشِي لَفَرَّتْ بِلَابِلُهُ (جميل بن معمر عذرى) ۱۲۴
- لَمَّا رَأَيْتُ الشَّمْسَ وَالْبَدْرَ مَعَا / قَدْ أَنْجَلْتُ دُونَهُمَا الدِّيَاجِي (سراج الدين وراق) ۹۶
- طَبَعَتْكَ كَفَّ اللَّهُ سَيْفَ أَمَانِ / كَمَنْ الرَّذَى فِي جَدِّهِ لِلْجَانِي (مارون بك عبود) ۸۴

نمایه اشخاص

پیامبر ﷺ	۱۷، ۲۱، ۲۵، ۲۶، ۲۸	امام حسن عسکری علیه السلام	۲۶
۲۹، ۶۱، ۶۲، ۶۵، ۷۰، ۷۴، ۷۷	امام زمان علیه السلام	۳۰، ۳۱	
۸۲، ۸۳، ۸۷، ۸۹، ۹۹، ۱۰۱، ۱۰۲	داوود علیه السلام	۲۸	
۱۰۳، ۱۰۴، ۱۰۵، ۱۰۷، ۱۱۲	عیسی علیه السلام	۸۷	
۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۱۸، ۱۲۴	حضرت خدیجه علیها السلام	۱۰۳	
۱۲۸	حواء علیها السلام	۱۴۱	
امیرالمؤمنین علیه السلام	۲۱، ۲۶، ۵۸، ۷۹	حضرت ابوالفضل علیه السلام	۲۴
۸۰، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۷	حضرت زینب علیها السلام	۲۶	
۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۸	الف		
۱۱۹، ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۶	ابن الندیم، محمد بن اسحاق	۵۸	
۱۵۲	۱۴۵، ۱۴۸		
حضرت فاطمه علیها السلام	۲۶	ابن تیمیه	۱۰۷
امام حسن علیه السلام	۸۰	ابن خلکان	۱۰۷
امام حسین علیه السلام	۱۰، ۲۴، ۲۵، ۲۶	ابن عبدربه	۱۴۸
۸۱، ۲۹	ابوطالب	۱۰۳	
امام سجاد علیه السلام	۱۳۶، ۱۳۸	ابی سفیان	۷۴
امام محمد باقر علیه السلام	۴	اثاله بن سعید	۱۲۱
امام جعفر صادق علیه السلام	۶۶، ۶۷	اخطل	۵۶، ۷۳، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۳
امام موسی کاظم علیه السلام	۲۶	۱۳۴	
امام رضا علیه السلام	۲۵، ۲۶	ادیب، عباسعلی	۱۵۲
امام جواد علیه السلام	۲۶	ارموی، میرجلال الدین	۱۳
امام هادی علیه السلام	۲۶	استادی، رضا	۱۹

- اسحاق بن ابراهیم ۶۶، ۶۷
 اسدی، زید ۱۳۹
 اسماعیل بن یسار ۱۴۲
 اصطخری، ابراهیم بن محمد ۵۸
 اصفهانی، ابوالفرج ۱۴۲
 اصفهانی، محمد بن بحر ۸۸
 اصفهانی، محمدحسین ۴۲، ۵۸
 اعتمادی، فضل‌الله خان ۳۳
 اقبال، عباس ۷۲
 الهی قمشه‌ای، مهدی ۱۳
 امیه بن ابی صلت ۷۷
 انصاری قمی، ناصرالدین ... ۱۵، ۴۰
 انصاری، ثابت ۱۱۶
 انطاکی، داوود ۱۲۱، ۱۲۳
 آل آقا، حکمت ... ۱۲، ۴۳، ۵۷، ۵۸
 ب
 باقری بیدهندی، ناصر ۱۸
 بحیر بن زهیر ۱۱۳
 بروجردی طباطبایی، حسین ۵۷
 بهایی، محمد بن حسین عاملی .. ۹۸
 بهبهانی، علی ۱۱، ۵۷
 بیهقی ۵۴
 ت
 تفتازانی، مسعود بن عمر ۹۳
 تقی‌زاده تبریزی، حسن ۱۳
 ج
 جاحظ، عمرو بن بحر ۵۸، ۱۴۱، ۱۴۶
 جامی ۱۱
 جرجی، زیدان ۵۹، ۶۵
 جریر ۱۲۷، ۱۳۶
 جعفری لنگرودی، محمدجعفر ... ۱۳
 جلالی، محمدحسین ۴۱
 جمیل بن معمر عذری ۱۲۳
 جهشیاری، ابن عبدوس ۱۴۷
 ح
 حایری یزدی، مهدی ۱۳
 حسان بن ثابت ۷۴، ۱۱۶
 حسنی، عبدالستار ۲۱، ۳۸
 حسینی اشکوری، احمد ۱۵، ۲۱، ۴۳
 حسینی شمس‌آبادی، محمدهادی ۱۰
 حسینی مرعشی، شهاب‌الدین ... ۱۵
 ۱۷، ۱۹، ۲۶
 حضرمی، ابوبکر بن شهاب ۱۰۷
 حلیان، احمد ۴۴، ۱۵۳
 حلیان، حسین ۴۱
 حلی، حسن بن مطهر ۹۰
 حلی، علی بن طاووس ۸۸

سعدی ۵۴	خ
سعید بن عاص ۱۳۲	خزدوز، عباس ۳۷
ستودارد، لوثروب ۸۸	خزدوز، محمدحسن ۳۷
سلیمان ۱۳۶	خطیب قزوینی، محمد بن عبدالرحمان
سوری، هاشمی ۵۸	 ۱۰۲، ۲۰
ش	خمینی، روح الله ۵۷
شعوبی، اسماعیل ۱۴۳	خوانساری، حسین ۱۰
شعیری، محمد بن حیدر ۲۸	د
شهاب خراسانی، محمود ۱۳	دری، فرج الله ۱۱
ص	ر
صاحب بن عباد ۱۵۲	راشد تربتی، حسین علی ۱۲
صدرالاشراف، محسن ۱۳	رافعی، مصطفی ۵۹، ۵۸
صدر هاشمی، زینت آغا ۱۰	راوندی، قطب الدین ۲۷
صدوق، محمد بن بابویه ۲۷	رضی، محمد بن موسی ۱۰۷
صفار ۶۶، ۶۷	رقیه خاتون ۲۶
صفدی، خلیل بن ایبک ۱۰۷	ز
ط	زاهدپور، علی ۲۰
طبرسی، فضل بن حسن ۸۸	زبیر ۱۴۲
طوسی، نصیر ۹۰	زرین کوب، عبدالحسین ۱۳
ع	زید بن ثابت ۱۳۲
علوی گرگانی، محمدعلی ۳۱	س
عبدالرحمن بن حارث بن هشام ۱۳۲	ساعدی، سهل ۱۲۴، ۱۲۳
عبدالله بن رواحه ۷۴	سبزواری، محمدباقر ۱۲
عبدالله بن زبیر ۱۳۲	سبزواری، هادی ۱۱

- عبدالله بن معمر ۱۲۳
عبدالله بن زبیری ۷۴
عبدالمطلب ۱۰۳
عذری، عروه بن حزام ... ۱۲۱، ۱۲۲
عفراء ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۲۳
عمرو بن عاص ۷۴
- غ
- غمر بن یزید بن عبدالملک ۱۴۳
- ف
- فاطمه بنت اسد ۱۱۰
فرزدق ۱۲۷، ۱۳۹، ۱۳۶، ۱۳۸
فروزانفر، بدیع الزمان ۱۲
فضائلی، حبیب الله ۲۳
- ق
- قاسمی، رحیم ۴۱
قودجانی، امان الله ۱۱
- ک
- کائینی، محمدرضا ۴۰
کاتب عبدالحمید ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۴۷،
۱۴۸، ۱۴۹، ۱۵۰
کاشانی، ملا محسن ۸۸
کنابی، محمدباقر ۱۵
کردعلی، محمد ۱۴۹
کعب بن جُعَیل ۱۳۳
- کعب بن زهیر ۱۱۲
کعب بن مالک ۷۴
کمالیان، محسن ۱۶، ۴۰
کمره‌ای، خلیل ۱۳
کمیت ۱۳۹
فاضل کوهانی، محمدحسین ۱۱
کوفی، حسن بن علی ۶۶، ۶۷
- م
- متقی، حسین ۴۱
مجلسی، محمدباقر ۱۰۵
مجلسی، محمدتقی ۲۹
محسنی دماوندی ۱۱
محمد بن محمد بن نعمان، شیخ
مفید ۱۱۱
محمد بن یسار ۱۴۲
محمدی، محمد ۵۸
مرتضی، علی بن موسی ۹۰
مرعشی نجفی، شهاب‌الدین ۱۹
مستوفی، حمدالله ۱۰۹
مشکاة بیرجندی، محمد ۱۲
معاویه ۱۳۳
معزی دزفولی، کاظم ۱۳
منتظری، حسین علی ۳۰
منشز، جمیس ۸۵

مهدوی، ابوالحسن ۴۲	نصر بن عاصم ۱۳۲
مهدوی، مصلح‌الدین ۱۹، ۱۸، ۱۴	نصر بن قاموس ۶۷، ۶۶
میرهندی، محمود ۲۹	نظام ۹۰
ن	نعمان بن منذر ۱۱۶
نجفی، هادی، ۹، ۱۸، ۴۱، ۴۳	نعمتی، محمود ۲۲
نجف‌آبادی، غلامعلی ۱۱	نوربخش دهکردی، کمال‌الدین .. ۱۲
نجفی کاشف‌الغطاء، شیخ جعفر .. ۱۸	و
نجفی، محمدباقر ۱۰، ۱۶، ۲۳	وراق، سراج‌الدین ۹۶
نجفی، محمدتقی ۱۰، ۱۶، ۱۸، ۲۳،	ولید ۱۳۶
۴۰، ۲۳	ه
نجفی، محمدحسین ۱۰، ۱۱، ۱۴،	هاشمی، احمد ۶۰، ۶۴، ۶۸، ۱۰۱،
۱۵، ۱۲۶، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۲۶،	۱۰۶، ۱۱۲، ۱۱۶، ۱۳۳، ۱۴۰،
۵۷، ۸۲	۱۴۶، ۱۴۷
نجفی، محمدرضا ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۸،	هشام ۱۳۶، ۱۳۸، ۱۴۶، ۱۴۸
۲۱، ۲۳، ۵۷، ۵۸، ۸۱، ۹۴، ۹۶	ی
نجفی، مهدی ۹، ۱۰، ۱۴، ۱۵، ۱۶،	یزید بن معاویه ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۴
۲۳، ۲۴، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۳۰، ۳۷	

نمایه اماکن

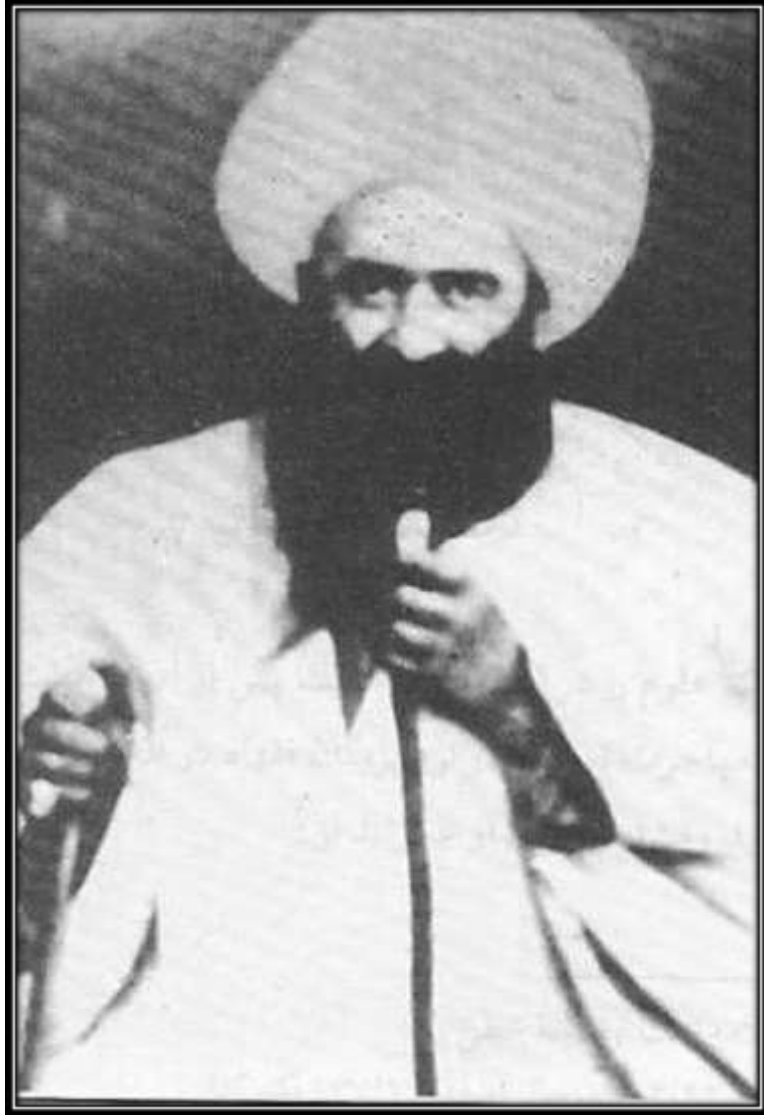
اصفهان ۱۰، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، ۱۷،	مسجد امام خمینی اصفهان ۵۳
۱۹، ۲۳، ۲۵، ۳۰، ۳۱، ۳۲، ۳۳،	مسجد جامع عباسی (امام) ۱۶،
۴۱، ۴۳، ۵۵	۳۱، ۳۲، ۳۵
بصره ۱۳۶	مسجد جامع فروشان خمینی شهر ۳۵
تهران ۱۱، ۱۲، ۲۱، ۴۳، ۵۵	مسجد سیّد اصفهان ۳۵
حیره ۱۴۵	مسجد شاه ۱۵
رقّه ۱۴۵	مسجد کوفه ۱۱۹
سوریه ۲۶	مسجد محمّدیّه ۳۶
شام ۱۳۶، ۱۴۵، ۱۴۶	مسجد نوبازار ۱۴، ۱۵، ۱۶، ۱۷،
عراق ۲۶	۲۴، ۲۶، ۲۹، ۳۲، ۳۵، ۳۶، ۳۹،
غدیر خم ۱۱۸	۵۳
قبرستان بقیع ۲۶	مشهد مقدس ۵۵
قم ۱۹، ۲۰، ۲۲، ۳۲، ۳۳	مصر ۱۴۶
کوفه ۱۱۰، ۱۳۶	مکه ۹۹، ۱۰۷، ۱۲۶، ۱۳۸
مدینه ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۱۰، ۱۲۳،	وادی القرى ۱۲۳
۱۲۶، ۱۳۰	

نمايه كتب

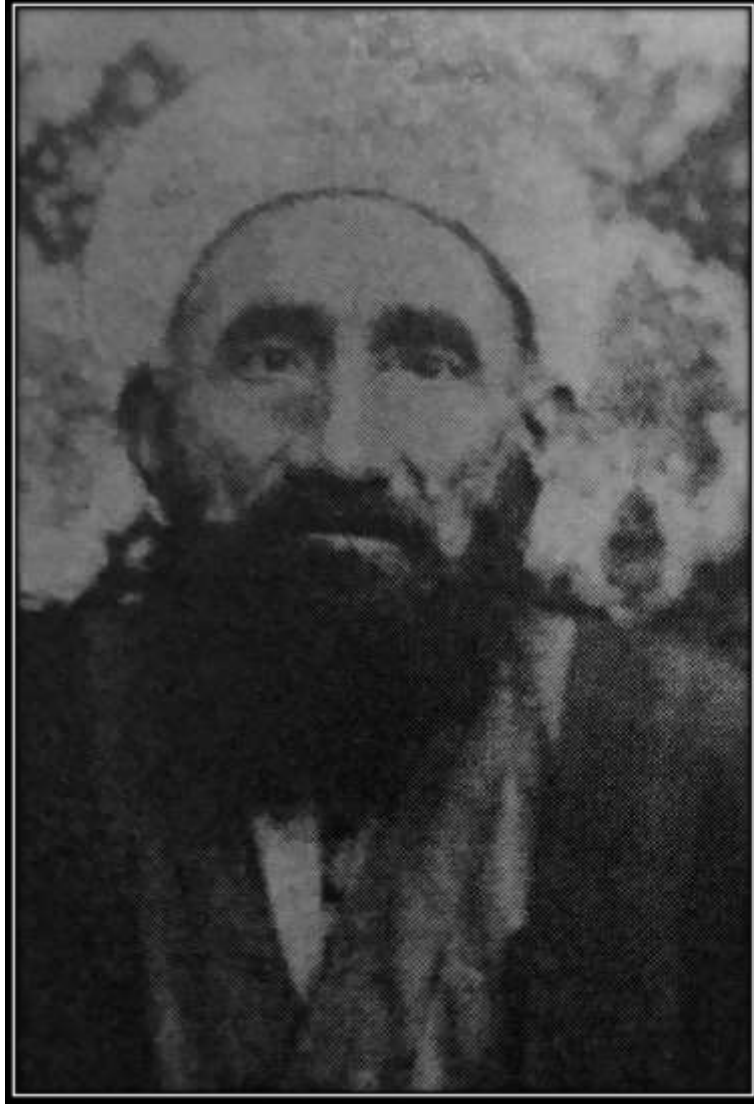
الف	بوستان ٥٤
آداب اللغة العربية وتاريخها ٥٨ ٧٢،	بيان سبل الهداية في ذكر أعقاب
٧٤، ٧٨، ١٠٦، ١٤٦	صاحب الهداية ١٨
احوال و آثار شيخ محمدتقى رازى	البيان و التبيين ٥٨
نجفى اصفهانى و خاندانش ٤٠	بيست مقاله ٤١
الأخبار الطوال ١٥٠	ت
اختران فضيلت ٤٠	تاريخ آداب العرب ٥٨
ادبيات عرب در صدر اسلام ١٩	تاريخ بيهقى ٥٤
الإشارة إلى إجازات آل صاحب الهداية	تاريخ تمدن ٧٢
..... ٤١	تاريخ طبرى ١٥٠
أصل البراءة ١٠	تاريخ علمى و اجتماعى اصفهان در
اصول عقائد و فقه اسلامى و تاريخ	دو قرن اخير ٤١، ٢٢، ١٨
تحليلى اسلام ٢٠	تبصرة الفقهاء ٤١، ١٠
الأغاني ١٤٢	تزيين الأسواق بتفصيل أشواق
ألف حديث فى المؤمن ٢٢	العشاق ١٢٣، ٥٨
أمالي ٢٧	تسريح النواظر ١٢١
أنوار الربيع ٩١	تفسير صافى ٨٨، ٥٨
اوراق عتيق ٤١	تفسير منهج الصادقين ٥٨
الآراء الفقهية ٤١	تلخيص المفتاح ٤٠، ٢٠
ب	ج
بحار الانوار ١٠٥	جامع الأخبار ١٤٦، ٢٧

- جواهر الأدب ۵۸
- الجيزة الوجيزة من السلسلة العزیزة ۴۱
- چ
- چهار مقاله ۵۴
- ح
- حاضر العالم الإسلامي ۸۸
- د
- درس‌هایی از جهان‌بینی اسلام ... ۲۰
- الدعوات ۲۷
- دين برای جوانان ۲۰
- ديوان أبي المجد ۲۱
- ر
- راحة الصدور ۵۴
- رساله امجدیه ۴۲، ۴۰، ۲۱
- رساله آداب المشق ۱۳۱
- رساله صلاتیه ۱۰
- رساله‌ای در حقوق ۲۰
- رساله‌ای در دستور زبان فارسی ۲۰
- س
- سعد السَّعود ۸۸
- سِمَطُ اللَّالِ أَوْ جَلِيَّةُ الْحَالِ فِي
- مَسْأَلَتِي الْوُضْعِ وَالِاسْتِعْمَالِ. ۵۸، ۹۴
- السيف الصنيع لرقاب منكري البديع .. ۹۷
- ش
- شرح تأويل القرآن و تفسير معانيه. ۸۸
- شرح هداية المسترشدين، حَجَّية
- المظنَّة ۱۰
- ص
- صمديه ۹۸
- ط
- طريق الوصول إلى أخبار آل
- الرسول (عليه السلام) (المشيخة، الإجازات)
- ۴۰، ۲۰
- ع
- العقائد و الأفكار ۵۸
- عيون الأخبار ۱۵۰
- العقد الفريد ۱۴۸
- الفصول الغروية في علم الأصول ۵۸
- فلسفه داروین ۸۲
- الفهرست ۵۸، ۱۴۵
- فيض الباري إلى قرّة عيني الهادي
- ۲۰
- ق
- قبيله عالمان دين ۴۰، ۲۰

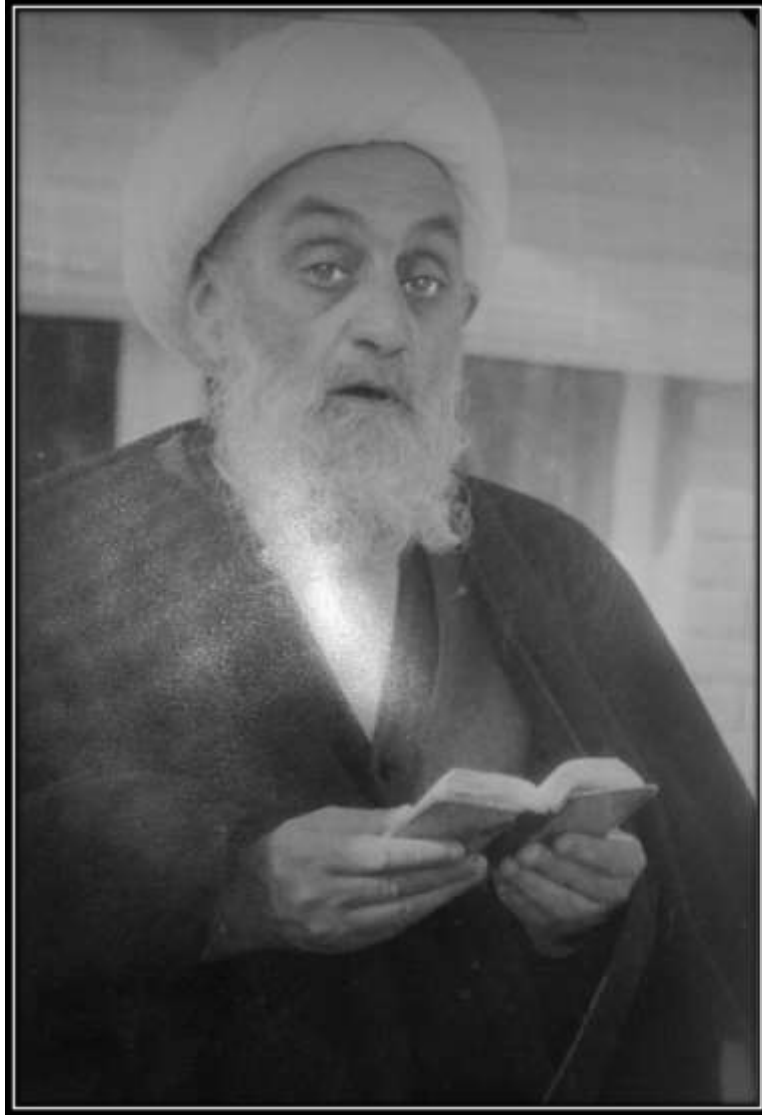
نزهة القلوب ۱۰۹	ک	کتاب‌شناسی فهارس ۴۱
نسخه پژوهشی ۴۱		کلیله و دمنه ۵۴
نفثة المصدور ۵۴	گ	
نقد فلسفه دارون ۴۱، ۱۰		گامی به سوی وحدت ۲۱
نمونه‌ای از یک انسان، وارسته		گلستان ۵۴
پیوسته، زندگی‌نامه مرحوم آیه‌الله		گلشن اهل سلوک ۴۰
شیخ محمدحسین نجفی اصفهانی ۴۲	م	
نهج البلاغه ۱۰۷		مثنوی ۵۴
و		مجد البیان در تفسیر قرآن.. ۱۰، ۴۱
وجوب الحمیة ۱۰۷		مجمع البیان ۸۸
وسائل الشيعة ۵۸، ۶۶		المختار من القصائد والأشعار ۱۰
وسيلة النجاة ۵۸، ۶۷		مرزبان‌نامه ۵۴
وفیات الأعیان ۱۴۵		مرصاد العباد إلى المعاد ۵۴
وقاية الأذهان ۲۲، ۱۰، ۴۲		مُرُوجُ الدَّهَب ۱۳۹، ۱۴۸
هـ		مسالك الممالك ۵۸، ۱۴۵
هداية المسترشدين في شرح أصول		مسائل العلوم ۱۰
معالم الدين ۱۰، ۱۶، ۱۸، ۲۲		مشاهیر خاندان صدر ۴۰
ی		المُعْجَم ۵۴
اليواقيت الحسان في تفسير سورة		موسوعة أحاديث أهل البيت ۴۰
الرحمن ۱۰، ۲۲، ۴۲		میراث حوزة اصفهان ۴۱
	ن	
		النجف الأشرف و مشهد الإمام علي ۵۸



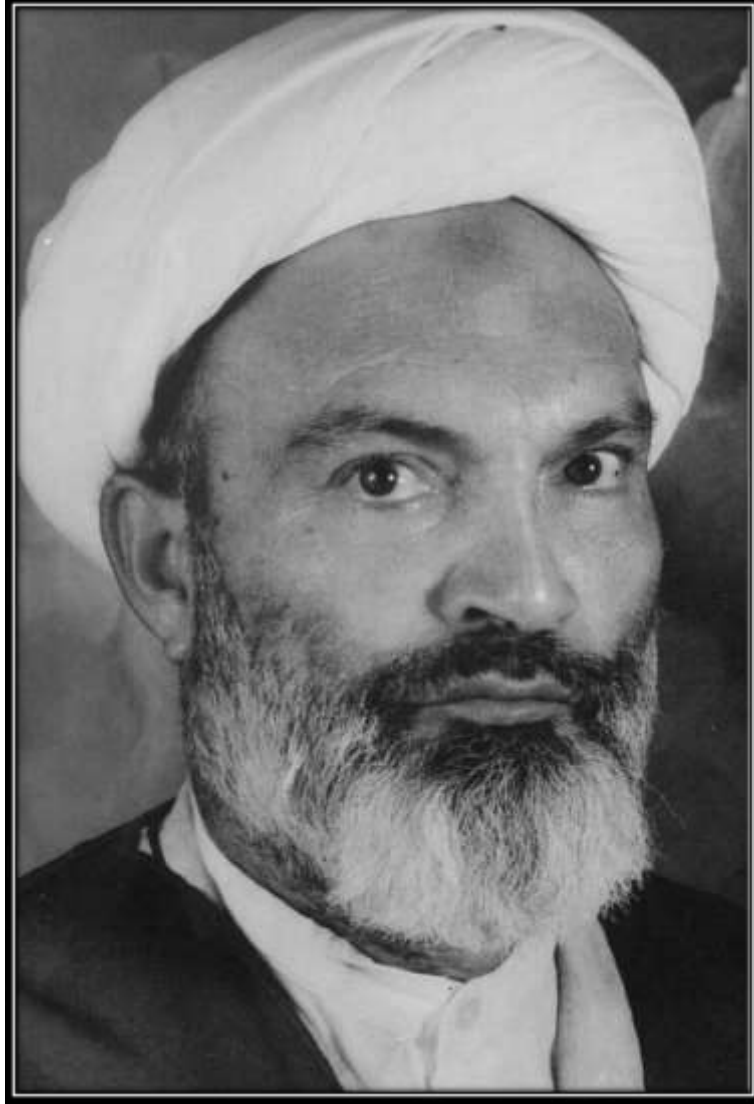
١- آية الله العظمى حاج شيخ محمد باقر نجفی رحمته الله، جدّ اعلاى
مؤلف (بانى مسجد نو بازار اصفهان)



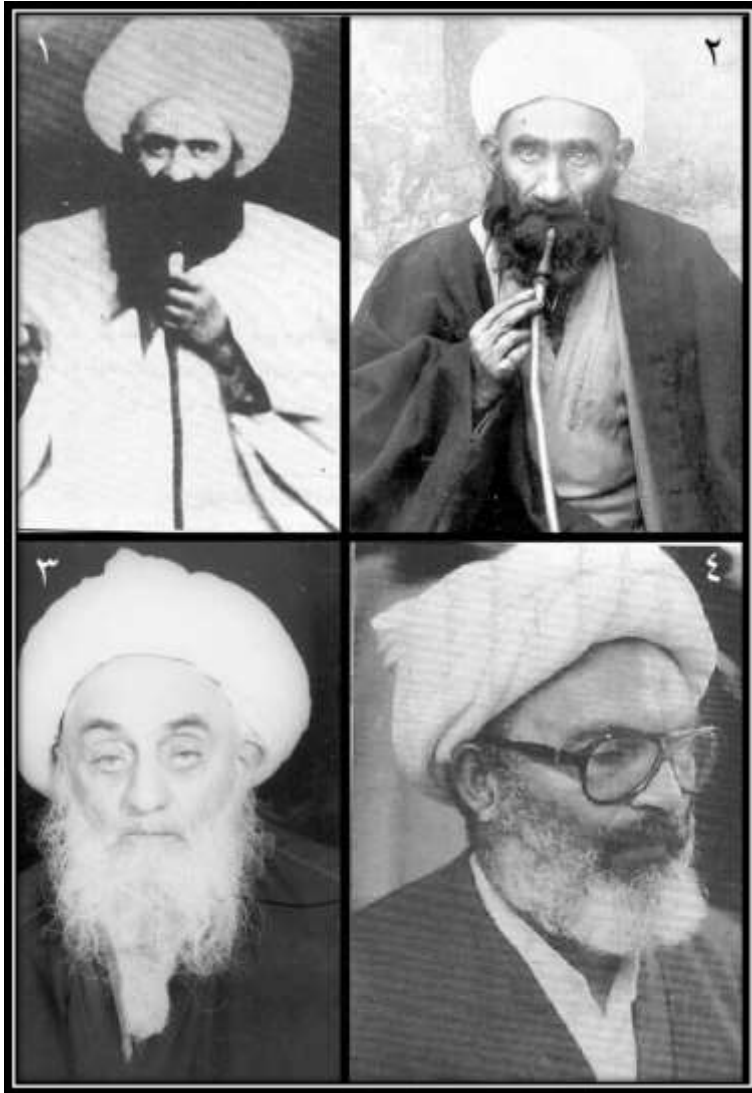
٢- آية الله العظمى ابوالمجد شيخ محمدرضا نجفی رحمته الله،
جدّ مؤلف



۳- آية الله العظمى حاج شيخ مجتهد الدين (مجدد العلماء) نجفی رحمته الله،
پدر مؤلف



٤- آية الله حاج شيخ مهدي غياث الدين نجفي رحمته الله، مؤلف





کتابخانه عمومی مؤلف



تصویر دیگری از ورودی کتابخانه



مزار مؤلف



مزار پدر مؤلف واقع در مسجد نو بازار اصفهان



تصویر دیگری از مزار پدر مؤلف